

رساله ی تطهیریه

در تفسیر و تحقیق آیه ی شریفه ی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجی
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

تألیف محمد باقر اسکوئی حائری.
به ترجمه ی حسن احقاقی حائری.
به تصحیح و تطبیق و ذکر بعضی پاورقی ها و پیش گفتار در شرح حال مؤلف و
مترجم، علی اکبر طریقت اسکوئی.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

کتاب حاضر، موسوم به رساله ی تطهیریه یکی از تألیفات حضرت عمده الفقهاء و المجتهدین و قدوة الحکماء الموحدين آية الله فی الارضین مولانا المیرزا محمد باقر بن محمد سلیم اسکوئی اعلی الله مقامه می باشد این کتاب شریف در کربلای معلی به امر مرحوم حضرت آية الله الكبير الحاج میرزا علی آقا حائری نوه ی بزرگ مؤلف به زبان عربی چاپ پخش شد و سپس فرمود: برادر بزرگوارش حضرت آية الله المعظم عبدصالح امام مصلح حاج میرزا حسن احقاقی حائری اعلی الله مقامه آن را به زبان فارسی ساده ترجمه نمایند و پس از ترجمه در سال ۱۳۴۹ هجری یعنی ۷۸ سال قبل چاپ و نایاب گردید.

دوستان گرامی هیئت دعای ندبه درخواست چاپ این رساله را نمودند و این ناچیز با توجه به درخواست ایشان در همان هیئت که روز های جمعه از ساعت ۷ الی ۱۰ صبح برقرار می شود این موضوع را با همه ی دوستان مکرم در میان گذاشتم و دوستان معظم حفظهم الله با استقبال گرم خود هزینه ی چاپ آن را قبول فرمودند جزا هم الله خیر جزاء المحسنین این ناچیز پس از ملاحظه مجدد رساله همزمان با ولادت با سعادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها ، به تجدید چاپ آن اقدام نمودم امیدوارم روح مبارک مؤلف محترم اعلی الله مقامه و احفاد گرامی آن بزرگوار، و روح نورین نیرین اعلی الله مقامهم برای موفقیت این حقیر و محسنین محترم دعا بفرمایند.

شرح حال مؤلف آخوند ملا محمد باقر بن ملا محمد سلیم اسکویی رحمه الله علیهما

حضرت آیة الله العظمی الفقید السعید الحاج میرزا علی الحائری الاسکوئی
اعلی الله مقامه در مقدمه ی چاپ عربی کتاب ، شرح حالی برای مؤلف
معظم نوشته اند که این جانب علی اکبر طریقت، آن را به زبان فارسی
ترجمه و در اختیار مطالعه کنندگان محترم می گذارم :

ایشان حضرت عمده الفقهاء و المجتهدین و قدوة الحکماء الموحدین حجة
الاسلام و المسلمین آیة الله فی الارضین جدّ علامه ی ما مولانا میرزا
محمد باقر بن محمد سلیم اسکویی (اعلی الله مقامه و رفع فی جنان الخلد
اعلامه) می باشند ابتدا از محضر پدر بزرگوارش مرحوم عالم فاضل کامل
آخوند ملا محمد سلیم (قدس سرّه) کسب علم و فیض نمود.

آن گاه به تبریز کوچ کرد و مدتی در پیش دانی محترم ش سید سلیمان
اعرجی و دانی دیگرش به نام سید محمد، تحصیل علم نمود ، و در سال
۱۲۶۱ هجری به طرف عراق مهاجرت فرمود.

در نجف اشرف پیش استاد المجتهدین و رئیس فقهاء عظام شیخ مرتضی
انصاری طاب ثراه مدت مدیدی به تحصیل علم و کسب فیض مشغول
گردید.

و اغلب افادات و افاضات او درباره ی فقه و اصول و حجیة القطع و اصل
البرائة و استصحاب و تعادل و تراجیح را به رشته ی تحریر در آورد که
همه ی آنها در نزد ما موجود است.

و بعد از غنای کامل از بحث و درس (شیخ انصاری) به طرف کربلای معلی
روی آورد و در محضر عالم علیم و دریای بزرگ استاد فروع و اصول،

جامع معقول و منقول، عالم ربانی آزر میرزا حسن مشهور به گوهر به تحصیل معقول و حکمت الهیه و سایر علوم پرداخت .

مرحوم مؤلف در محضر میرزای گوهر ماند و از ثمرات تحقیقات و افاضات او تا آخر زندگی آن مرحوم استفاده نمود.

او از برازنده ترین شاگردان آن مرحوم و بیش از همه مورد توجه او بود حتی در بعضی از موارد میرزای مرحوم امر می فرمود که به بعضی از مسائلی که می رسید جواب بنویسد مثل سئوالات بحرانیّه، فقط او را در میان مردم تعریف و تمجید می نمود . او علاوه بر اجازه های که از سایر علمای اعلام گرفته بود مرحوم میرزای گوهر نیز اجازه ی مفصلی در روایت و درایت به او مرحمت فرمود.

بعد از وفات میرزای مرحوم در کربلا اقامت فرمود و برای مرجعی عرب و عجم شد و اغلب اهالی عراق و خلیج و شهرهای ایران و شهرهای قفقاز و ترکستان و بسیاری از اهالی آذربایجان مخصوصاً اهل تبریز و اطراف تبریز خصوصاً محل تولدش شهرستان اسکو و غالب اهل کربلا به او تقلید نمودند.

در کربلا در سه وقت صبح و ظهر و مغرب، با جماعت بسیاری در روضه ی مقدسه ی حسینیّه، بالای سر مطهر نماز جماعت می خواند ، در زهد و تقوی به او مثل می زدند در بین مردم به اویس روزگار و سلمان زمان مشهور بود، و بر نافله ها و مستحبات خیلی مواظبت می کرد و نافله های روزانه و شبانه در سفر و حضر از او فوت نشدو برای تمامی شب و روزش برنامه داشت.

در مجالس و غیر مجالس بسیار ساکت و کم حرف بود و اگر کسی با او صحبت می کرد و سؤالی می نمود با کلمات کم ولی کافی جواب می داد.

خنده نمی کرد مگر با حالت تبسم . فکرهای طولانی داشت و همیشه به یاد خداوند متعال بود و صاحب اخلاق حسنه و به داشتن بسیاری از کرامات مثل باز شدن درهای بسته ی روضه ی مقدسه به روی معروف بود، با وجود فراوانی حقوق واجبه و انواع وجوهاتی که به او می رسید، چیزی نزد او جز مواقع ناچاری باقی نمی ماند و همه ی آن ها را به دست افراد مستحق و مستمند می رسانید و سر انجام با قرض های بسیاری از دنیا رفت و منزل و کتاب هایش برای ادای قرض هایش فروخته شد.

در ادای مطلب، قلمی رسا و شگفت آور داشت و در عین روشن و واضح بودنش در کمال فصاحت و بلاغت تحریر می کرد و هر کس تألیفات و تصنیفاتش در فقه و اصول و حکمت الهیه و غیر این ها را ملاحظه کند این موضوع برایش واضح و آشکار خواهد شد و خواهد دید که روزگار مانند او را ارزانی نداشته است . تصنیفات و تألیفات او در انواع علوم و معارف بسیار است متأسفانه بعضی از آن تألیفات در نزد مردم در زمان خود او تلف شده است.

یکی از از تاجرهای تبریز آن ها را برای چاپ کردن از آن بزرگوار گرفته بود که اندکی از فتواها و جواب های مسئله های گوناگون فقه و حکمی و سایر علوم و همه به قلم مؤلف^۱ و به اندازه ی کتاب (جامع الشتات) مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی بود، همه اینها در نزد آن تاجر تلف شد و نمونه و اثری از آنها پیدا نشد.

آنچه به قلم شریف مؤلف در پیش ما موجود است در حدود (۶۰) تألیف و کتاب می باشد مرحوم مؤلف (قدس سرّه) هفتاد سال و یا اندکی بیشتر از هفتاد سال زندگی نموده و در سال (۱۳۰۱ هجری) در کربلا ی معلی

۱ - آخوند ملا محمدباقر

طرف صبح صادق در دهم صفر المظفر دار فانی را وداع گفت روز وفاتش برای اهل کربلا روز بزرگی بود.

همه اعم از زن و مرد، منقلب الاحوال، مضطرب و گریان بودند کم اتفاق می افتد جنازه ای مثل جنازه ی او تشییع شود، و در حجره ای که از خانه ی مسکونی او افراز شده بود دفن شد.

برای این که وصیت کرده بود در رواق مطهر و صحن شریف و حجره های (حرم) دفن نشود که لازمه اش نبش حرام است مقبره اش معروف است و ماده ی تاریخ وفاتش (غاب عنّا امام الدین) ۱۳۰۱ هجری و مختصر تاریخ وفاتش (غرقی) ۱۳۰۱ می باشد. نام بعضی از تالیفاتش را ذکر می کنیم که در نزدا موجود است:

۱- کتاب معین التجاره که به فارسی چاپ شده است درباره ی معاملات و نافع و مفید می باشد.^۱

۲- رساله در پاکی مدفوعات چهارده معصوم و خون های آن ها به نام رساله ی تطهیریّه^۲

۳- رساله در جواب سؤال های شیخ عیسی کلیدار جوادین (حضرت امام موسی کاظم و جواد الائمه علیهما السلام)

۴- رساله در معنی حدیث شریف (العبودیة جوهره کنه ها الربوبیّه)^۳

۵- رساله در جواب سؤالات سید احمد فرزند سید محمد حلی

۶- کتاب مصباح المنیر در شرح دو فصل از فصول مهمه^۴

۷- کتاب حق الیقین باقی فصل ها^۱

۱ - معین التجاره در سال ۱۲۷۱ هجری چاپ شده ولی نایاب است.

۲ - همین کتاب که چاپ کرده ایم و در خدمت خوانندگان و مطالعه کنندگان محترم می باشد.

۱ - حدیث شریف در مصباح الشریعه جلد دوم باب صدم فرمایش حضرت صادق علیه السلام

۲- هر دو در کربلا ی معلی در سال ۱۳۸۳ هجری چاپ شده است

- ۸- کتاب کشف المراد فارسی است^۲
- ۹- کتاب الصوم (استدلالی است)
- ۱۰- کتاب الاغسال (استدلالی است)
- ۱۱- کتاب الو کاله
- ۱۲- کتاب الموارث
- ۱۳- مختصر الموارث
- ۱۴- کتاب الرضاع و اندکی از احکام نکاح
- ۱۵- مختصر احکام نکاح
- ۱۶- کتاب سؤال ها و جواب های حکمی و فقهی
- ۱۷- کتاب طلاق و مختصر آن
- ۱۸- رساله ی عملیه (عربی و فارسی است)
- ۱۹- رساله ای در بداء (در جواب سؤال فقره زیارت جوادین علیهما السلام یا مَنْ بَدَّالله فی شأنه^۳)
- ۲۰- رساله ای در جواب شیخ علی بن قرین
- ۲۱- رساله ی فی تغطیة الرأس^۴
- ۲۲- رساله در سئوالات حکمیّه
- ۲۳- رساله در این که کفار مکلفند فروع دین را انجام دهند چنان که به اصول مؤظفند
- ۲۴- رساله مفصلی در جواب یکی از علمای بحرین که به امراستاد بزرگوارش میرزای گوهر نوشته است

^۴ در کربلا در سال ۱۳۸۳ هجری چاپ شده است

^۱ - مفاتیح الجنان آخر صفحه ۹۴۲

^۲ - در آخر رساله تطهیریه عربی این رساله چاپ شده

۲۵- رساله در نجاست شراب

۲۶- رساله در این که فعل، در اشتقاق اصل می باشد نه مصدر

۲۷- رساله در این که جسم از ماده و صورت مرکب است

۲۸- رساله ای در بررسی این که وجود، بر خدا و خلق اطلاق می شود

۲۹- رساله ای در ابطال تقسیم اشیاء به پنج نوع

۳۰- رساله ای در این که ذات خدا، ماده اشیاء نیست

۳۱- رساله ای در پاسخ عقیده ی امام فخر رازی در جایز بودن تکلیف به

ما فوق طاقت

۳۲- رساله در پاسخ شبهه ی ابن کمونه

۳۳- رساله در رابطه با مسائل بازار به شیخ حسین حرز

۳۴- رساله در پاسخ سؤالات جمع و توفیق بین بعضی از آیات

۳۵- رساله ای مفصل در پاسخ سؤال مرحوم جناب شیخ محمد بن عیثان

در بیان جف القلم

۳۶- رساله ای در پاسخ سؤال سید ناصر در باره ی (و مقاماتک التی لا

تعطیل لها فی کل مکان^۱

۳۷- رساله ای در خصوص تحت الحنک و منظور از آن و زمان استحباب

آن

۳۸- رساله ای در پاسخ سؤالات قره باغیه

۳۹- رساله ای در پاسخ سؤالات القطیفیه حاج شیخ محمد بن یوشع

۴۰- رساله ای در پاسخ سؤالات القطیفیه للحاج صالح

۴۱- رساله در مسائل مبطلی به بازار

۴۲- رساله ی بحرانیه به حاج خلیل بن علی بحرانی

۴۳- رساله ای در جواب سؤالات مرحوم الشیخ صالح بحرانی

۴۴- رساله ای در تسبیحات و خواندن فاتحه در رکعت سوم و چهارم نماز

۴۵- رساله در تحقیق بین طلوعین که از شب حساب می شود یا از روز یا

نوع سوم

۴۶- و بعضی از رساله های مختصر و جواب های مسائل دیگر

در نظر است این کتاب ها طبع و نشر شود تا مردم از فوائد آن ها محروم نماند و فضل مؤلف پوشیده نماند. خداوند ما را به این گونه عمل ها موفق بگرداند.

این بود شرح حال مؤلف رساله ی تطهیریه که به قلم شیوای حضرت آیة الله المعظم المرحوم الحاج میرزا علی آقا فرزند میرزا موسی بن محمد باقر بن محمد سلیم اسکویی حائری الاحقاقی اعلی الله مقامهم نوشته شده بود این جانب علی اکبر طریقت در سال ۱۴۲۶ ه . ق در ماه ولادت با سعادت حضرت صدیقه ی کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها ترجمه نمودم.

شرح حال مترجم رساله ی تطهیریه

ایشان آیة الله المعظم امام مصلح میرزا حسن بن میرزا موسی بن میرزا محمدباقر بن محمد سلیم الاحقاقی الحائری الاسکویی می باشد.

او در دوم محرم الحرام سال (۱۳۱۸) در شهر کربلا متولد شد.

پدر بزرگوارش حضرت آیة الله العظمی الحاج میرزا موسی الحائری اعلی الله مقامه برای تعلیم او یکی از متقی ترین طلاب مدرسه ی کربلا، شیخ پرهیز کار (ملا علی فخر الاسلام) خسرو شاهی رحمه الله علیه را معین فرمود. وی اول قرآن را به او تعلیم داد که در سن شش سالگی آموزش

قران مجید را ختم نمود و از همان استاد بزرگوارش کتاب های فارسی و عربی از جمله صرف و نحو را تحصیل نمود.

بعد پدر مقدسش او را به نجف اشرف فرستاد تا در نزد برادر معظمش مرحوم آیة الله العظمی الحاج میرزا علی حائری (طیب الله تربته الزکیه) بعضی از علوم را فرا گیرد که مقدمه ی اجتهاد است.

بعد به کربلای معلی مراجعت کرده درجه ی سطح را که طالبش را به مقام اجتهاد می رساند از فقه و اصول و حکمت آل بیت اطهار علیهم السلام از محضر والد مکرمش آیة الله العظمی الحاج میرزا موسی آقا حائری اعلی الله مقامه تلمذ نمود.

و قسمتی از عمر شریفش را که در مشهد مقدس (خراسان) در جوار امام همام حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء اقامت داشت در پیشگاه معظم اساتید مکرمش مانند علامه آیة الله السید الفقیه سبزواری و آیة الله العلامة شیخ محمد حسن طوسی و حضرت آیة الله علامه میرزا احمد کفائی فرزند مرحوم حضرت آیة الله علامه آخوند خراسانی صاحب الکفایه فی الاصول اعلی الله مقامهم و رفع فی الخلد درجاتهم کسب فیض فرمود و از همه ی این بزرگواران اجازه ی مفصلی داشته مخصوصاً اجازه مفصلی از حضرت آیة الله علامه آقای غروی (النجفی) مشهور به (شیخ الشریعه ی اصفهانی) که یکی از مراجع بزرگوار بود و از آیه الله مرحوم محمد تقی شیرازی قدس سرّه و از سایر مراجع اجازه های مفصلی داشت^۱.

۱- حضرت آیه الله امام مصلح الحاج میرزا حسن احقاقی حائری اعلی الله مقامه وقتی که حوزه ی علمیه ی مقام صاحب الامر را برای کارهای مهمی به شهرستان اسکو انتقال دادند این بنده ی حقیر اجازات سیزده مجتهد مسلم را به او ملاحظه کردم که به بعضی از آن ها در فوق اشاره کردم.

تألیفات این بزرگوار:

- ۱- احکام الشیعه دو جلد است در عبادات و معاملات.
- ۲- نامه ی آدمیت دو جلد می باشد به زبان فارسی، که در ماه رجب المرجب ۱۳۹۰ مطابق با مهر ماه ۱۳۴۹ و به زبان عربی ترجمه در دو جلد در بیروت در سال ۱۹۸۸ میلادی چاپ شده و دانشمند گرانقدر جناب آقای حسن شمس گیلانی رحمه الله تعالی علیه به آن دو جلد شرحی شیوا و پر محتوا نوشته اند که چاپ شده است.
- ۳- الدین بین السائل و المجیب در شش جزء، طبع اول در کویت چاپ شده طبع دوم در دو جلد ضخیم در بیروت در سال ۱۹۹۲ میلادی چاپ شده است.
- ۴- منسک الحج در بیان آنچه برای حاجی مهم است در مکه ی مکرّمه و مدینه ی منوره
- ۵- منظره الدقایق
- ۶- تفسیر آیات مشگله
- ۷- نامه ی شیعیان این کتاب ردّی است بر ادعا های بی اساس کسروی. این کتاب با مقدمه ای در پنج بخش درباره ی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد بحث می کند این کتاب کراراً به زبان فارسی و عربی چاپ شده و به زبان اردو و انگلیسی ترجمه شده به تعداد سی هزار نسخه در کتابفروشی های آمریکا و سانفرانسیسکو و اروپا و آفریقا و آسیا نشر شده است.
- ۸- اصول الشیعه در شرح اصول دین (توحید ، عدل ، نبوت، امامت ، معاد) در اول احکام الشیعه چاپ شده است.

۹- کتاب حاکم عدل ردّ است بر (شاهد صدق) فارسی

۱۰- منهج الرشید ردّ است بر (ازالۀ الغی) فارسی

۱۱- سرمایه ی سعادت به عنوان شرح سفر از کربلا تا خراسان

فارسی

۱۲- نامه هائی است به زبان فارسی و عربی در علوم و معارف مختلفه

۱۳- رساله ای درباره ی قبله. این رساله را در جوانی تالیف فرموده در این رساله کره ی ارض را در یک صفحه ی بزرگ نشان داده و نقشه ی کعبه را در وسط نقشه، کشیده و کشورها و شهرهائی را که در اطراف کعبه واقع شده و قبله ی آن ها را معین و اندازه ی تمایل به طرف کعبه از چهار سمت مشرق و مغرب و جنوب و شمال را به درجه مشخص کرده است. این شخصیت دارای صفات کامل حسنه بود نام مبارکش حسن و اخلاقش حسن بود مهربان و رقیق القلب بود در خاطر دارم زمانی که حوزه ی علمیه را از مدرسه ی صاحب الامر تبریز به اسکو منتقل نمود روزی دیدم عقرب را با انبر هیزم گرفته می برد به آخر حیاط (حیاط هم بزرگ بود) عرض کردم آقا چه کار می کنی فرمود می خواهم این عقرب آزاد کنم عرض کردم آقا گفته اند اُقْتُلُوا الْمُؤَذَى قَبْلَ أَنْ یُؤَذِیَ فرمودند فرزندم من نمی توانم این را بکشم و قلبم اجازه نمی دهد.

متهجّد (شب زنده دار بود) در یکی از مسافرت ها که در محضرش بودم سؤال کردم از چه زمانی نماز شب می خوانید؟ فرمود: از بیست سالگی. صد و چند سال عمر کرده بودند حتی در آخرین شب های عمرش که با اواسط ماه مبارک رمضان سال ۱۴۲۱ مصادف بود نماز شب و رازو نیازهایش ترک نشده بود.

در کارهای خیر و عام المنفعه پیش قدم بود مسجد ها، حسینیه ها و مدرسه ها تأسیس و آباد کرده بود، مدرسه ی صاحب الامر را که مخروبه ای بیش نبود آباد کردند و طلاب علوم دینیّه را در آن تربیت کردند و مسجد حجه الاسلام واقع در مدرسه طالبیه را نیز آباد کرد همان مسجدی که حضرت آیه الله المکرم آقا میرزا محمد تقی حجه الاسلام متخلص به «تیر» صاحب دیوان آتشکده و کتاب صحیفه الابرار، در آن مسجد اقامه نماز جماعت و نشر فضائل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام می نمودند .

توضیح این که در مسجد مزبور ۱۵ سال بسته بود، نماز، منبر، رفت و آمدی در کار نبود آن مسجد را باز کرد بعد از تعمیر و پاک سازی سال های متمادی اقامه ی نماز جماعت به هنگام ظهر، و سخنرانی در ماه مبارک رمضان به وسیله خودش و فرزند برومندش حضرت آیه الله الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اعلی الله مقامه انجام می شد و در ماه های محرم الحرام ۱۲ روز اقامه ی عزاداری به وسیله ی خطباء و وعاظ شهر تبریز انجام می گرفت. و روزهای جمعه قبل از ظهر برای نشر فضائل و مناقب حضرات مقدس محمد وال محمد صلوات الله علیهم اجمعین به وسیله ی فرزندش رحمه الله علیه و نیز در روز های اعیاد و وفیات حضرات معصومین علیهم السلام دایر بود در غیاب ایشان این ناچیز بئس البدل بودم و به امرایشان انجام وظیفه می کردم نماز جماعت و اداره ی منبر و سخنرانی در همان مسجد معظم و اداره ی طلاب محترم (مقام) صاحب الامر به عهده ی اینجانب بود.

جهاد و مبارزه ی آن بزرگوار اعلی الله مقامه:

از اعمال آشکارو چشم گیر او در اسکو مبارزه با طایفه ی گمراه بهائیه بود با قدرت کامله و ایمان و یقین در مقابل آن ها ایستاد و ریشه ی آن ها را قطع کرد و محل تجمع ایشان را که به او قدس می گفتند به مرور زمان تخریب گردید. بزرگسالان اهالی اسکو حفظهم الله و وقّهم دیده اند و شاهد هستند مبارزه ی آن شخصیت گرانقدر با ناصبی ها و منکرین مقامات آل بیت اطهار علیهم السلام در حدّ اعلی و اظهر من الشمس بود.

مرجعیت او :

بعد از وفات برادر بزرگوارش علامه حضرت آیةالله الکبیر الحاج میرزا علی حائری (قدس سرّه) به کویت تشریف بردند و جنازه ی مقدس برادر بزرگوارش را به عتبات عالیات انتقال دادند بعد از دفن و به موقع بازگشت به کویت در مجلس معظمی به منبر تشریف برده و از اهالی محترم کویت درخواست کرده بودند مرجع و مجتهد دیگری انتخاب کنند اصرار داشت به شهر تبریز برگردد و وظیفه ای را انجام دهد که به عهده اش بود ولی اهالی مکرم کویت راضی نشدند و اصرار کردند که در کویت بماند.

از سال ۱۳۸۶ هجری سال رحلت برادر بزرگوارش تا سال ۱۴۲۱ هجری در حدود ۳۵ سال عهده دار مرجعیت عده ی کثیری از شیعیان آل بیت اطهار علیهم السلام را در کویت و احساء و بحرین و قطیف و عراق و ایران و پاکستان و آمریکا و هند و سوریه و آفریقا و تایلند و استرالیا بودند و بر همه ی این ها با نامه ها و گفتار ها جوابگو بود.

چنان که قبلاً هم اشاره گردید آن مرجع عالی قدر در سال ۱۴۲۱ هـ.ق در پانزدهم ماه رمضان در تهران در گذشت و ضمن مشایعت کم نظیری روز جمعه نوزدهم همان ماه در مقبره ی خانوادگی در بهشت زهرا به خاک سپرده شد .

روحش شاد و درجاتش عالی باد . در تشییع جنازه ی این مرجع بزرگ عده ای از شخصیت های کشور عزیزمان ایران و عده ای از شخصیت های کشور کویت و افراد زیادی از مقلدان و علاقمندان وی شرکت کرده بودند .

* * *

بسمه تعالی

وله الحمد

توضیح

پاورقی هائی که با کلمه (مترجم) مشخص شده به فقید سعید آیة الله العظمی امام مصلح عبدالصالح الحاج میرزا حسن احقاقی اعلی الله مقامه مربوط می باشد، بقیه ی پاورقی ها و تصحیح و تطبیق این رساله به قلم این ناچیز می باشد، خدای جهان و جهانیان گواه و شاهد است یازده ماه تمام در تصحیح و تطبیق و پاورقی هایش زحمت کشیده ام والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

علی اکبر طریقت

بسمه تعالی وله الحمد
مأخذ و منابع رساله ی تطهیریّه

- ۱- قرآن مجید
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- اصول کافی مؤلف محمد بن یعقوب کلینی
- ۴- احتجاج طبرسی مؤلف ابی منصور طبرسی
- ۵- اختصاص مؤلف مقید علیه الرحمه
- ۶- امالی مؤلف صدوق علیرالرحمه
- ۷- احقاق الحق مؤلف قاضی تستری الشهید
- ۸- بحارالانوار مؤلف محمد باقر مجلسی
- ۹- بشاره المصطفی لشیعۀ علی المرتضی الشیخ عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم
- ۱۰- تفسیر امام حسن عسگری صلوات الله علیه
- ۱۱- تفسیر فرات الکوفی مؤلف ابوالقاسم فرات الکوفی
- ۱۲- تفسیر عیاشی مؤلف محمد بن مسعود عیاشی
- ۱۳- تفسیر قمی مؤلف ابی الحسن محمد بن ابراهیم قمی
- ۱۴- تفسیر برهان مؤلف سید هاشم بحرانی
- ۱۵- تفسیر کنزالدقایق و بحرالغرایب مؤلف الشیخ محمد قمی المشهدی
- ۱۶- توحید مفضل مؤلف صدوق علیه الرحمه
- ۱۷- تحفه الاخوان مؤلف مشخص نیست

١٨- رجال كشى	مؤلف	محمد بن عمر بن عبدالعزيز
١٩- سفينه البحار	مؤلف	حاج شيخ عباس قمى
٢٠- علل الشرايع	مؤلف	صدوق عليه الرحمه
٢١- قاموس اللغه	مؤلف	فيروز آبادى محمد بن يعقوب
٢٢- النوادر	مؤلف	قطب راوندى
٢٣- معانى الاخبار	مؤلف	صدوق عليه الرحمه
٢٤- مفاتيح الجنان	مؤلف	حاج شيخ عباس قمى

سر شناسه	: قراچه داغی، محمد باقر بن محمد سلیم، ۱۳۰۱ ق
عنوان و پدید آور	: رساله ی تطهیریّه در تفسیر و تحقیق آیّه ی شریفه ی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجی اهل البیت و یطهرکم تطهیرا/ تألیف محمد باقر اسکوئی حائری ؛ به ترجمه ی حسن احقاقی حائری ؛ به تصحیح و تطبیق و ذکر بعضی پاورقی ها و پیش گفتار در شرح حال مؤلف و مترجم، علی اکبر طریقت اسکوئی .
مشخصات نشر	: تهران: علی اکبر طریقت با همکاری روشن ضمیر ، ۱۳۸۵ .
مشخصات ظاهری	: (۱۵۰) ص.
شابک	: ۱۲۰۰۰ ریال : ۳ ۰۹ ۸۵۲۱ - ۹۶۴
موضوع	: تفاسیر (سوره احزاب . آیّه تطهیر).
شناسه افزوده	: احقاقی اسکوئی ، حسن، ۱۲۷۸ ۱۳۷۹ ، مترجم . علی اکبر طریقت اسکوئی، مصحح.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۵۰۴۱ ر ۴ ق / ۱۰۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/ ۱۸
شماره کتابخانه ملی	: ۴۵۱۸۴ ۸۵ م

۱- نام کتاب: رساله تطهیریّه یا تفسیر «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»

۲- مؤلف: آیّه الله فی الارضین میرزا محمد باقر اسکوئی حائری

۳- مترجم : حضرت آیّه الله الحاج میرزا حسن احقاقی حائری.

۴ - تصحیح و تطبیق و ذکر پاورقی ، پیشگفتار در شرح حال مؤلف و مترجم از علی اکبر طریقت اسکوئی

۵- ناشر : علی اکبر طریقت اسکوئی با همکاری انتشارات روشن ضمیر (۵۵۳۸۷۵۰۷)

۶- چاپ، اول ۱۳۸۶

۷- تیراژ شمارگان ۲۰۰۰

۸- تعداد صفحات ۱۷۶ - قطع کتاب وزیری

۹- شابک ۳ ۰۹ ۸۵۲۱ - ۹۶۴

۱۰- چاپ رضائی، تبریز





الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ. وَآتَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَكُلَّ
ذِي رِزْقٍ رِزْقَهُ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيراً. صَلَّى اللَّهُ عَلَى مَنْ
اسْتَخْلَصَهُ فِي الْقِدَمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَجَعَلَهُ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً وَدَاعِياً
إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً وَعَلَى آلِهِ الَّذِينَ عَلَّاهُمْ بِتَعْلِيلَتِهِ فَجَعَلَهُمْ بِمَنْزِلَتِهِ
مَوَاضِعَ رِسَالَتِهِ وَمَسَاكِينَ وَلَايَتِهِ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ كُلَّ رِجْسٍ وَدَنْسٍ وَطَهَّرَهُمْ
تَطْهِيراً.

اما بعد . چنین می گوید: بنده ی مسرف ائیم، محمد باقر بن محمد
سلیم، التبریزی أَحْسَنَ اللَّهُ حَالَهُمَا وَجَعَلَ مَالَهُمَا خَيْرَ مَالِهِمَا. بعضی از
اخوان مؤمنین که اجابت وی لازم و رد طلبش غیرممکن بود از حقیر
خواهش نمود بر اینکه در طهارت مدفوعات اهل بیت طهارت و نظافت و
معادن عصمت علیهم السلام، رساله ای تصنیف نمایم. و چون سائل را در
این مقام صاحب همت و حریص دیدم که قناعت نمی کرد مگر به اتیان
مقصود خود، که از جمله ی مسائل مهمه است. زیرا میان مردم در این
مسئله اختلاف زیاد شده و نزد اشباه ناس که در سینه های آنان خناس
وسوسه می کند اشتباه و التباس شدت داشت. به حدی که سوق کرد
ایشان را به انکار دلالت قرآن که در این باب نصّ فصل خطابست

(و ما یذکر الّا اولوالالباب)^۱ و به طعن در اخبار و آثاری که در این معنی از ائمه ی اطهار (علیهم السلام) وارد شده. و آن اخبار در وضوح و دلالت به درجه ای است که شخص را از بیان بی نیاز می کند.

و آل رسول را بر خودشان قیاس نمودند در صورتی که آن ذوات مقدسه اجلّ و بالاتر از قیاسند. و سائر مخلوقات با ایشان در رتبه و مکانیت ذکر و مقایسه نمی شوند^۲ (وَأَيْنَ الثَّرِيَّا مِنْ يَدِ الْمُتَنَاولِ) بنا بر این متوسلاً به عظیم اسم به نداشتن این رساله اقدام نمودم. و مقصودم آن است که به مصداق آیه ی شریفه (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)^۳ به انواع دلایل از آیات و اخبار و اجماع و دلیل عقل این مقاله را بسط و تفصیل دهم تا دلالت واضح تر و اقوال دیگران در این باب منقطع گردد (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ)^۴ و بالله المستعان و علیه التکلان.

بدان ای برادر عزیز اول دلیلی که در این مقام به آن استدلال می شود فرموده ی خداوند عزوجل است (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۵.

۱- بقره / ۲۶۹

۲- مولا حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید ص ۳۶ لا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مِنْ جَزْتٍ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا ، هُمْ أَساسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ: از این امت هیچ کس به آل محمد صلوات الله علیهم قیاس نمی شود و آن هائی که از نعمت ها و علوم ایشان بهره مند هستند با آنها برابر نیستند برای این که آل محمد علیهم السلام اساس دین و ستون ایمان و یقین هستند. و در مفاتیح الجنان ص ۲۳۸ - در دعائی که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده می فرماید: أَسْأَلُكَ بِخَقِّ مَنْ إِصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَخْداً مَسْئَلْتُ مِی کُنم از تو به حق آن کسانی که آن ها را از میان مخلوقات خود برگزیده ای و هیچ کس را مانند ایشان قرار نداده ای.

(علی اکبر طریقت)

۳- نحل/ ۱۲۵

۴- بقره / ۶۰

۱- احزاب / ۳۳

اولا ناچاریم اشاره کنیم به معناهای برخی از مفردات آیه ی شریفه و تاکیدات و دقایق و نکات آن بر حسب ادراک قاصر از آنچه حق تعالی از فضل خود بر ما منت نهاده و روزی بخشیده و توفیق کرامت فرموده. و به جهت ازاله ی شبهات از صفحه ی اوهام مقصود ما در چندین مقام بیان می شود.

مقام اول

بنابر معروف متعلق حصر در آیه ی شریفه دو امر است یکی اذهاب رجس از ایشان و تطهیر آن هاست، دیگر مخصوص بودن این امر است به ایشان یعنی حق تعالی خواسته دور کند از شما رجس را و پاک نماید شما را طاهر ساختنی.

و اراده نفرموده عدم اذهاب و تطهیر را^۱ و شما می باشید اهل بیت نبوت و مخصوصان این نعمت، و اهل این بزرگ فضیلت، به خلاف سایر مردم به واسطه ی علم حضرت متعال بر این که ایشان از تشاکل و تماثل خلق متفرد گشته اند واحدی به مقام منیع ایشان نمی رسد و قیاس نمی شود.

(اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)^۲ حق تعالی درباره ی ایشان اراده نفرموده مگر اذهاب رجس و تطهیر را برخلاف نقیض آن. و این مزیت را نخواستۀ مگر در آن ذوات مقدسه، و عنقریب توضیح این معنا نسبت به انبیا و غیر انبیا در بیان مراد از (اهل بیت) خواهد آمد انشاء الله و معنی دیگری برای حصر منتظر باش.

۱- خداوند اراده نفرموده نبودن رجسها و ناپاکیها در سایر مردن را، بلکه نبودن رجسها و پاک بودن مخصوص خاندان مقدس محمد و آل محمد صلوات الله علیهم است. طریقت

- سوره انعام آیه ۱۲۴

مقام دوم

اراده ی خداوند عبارت است از ایجاد وی ممکنات را. و آن صفتی است از صفت های فعلیه ی او، نه از صفات ذاتیه.

چنان که در کافی از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده (مشیت و اراده از صفات افعال است پس هر کس گمان کند بر این که حق تعالی همیشه شائی و مرید^۱ است موحد نیست).

و از عاصم بن حمید روایت شده که گفت: (خدمت ابی عبدالله (علیه السلام) عرض کردم آیا حق تعالی همیشه اراده کننده است؟ حضرت فرمود اراده کننده نمی شود مگر این که اراده شده با او باشد، خداوند همیشه عالم و قادر است پس از آن اراده فرموده).^۲

و در صحیحه ی صفوان است که گفت: خدمت حضرت ابوالحسن (علیه السلام) عرض کردم مرا از معنای اراده ی خدا و اراده ی خلق خبر ده حضرت فرمود: اراده از خلق نیت است، و آنچه که بعد از نیت از ایشان ظاهر می شود، و اما از حق تعالی پس اراده ی او احداث او است لا غیر، زیرا که خداوند تَرَوّی^۳ و قصد و تفکر نمی کند و این صفات صفت های ممکنات است و از وی منتفی است پس اراده الله فعل اوست لا غیر، (يقول له كن فيكون) بدون لفظ و نطق و زبان، و قصد، و تفکر. و برای

- خواهنده و اراده کننده

- ج اول اصول کافی ص ۱۹۹ - حدیث ۱،

- اندیشه کردن در کاری.

فعل او هم کیفیتی نیست چنان که ذات وی کیفیتی ندارد)^۱ پس در آیه ی شریفه تعبیر به لفظ (اراده) اشاره است:

اولاً: بر آن که هیچ چیز در زمین و آسمان موجود نمی شود مگر به مشیت و اراده ی حق تعالی. وجود مقدس اهل بیت (علیهم السلام) و سایر مخلوقات، در این قسمت یکسانند ایشان بندگان هستند مملوک که بر چیزی قدرت ندارند، (لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرَّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا مَوْتاً وَلَا حَيَواتاً لَا نُشُوراً)^۲ مگر به امر و اراده ی او لا غیر، بلکه همه ی موجودات، بر در رحمت وی ایستاده و دست مسئلت به خوان نعمتش دراز کرده، و به بارگاه حضرتش پناه آورده، و به واسطه ی فقر خود به درگاهش متوسل اند.

و مراتب مخلوقات و مکلفین بر حسب درجات تقرب به سوی باری تعالی در سستی و قوت از حیث پستی و رفعت مختلف است. پس احتیاج هر کس که در حقیقت باب دولت اوست به حضرت غنی مطلق ضعیف تر باشد در ایمان ناقص تر و در دولت کمتر خواهد بود چنان که حضرت فرموده: (كَادَ الْفَقْرَانِ يَكُونَا كُفْرًا)^۳.

و احتیاج هر کدام به سوی وی شاملتر باشد یقینش عالی تر و در غنی اتمّ و اکمل خواهد بود. و چون حضرات چهارده معصوم علیهم السلام فقر و احتیاج را از همه جهات حائز گشته اند به درجه ای که از آن ذره و بقیه ای نگذاشتند مگر این که قصد کرده و نائل شدند. حتی این که سید اکبر ایشان حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به چیزی به جز فقر

۱- ج اول اصول کافی ص ۲۰۰ - حدیث ۳،

۲- فرقان / ۳،

۳- بحار الانوار ج ۷۳ ص ۲۴۶ - و اصول کافی ج ۲ - ص ۳۰۷ و امالی صدوق

افتخار نموده (الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَحِرُ)^۱ و امیر ایشان نیز فرموده (الهی برای من این فخر کفایت است که بنده ی تو باشم)^۲.

همچنین مقصود از خطاب حق تعالی (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)^۳ حقیقتاً و اصالتاً ایشانند چنان که از خود آن ذوات مقدسه وارد گشته (نَحْنُ النَّاسُ وَ شِيعَتُنَا أَشْبَاهُ النَّاسِ وَ سَائِرُ النَّاسِ نَسْناسُ)^۴. و در روایت دیگر (هَمَجُّ إِلَى النَّارِ) آمده .

احتیاج غیر از ایشان از پیغمبران و اولیاء و مومنین در حقیقت تبعیت است نسبت به بالاتر از خود که اصل است نسبت به درجه ی پست تر، و فقر همه از ایشان گرفته شده، و فرع است از فقر ایشان. و چون به واسطه ی هر زبانی حاجت های خود را به وی عرضه داشتند. و در هیچ مرتبه از مراتب امکان و کون به خود نظر ننمودند، خدای مهربان از فضل خود ایشان را غنی گردانید، و میزان عدل خویش قرار داد. و برای اراده و مدد و مقصود خود محل و مصدر و مستقر اتخاذ فرمود. و به واسطه ی عصمت و طهارت بر ایشان منت نهاد. و به صریح تر عبارتی منزلت و خصوصیت ایشان را بیان نمود.

ثانیاً، حضرت باری تعالی در آیه ی شریفه به لفظ (اراده) اشاره فرموده بر این که علت اشیا مشیت و اراده ی اوست. ذات مقدسش از نسبت و اضافات سایر اعتبارات اجل و برتر است. چنان که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده (عَلَّمَا صَنَعَ صُنْعَهُ وَ هُوَ لَا عِلَّةَ لَهُ) و یکی از فقرات دعا است (كُلُّ شَيْءٍ سِوَاكَ قَامَ بِأَمْرِكَ) و آیه ی شریفه است (وَ

۱- سفینه البحار ج ۷ ص ۱۳۱

۲- مفاتیح الجنان ص ۲۷۳

۳- فاطر / ۱۵

۴- بحار الانوار ج ۲۴ ص ۹۴ - ۹۵ - و تفسیر فرات الکوفی.

مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ^۱ که همه اش بر علت بودن مشیت دلیل است. پس همه ی مخلوقات و مصنوعات از علویات و سفلیات، اسباب و مسببات، مجردات و مادیات و تمام ما سوای او به امر فعلی^۲ حق قائم است قیام صدوری، و به امر مفعولی قیام رکنی و عضدی و ظهوری و تحققی و عروضی،^۳ (إِنْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ) نه چنان که می گویند حق تعالی فاعل بالعنايه یا بالرضا یا بالجبر. یا این که بذات خود فاعل است. (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا)^۴ یفعل مایشاء لما یشاء کیف یشاء. و همه ی ممکنات به امر و مشیت خدائی قائم است. (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)^۵ و آن فقط ایجاد اوست لاغیر. و کلیّه ی موجودات خواه اظله و یا حقایق آن ها بابقا و فعل وی باقی است نه به بقای ذات او سبحانه و تعالی (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ)^۶

ثالثاً: حق تعالی لفظ اراده را به صیغه ی فعل مستقبل آورده تا اشاره فرماید بر این که اذهاب رجس و طهارت آن ذوات مقدسه را اراده می کند در حالتی که اراده ی او آنّا فأنّا تجدید می شود و تنها به زمان معینی اختصاص ندارد. و در هیچ مکانی برای آن تعطیلی نیست. همواره نعمت وی برایشان شامل و رحمتش عام و کامل است پس عصمت الهی برای اهل بیت عصمت علیهم السلام همیشه در تجدد، و تطهیر او طرفه العینی از ایشان منقطع نیست. بلکه بدون فترت متصل و در تزیاید است.

۱- روم / ۲۵،

۲- امر فعلی مشیت حق تعالی است یعنی همه ممکنات از مشیت او صادر شده

۳- امر مفعولی حقیقت محمدیه (صلي الله عليه و آله) است یعنی تمام موجودات بواسطه آن حقیقت مقدسه ظاهر و متحقق است - مترجم

۴- الاسراء / ۴۳،

۵- یسن / ۸۳،

۶- انعام / ۱۸،

برای این که ایشانند مقصود از آیه ی شریفه ی (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْثُرُونَ)^۱ حضرت متعال آنان را از امکنه ای که دوست می دارد خالی ندیده و در جاهای مکروه شان نیافته است. و نیز ممکن است معنای حصر را در آیه ی شریفه این طور بگوئیم یعنی طهارت علی الدوام در اتصال و تجدد و غیر منقطع است و انتهائی ندارد. نه این که تنها به یک وقت یا یک زمان مختص باشد. چنان که گمان نموده اند کسانی که ابلیس به ایشان القاء می کند و در دل های آنان وسوسه می نماید.

پس (حصر) بنابراین تفسیر در تطهیر و تزکیه آن ذوات مقدسه از انواع نجاست که در هر زمان و مکانی یافت می شود تاکیدش شدیدتر و محکم تر است پس از جانب خدا برای ایشان در هر آنی اراده ای نو و تطهیر جدیدیست. و ایشان (علیهم السلام) علی الدوام در طهارت و نظافت نوین می باشند و از حق تعالی منتهی است بر ایشان که همه ی نعمت های وی ابتدا و احسانش تفضل است. چنان که حضرت صادق (علیه السلام) فرموده: (لَوْ كُمْ نَزِدَدُ لَنَفِدْنَا)^۲ و در خبر دیگر (لَنَفِدَ مَا عِنْدَنَا) یعنی اگر از جانب حق تعالی زیاد نشویم هر آینه معلومات ما تمام می شود.

و در ذکر (اراده) و تقدیم آن در آیه ی شریفه ی (انما يريد الله) به نهایت اعتنا و التفات به طهارت ایشان اشاره است. و این که آن معنی اراده محبت و عزم خدائی است. و آن بر وجه اکمل نزد وی محبوب است. زیرا میان سایر مردم مقصود از طهارت ایشانند. و محبت الهی نسبت به ایشان و محبت ایشان نسبت به وی به حد کمال است (يُحِبُّلَهُمْ وَيَحِبُّونَهُ. أَذِلَّةٌ

۱- انبیاء/ ۱۹ و ۲۰،

- اگر برای ما زیاد نشود ما فانی می شویم.

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ^۱ پس کسی که ایشان را دوست بدارد خدا و دوستان خدا را از انبیا و اوصیا و نیکوکاران و همه ی خیرات را دوست داشته. و کسی که ایشان را دشمن بدارد خدا و همه ی دوستان خدا را دشمن داشته، پس همه ی دوستی ایشان خیر و بغضشان تماماً شر است. و بازگشت همه ی نیکی ها و بدی ها محبت و بغض ایشان است. و این دو معنی اصل و معدن اختلاف است. چنان که شیخ صدوق علیه الرحمه در علل به اسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده (که خدمت ابی عبدالله (علیه اسلام) عرض کردم: برای چه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ شد؟ فرمود به جهت این که محبتش ایمان و بغض وی کفر است. و بهشت خلق نشده مگر برای اهل ایمان و جهنم برای اهل کفر، بنا به همین علت آن حضرت قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ است، داخل بهشت نمی شود مگر دوستان او و داخل دوزخ نمی گردد به جز دشمنان وی، مفضل عرض کرد ای پسر رسول خدا آیا انبیا، و اوصیاء او را دوست می داشتند؟ و دشمنان ایشان، وی را دشمن بودند؟ حضرت فرمود: بلی، عرض کردم به چه ترتیب؟ فرمود: آیا ندانسته ای که حضرت رسول (صلی الله علیه واله) در وقعه ی خیبر فرمود: هر آینه فردا عَکَمٌ را به شخصی خواهم داد که خدا و پیغمبر خدا را دوست می دارد، و خدا و پیغمبر خدا هم وی را دوست می دارند، از جنگ مراجعت نمی کند مگر این که حق تعالی به دست وی فتح نماید. عرض کردم بلی. حضرت فرمود آیا ندانسته ای روزی که آن مرغ بریان شده را خدمت رسول خدا آوردند فرمود الهی محبوبترین خلق خود را برسان تا با من این مرغ را تناول کند؟ در صورتی که مقصود وی از آن شخص علی (علیه السلام) بود. عرض

کردم: بلی حضرت فرمود: آیا جایز است انبیاء و اوصیاء دوست ندارند کسی را که خداوند و رسول وی، او را دوست دارند، و او خدا و رسولش را دوست می دارد؟ عرض کردم: نه جایز نیست. حضرت فرمود: آیا جایز است مؤمنین امت های ایشان دوست ندارند حبیب خدا و رسول و پیغمبران را؟ عرض کردم: جایز نیست. حضرت فرمود: پس ثابت شد بر این که همه ی پیغمبران و کلیه ی مومنین، دوستان حضرت امیر (علیه السلام) هستند، و قاطبه ی مخالفین ایشان، دشمنان آن وجود مقدس و دوستان وی می باشند، عرض کردم: بلی، حضرت فرمود: بنا بر این از امتان اولین و آخرین داخل بهشت نمی شود مگر کسی که وی را دوست داشته، و اوست (قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ) انتهی^۱.

پس در معنای این خبر تدبری نما که اسرار خوبی می یابی. زیرا دوستی آن ذوات مقدسه، نسبت به انبیاء و اوصیاء و سایر مومنین، میزان ایمان گشت، هر کدام بر حسب استعداد خود، پیغمبران نسبت به اختلاف مراتب و مقامات خودشان از رسل و اولوالعزم و غیرهم.

و همچنین اولیاء و مؤمنین از اول مراتب ایمان از کسی که صاحب یک عشر است تا صاحب ده عشر که عبارت از یک جزء باشد. و صاحب یک جزء و یک عشر تابه دو جزء و سه جزء و همچنین تابه چهل و نه جزء^۲ که بالاترین مرتبه های ایمان است.

۱- علل الشرایع تلیف شیخ صدوق علیه الرحمه ج اول ص ۱۵۵ و ص ۱۵۶-مطبوع در بلده قم مکتبه الطباطبائی.

۲ - در شرح زیارت جامه فقره (فَثَبَّتَنِي اللَّهُ اِبْدَآ مَا حَيِّت عَلِي مَوَالِئَكُمْ وَ مَجَبَّتَكُمْ وَ دِينَكُمْ) در کافی از شهاب روایت شده که شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود (اگر مردم به کیفیت خلق الهی عالم می شدند هیچ کس دیگری را ملامت نمی نمود. عرض کردم سیدی به چه ترتیب است. فرمود بر اینکه حق تعالی چهل و نه جزئی خلق نمود پس آن اجزاء را اعشار و هر جزئی را ده جزء قرار داد بعداً آن همه را میان مردم قسمت فرمود پس در یک شخصی یک عشر جزء و تا اینکه می رسد به یک جزء تمام و در دیگری یک جزء و یک عشر جزء و دیگری یک جزء و دوعشر و دیگری یک جزء و سه عشر تا اینکه می رسد به دو جزء تمام بنابه همین حساب تابه رفعتترین درجات که چهل و نه جزء است بالغ می شود. پس در کسیکه یک عشر جزء

عمل شخص: به اعتبار مراتب معرفت و عدم آن و به اعتبار یقین و درجات یقین. و به اعتبار جهل بسیط و مرکب آن. و به اعتبار اسباب عمل، عرضی، اصلی، جسمانی، نفسانی، و عقلانی آن. و غیر این اقسام که بیشترش ذکر نشد، هر گاه مضروب هر یک از انواع مذکوره را در خود یا در غیر خود ملاحظه کنی، مقامات غیر متناهی و اختلاف بسیار خواهی دید که به شمار نمی آید. و همه، این کثرات و مقامات و حالات به طور کل به دوستی ایشان منتهی می شود. و آن محبت، همه ی مقامات را با حدودش ضبط می نماید و از قید و نسبت و اضافات آن چیزی باقی نمی گذارد مگر این که جمع می کند، و همه را در منزلتی قرار می دهد که برای او و به او و از او و به سوی او است (وَ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ)^۱ (وَلَا يَظْلُمُونَ فِتْلًا)^۲ چگونه چنین نباشند در صورتی که ایشانند امتی که در آیه ی شریفه می فرماید: (أَمْ لَا يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ)^۳. و همه ی آنچه ذکر شد از آنچه مخلوقات برآند از شدت اختلاف در منزلت و مقامات و کثرت تفاوتشان در اوضاع و اضافات، فرع های محبت و اثرهای ولایت آن ذوات مقدسه است که میان مردم ظاهر و به ایشان متعلق و بر آنان مشرف است و آن محبت فرع محبت ایشان است نسبت به حق تعالی و اثر و شعاع آن است. محبت ایشان هم فرع محبت الهی است ایشان را به واسطه ی خود ایشان که محبت حقیقی عالم (فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ) است پس چهارده معصوم (علیهم السلام) محال محبت و معرفت الهی و دل

قرار نهاده نمی تواند آن شخص مانند صاحب دو عشر گردد. همچنین صاحب دو عشر مثل صاحب سه عشر نتواند شد و همچنین صاحب يك جزء تمام مثل صاحب دو جزء نمی شود. پس اگر مردم می دانستند بر اینکه حق تعالی مخلوقات را بر این ترتیب خلق فرموده یکدیگر را ملامت نمی کردند (مترجم

- سوره رعد آیه ۸

۲- سوره نساء آیه ۴۹

- سوره اعراف آیه / ۱۸۰

های ایشان ظرف های مشیت و اراده ی اوست. حق تعالی برای خود خلقشان نموده نه برای خودشان و نه برای دیگران. و دور ساخته از ایشان هر آنچه را که سزاوار خداوند نیست. چگونه نباشد در حالتی که ایشانند مخصوصان حضرت احدیت و برگزیدگان وی از میان همه ی مخلوقات (لا يَلْحَقُهُمْ لَاحِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدَارِكِهِمْ طَامِعٌ)^۱ پس به همین علت لفظ (اراده) در آیه ی شریفه، مقدم گشته تا این که عظمت منزلت و بلندی مکانت ایشان را بفهماند.

مقام سوّم

در بیان فقره ی (لیذهب) است حرف (ل) در آن از برای تاکید و صیغه ی استقبال به جهت افاده تجدید است چنان که در کلمه ی (یرید) ذکر شد. و این لام مزید تاکید است که بر کمال اعتنا به شأن طهارت من دون سایر اشیا دلالت دارد (در قاموس است ذَهَبَ بِهٍ مِثْلَ أَذْهَبَهُ یعنی ازاله کرد آن را) و معنی (لیذهب) در ظاهر واضح است سلّوی در آن نیست ولی اشکال در این است که ازاله کردن در اول ثابت بودن وجود زایل شده را اقتضا می کند تا این که ازاله کردن صحیح باشد. بنا بر این لازم می آید که رجس و نجاست بر آن ذوات مقدسه اقلّاً یک آنی رسیده باشد. در صورتی که ایشان از هر نجاست و لغزش و کثافت در قول و عمل ، معصوم و مطهرند.

(عِبَادَ مَكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ)^۱ کسی نمی تواند در حسب و نسب ایشان اشکالی نماید. انواری بودند در اصلاّب طاهره و ارحام مطهره جاهلیت به نجاست خود ایشان را نجس نساخته و از جامه های ظلمانی خود ایشان را نپوشانیده است و این معنی از ضروریات مذهب دانسته می شود. و کسی که در آن چون و چرا بگوید شک و مرتاب خواهد بود و از شئونات مذهب حق نصیبی نخواهد داشت اما جواب و کشف نقاب از روی حقیقت و صواب به چندین وجه می توان داد.

وجه اول

از جمله معناهای رجسی که حق تعالی از آن ذوات مقدسه دور فرموده میلاد جاهلیت است. مسلمانان متفقند بر این که در آیه ی شریفه قطعاً

این معنا مراد است. و از شیعیان و جماعت سنت کسی در آن مخالف نیست بلکه نص خبر شریف است چنان که عیّاشی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که (فرمود از ادراک عقول رجال هیچ چیزی از تفسیر قرآن دورتر نیست. آیه ای که از جانب حق نازل می شود، اول آن در یک معنا و وسطش در یک معنا و آخرش در معنای دیگری نازل می گردد، پس فرمود:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۱ ملا میلاد الجاهلیه ؟ و معنای میلاد جاهلیت فساد نسل است به واسطه ی زنا و سفاح، و تدنّس آن است از پستی و دنائت پدرها و جسارت آنان بر منهیات الهی، و عدم اجتناب و احترازشان از فواحش ظاهری و باطنی، و تلبس آن به مادرها و بودنش در رحم های فاجره و کافره و زنا کار، و تمام این صفت های پست اصلاً به خانه عصمت ایشان داخل نگشته، و به نزدیک مقام عفتشان نزول ننموده، چنان که حضرت در زیارت وارث می فرماید: (شهادت می دهم بر این که تو در صلب های بلند شریف و رحم های پاک نوری بودی جاهلیت به نجاست خود تو را نجس نساخته و از جامه های ظلمانی خود تو را نپوشانیده)^۲ بلکه معنای ازاله، بنا بر این که رفع ما ثبت است ولو کمی تصور نمی شود.^۳

زیرا اگر رجس و فساد بر میلاد رخ دهد چنان که مفصلاً گذشت آن وقت چگونه مرتفع می شود؟ و چگونه مولد پاک می گردد؟ پس پاکی

۱- احزاب / ۳۳

۱- اَشْهَدُ اَنْكَ كُنْتَ نَوْرًا فِي الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْاِرْحَامِ الْمَطْهَرَةِ لَمْ تَنْجَسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بَانْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلَهَمَاتِ ثِيَابِهَا. طریقت
۲- یعنی اگر فرض کنیم العیاذ بالله در ایشان مقداری میلاد جاهلیت بوده بعد از آن حق تعالی ازاله فرموده غلط است. زیرا اگر خدا نخواسته به اصلاّب و ارحام ایشان کفر یا شرک یا فسق یا پستی و انحطاطی رخ داده باشد چگونه ارتفاع آن تصور می شود. مثلاً اگر مادر شخصی کافره بوده آن شخص هر قدر پاک و مقدس و مومن باشد باز در رحم آن کافره مقیم گشته و در ظرف نجس پرورش یافته و بودن وی در آن مکان مخالف مرتفع نمی گردد
مترجم

ولادت و منزّه بودن آن از نجاست جاهلیت متصور نمی شود مگر به این که در نسب های آن ذوات مقدسه بُوی آن هم عارض نشده. و دامن پاک ایشان به کثافت آن آلوده نگشته. بنابراین ظاهر شد که حق تعالی میلاد جاهلیت را از ناحیه ی آنان دور فرموده و قبل از این که به ایشان برسد طاهرشان ساخته، پس همین طور است حکم ایشان در سایر معانی (رجس) که بعد خواهد آمد، بدون تفاوت و جواب ایراد در این جا بعینه همان جواب های آینده است. و اما آنچه گفتیم: جواب نقضی است کشف ستار از مقصود نمی کند.

ولی جوابی که حقیقت مطلب را واضح می نماید آن است که لفظ (ذهب) اگر به واسطه (ب) که حرف جراست متعدی شود، غالباً در برداشتن واقع و محو ثابت استعمال می گردد بلکه در غیر این مقام استعمال شدن آن را نیافته ام. مثل آیه ی شریفه (وَلَوْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ)^۱ و آیه ی (إِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٖ لِقَادِرُونَ)^۲ و آیه ی (إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهٖ)^۳ و غیرها از آیات که هر متتبع بر آن مطلع می گردد و اما اگر به واسطه ی (همزه ی باب افعال متعدی شود آن وقت گاهی در رفع ثابت استعمال می گردد مثل آیه ی شریفه ی (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ)^۴ و آیه ی (أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا)^۵ و گاهی نیز در رفع چیزی غیر ثابت می آید مثل آیه ی شریفه که موضوع مطلب ما است. و اهل لغت آن را به هر دو معنی تفسیر کرده اند موافق فهم عرف. که به مقتضای جریان عادت خود در اکثر مقالات تمیز دهند. آیا نمی بینی اگر

۳- اسری / ۸۶،

۴- مؤمنون / ۱۸،

۱- یوسف / ۱۳،

- فاطر / ۳۴

- احقاف / ۲۰،

در آیات شریفه به جای (اذهبتُم، لتذهبوا به، واذهب انت و اخوک) از لُتم، تزیلوه، وازیلا) گفته شود حتماً معنای مقصود را مختل می سازد بلکه آن را کلامی در غایت زشتی خواهی دید.

پس معلوم شد که اذهاب در حقیقت به معنای ازاله نیست بلکه ازاله معنای قشری و تفسیر لفظی و ظاهری اذهاب است. بلی هر گاه گفته شود بر این که معنای اذهاب هم ظاهراً مقتضی است وجود چیزی را که به واسطه ی آن اذهاب شود. و هم وجود محلی که اذهاب از آن حاصل گردد پس همان اشکال به جای خود می ماند. جوابش همان است که شنیدی یعنی لازمه ی اذهاب وجود چیزی نیست. زیرا معنای کلمه اذهاب اعم است از اینکه محو کند چیز ثابت شده را یا دفع نماید چیزی را که ثابت نگشته، و ردّ چیزی ممکن است بعد از آن ثابت شود و آیه ی شریفه از قسم اول نیست بلکه از قسم دوم است عقل و نقل هر دو بر این معنی دلالت دارد.

اما عقل چنان چه گذشت از این که طهارت میلاد از ارجاس جاهلیت متحقق نمی شود مگر به عدم عروض چیزی از آن کلیه، پس اگر چیز کمی هم از آن جاهلیت عارض شود نسبت به همان مقدار نیز نجس و خبیث می گردد، وبعد از آن ابدأ مرتفع نمی شود.

و اما دلیل نقل به حدی زیاد است که به شمار نمی آید ولی ما برخی از آن اخبار را به مناسبت مقام ذکر می نمائیم تا کلام به طول نیانجامد.

در کتاب بحار، از تفسیر فرات بن ابراهیم، نقل شده که (علی بن محمد بن مخلد جعفری معنعنا از ابن عباس، روایت می کند در قول حق

تعالی (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا)^۱ فرمود: حضرت احدیت نطفه ی سفید مکنونی خلق فرموده و آن را در صلب آدم علیه السلام قرار داد، پس از آن از صلب آدم به صلب شیث و از صلب شیث به صلب انوش و از صلب انوش به صلب قینان منتقل ساخت، تا این که اصلاّب طاهره و ارحام مطهره آن نطفه را توارث و تلقی کردند، تا در صلب عبدالمطلب قرار فرمود، پس آن را دو قسمت کرده یک نصف آن را به صلب عبدالله، و نیمه ی دیگر را به صلب ابی طالب القا نمود، و آن نطفه خلاصه ای است که از عبدالله حضرت محمد صلی الله علیه وآله و از جناب ابی طالب حضرت علی علیه السلام متولد گشت چنان که خدا فرموده: (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا)^۲ و تزویج نمود حضرت فاطمه سلام الله علیها را به علی علیه السلام پس علی از محمد و محمد از علی است. و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نَسَب، و علی علیه السلام داماد است)^۳ انتهی

و ایضا در بحار معنعناً از ابن عباس روایت شده که فرمود: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نزد آن حضرت بودند، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: الهی تو خود می دانی که اینان اهل بیت من می باشند، و عزیزترین خلائقند نزد من، پس دوست بدار دوستان ایشان را، و دشمن بدار دشمنان ایشان را، و یاری کن یاری کننده گانشان را، و آنان را از هر نجاستی پاک گردان، و از هر گناهی معصوم کن، و ایشان را به

۱- فرقان / ۵۴

۲- فرقان / ۵۴

- تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی ص ۲۹۲، سوره فرقان حدیث ۷، و بحارالانوار ج ۳۵، ص ۳۶۰

واسطه ی روح القدس که از امر تو است تأیید فرما، پس از آن حضرت فرمود:

یا علی تو امام امت من هستی، و خلیفه ی منی بر آن امت و قائد مؤمنانی به سوی بهشت، و گویا دختر خودم فاطمه را می بینم که روز قیامت بر روی شتری از نور به عرصه ی محشر می آید، از طرف راست وی هفتاد هزار ملک، و از طرف چپ وی هفتاد هزار ملک، و از پیشرو هفتاد هزار ملک، که زنان امت را به سوی بهشت می کشاند، پس هر زنی که در اثنای هر روز و هر شب نماز پنجگانه را بجا آورده و ماه رمضان را روزه گرفته، و خانه ی خدا را حج کرده و از مال خود زکات اخراج نموده و شوهر خود را اطاعت کرده و علی را بعد از من دوست بدارد، به واسطه ی شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می گردد و به درستی که او سیده زنان عالمین است.

پس خدمت رسول خدا عرض شد که آیا فاطمه تنها سیده ی زنان عالم خود می باشد حضرت فرمودند آن معنی برای مریم دختر عمران است و اما دخترم فاطمه سیده ی زنان اولین و آخرین عالم است، دخترم چون در محراب خود بایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه ی مقربین بر او سلام می دهند و ندا می کنند وی را به کلامی که ملائکه مریم را ندا کردند و عرض می کنند یا فاطمه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ)^۱ پس از آن حضرت روی مبارک به سوی علی گردانیده فرمود: فاطمه پاره ی تن من و نور چشم و میوه ی دل من است. آن که وی را متأذی گرداند مرا متأذی می کند و آن که وی را مسرور کند مرا مسرور می نماید و از اهل بیت من اول کسی است که به من لاحق می

شود، بعد از من درباره ی وی نیکی کن و اما حسن و حسین دو پسر و دو ریحانه ی من می باشند و سید جوان های اهل بهشتند پس باید چون چشم و گوش خود نزد تو گرامی باشند پس از آن حضرت دست خود را به سوی آسمان بلند فرموده عرض کرد: الهی تو را شاهد و گواه می گیرم که با دوستدار ایشان دوست، و با مبغضان شان مبغض و با مسالم آنان سالم و با جنگ کننده گانشان در جنگ و با دشمنان شان دشمن و با موالیان شان موالی هستم.

نیز در همان کتاب روایت شده از حضرت باقر علیه السلام، از پدران خود فرمود: (به این جهت دختر محمد صلی الله علیه وآله (طاهره) نامیده شد که از هر نجاست و چرک و فحشی پاک است و ابداً یک روز هم سرخی^۱ و نفاسی ندیده است).

نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: (آیا می دانی تفسیر فاطمه چیست؟ یعنی از شرّ بریده شده)^۲ و همه ی این اخبار دلالت دارد و نصّ است در طهارت ایشان، از هر آن چیزی که بر آن مستنکر صدق شود، و طبیعت های سلیمه از آن مشمئز و متنفر گردد، از اقسام کثافت و خون و شرّ و نجاست، و گناه ظاهری و باطنی، پنهان و آشکار، در اول و آخر و برخی از اخبار هم به همین مضمون در موقع مناسب متفرقاً انشاء الله ذکر خواهد شد.

و از جمله معانی رجس، شک می باشد که آن هم در آیه ی شریفه اتفاقاً و نصّاً مراد است. شکی نیست بر این که معنای شک از آن ذوات

۲- مراد از سرخی خون حیض است و به همین جهت بتولش می نامند چنانکه در حدیث نبوی وارد شده مترجم

و حدیث شریف درباره کلمه طاهره در بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹ حدیث ۲۰ که از مصباح الانوار نقل شده . طریقت

۳ - بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۰ و خصال صدوق علیه الرحمه ج ۲ ص ۴۱۴ و علل الشرایع صدوق ج اول ص ۱۷۱ حدیث ۳

مقدسه اصلاً منتفی است نه در اول به ایشان رسیده و نه بعد لاحق می شود چنان که حضرت صادق (علیه السلام) فرموده: (إِنَّا لَأَنْشُكُّ فِي رَبِّنَا أَبَدًا) ما درباره ی خدای خود ابداً شک نمی کنیم).

و از جمله معناهای رجس، خطا و لغزش است که در بیان (رجس) خواهد آمد. و این دو صفت نیز به ایشان نرسیده و بر این معنا شاهد است خصوص فرمایش حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) در تفسیر آیه ی شریفه ی (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)^۱ و این همان خبر است که حضرت عسگری (علیه السلام) در تفسیر خود از آن امام روایت نموده که حضرت فرمود:

(روزی حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) لشگری به جهت غزوه ای فرستاد و علی (علیه السلام) را بر آن گروه امیر قرار داد و همیشه هیچ لشگری ارسال نفرموده مگر این که علی (علیه السلام) را بر آن امیر معین نموده پس همین که از آن جنگ غنیمت به دست آوردند حضرت امیر (علیه اسلام) از جمله غنایم راغب شدند کنیزی را ابتیاع فرمایند. پس قیمت کنیزک را از جمله ی غنایم قرار دادند. خاطب پسر ابی بلتعہ و بریده ی اسلمی در خصوص آن کنیز مکایده و مزایده کردند. حضرت چون مکایده آن دو را دید خود نیز مزایده فرمود تا این که قیمتش به قیمت بالاتر همان وقت رسید و او را خریداری نمود.

همین که به نزد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) مراجعت کردند هر دو بنا گذاشتند که بریده، آن واقعه را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض کند، پس در برابر آن وجود مقدس ایستاده عرض کرد:

یا رسول الله آیا نمی بینی پسر ابی طالب را که به تنهائی کنیزکی از غنیمت مسلمانان متصرف شده ؟ حضرت رسول (صلی الله علیه واله) از وی اعراض فرمودند. پس از طرف راست آمده همان عرض را تکرار کرد حضرت اعتنا ننمودند، از طرف چپ آمده همان کلام را سه باره گفت، باز حضرت از وی اعراض کردند، پس از پشت سر آن حضرت آمده قول خود را مکرر ساخت نیز حضرت اعتنائی ننمودند، عاقبت دو باره به پیشرو برگشته قضیه را بیان کرد.

در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه وآله به اندازه‌ای غضبناک گشتند که قبلاً از آن ذات مقدس مشاهده نشده بود و بعد از آن هم مانند آن غضب مشهود نگشت به حدی که رنگ مبارکش تغییر کرد و دهان مبارکش کف نمود و رگ های گردن شریفش باد کرد و اعضای بدنش به لرزه در آمده و فرمود:

ای بریده تو را چه می شود که امروز رسول خدا را اذیت کردی آیا نشنیده ای فرموده ی حق تعالی را (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً)^۱ و آیه ی شریفه ی (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً)^۲

بریده عرض کرد: ای رسول خدا من ندانستم که شما را به اذیتی قصد کرده باشم. حضرت فرمود ای بریده آیا گمان می کنی مرا اذیت نمی دهد مگر کسی که نفس خود مرا قصد کند. آیا ندانسته ای که علی از من و من از علی می باشم، هر کس علی را بیازارد مرا آزرد، و هر کس مرا بیازارد خدا را متأذی ساخته، و هر کس خدا را متأذی سازد حق است

۱- احزاب / ۵۷،

۲- احزاب / ۵۸،

بر حقّ تعالی که او را در آتش دوزخ به عذاب سخت خود اذیت نماید، ای بریده! تو عالمتری یا خداوند عالم؟

تو عالمتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو عالمتری یا فرشته ی مُوَكَّلِ ارحام؟ پس چگونه علی را خطا کار می دانی؟ و او را ملامت می کنی؟ و توبیخ می نمایی؟ در صورتی که جبرئیل که از ملائکه ی حافظین علی علیه السلام است مرا خبر داده که از روز ولادت وی تاکنون ابداً گناهی بر او ننوشته اند.

و ملائکه ارحامند حکایت می کنند بر این که قبل از ولادت علی زمان استقرار وی در شکم مادر نوشته اند که از آن ذات مقدس ابداً گناهی سر نخواهد زد،

و قرائت کنندگان لوح محفوظند در شب معراج خبر دادند بر این که در لوح خوانده اند: (علی از هر گناه و زللی معصوم است)، ای بریده چگونه وی را خطا کار می دانی؟ در صورتی که او را خداوند عالم و ملائکه ی مقربین تصویب نموده اند (تمام شد خبر شریف.^۱

و شکی نیست که چهارده معصوم علیهم السلام در همه ی این احکام شریک و مساوی هستند مگر در صفاتی که مخصوص حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله است و نزد علمای طایفه ی حقه ی اثنا عشریه این مطلب ضروری است.

وجه دوم

آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در امکانه ی عدیده، از برای ایشان به طهارت و اذهاب رجس دعا فرموده.

۱- تفسیر امام حسن عسکری، ص ۱۳۶ و جلد سوم تفسیر برهان سید هاشم بحرانی ص ۳۳۷ - حدیث ۳ و بحار الانوار ج ۲۸ حدیث ۶ ص ۶۶/

یکی در روز نازل شدن همین آیه ی شریفه ی تطهیریه، و دیگر روزی است که ابن عباس روایت کرده چنان که گذشت، و روزی که آن اعرابی سوسماری آورد و بعد از شهادت به وحدانیت خدا و به نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و اله اقرار آورده مسلمان شد.

سعد بن عبادہ او را بر ناقه خود سوار نمود. حضرت امیرالمومنین علیه السلام عمامه ی خود را بر سر وی نهاد و حضرت فاطمه علیه السلام توشه ی راه برای او فراهم ساخت. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله داخل منزل حضرت فاطمه گشت در حالتی که سه روز بود غذائی نچشیده بود و جناب فاطمه زهرا با حسنین علیهم السلام نیز در اثنای سه روز هیچ چیزی میل نفرموده بودند.

حضرت رسول چون جناب فاطمه را دید و به زردی چهره ی مبارک و تغییر حلقه های چشم وی نظر فرمود حسنین علیهما السلام را بر روی ران راست و چپ خود قرار داد، و دست بر گردن حضرت زهرا نهاد، و حضرت امیر علیه السلام هم از پشت سر آن حضرت را دست به گردن نمود، پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله چشم مبارک خود را به سوی آسمان گشوده عرض کرد:

الهی و سیدی و مولای اینان اهل بیت من می باشند، خدایا رجس را از ایشان دور کن، و ایشان را پاک گردان).

و این واقعه در یکی از روزهایی که بر ایشان از جانب آسمان مائده ی بهشتی نازل گشت اتفاق افتاد و این خبر طولانی است ما موضع حاجت را بیان نمودیم و آن را به معنی نقل کردیم. و اوقات زیادی هم غیر از روزهای مذکور نیز حضرت درباره ی ایشان در این خصوص دعا فرموده بر کسی که ممارست اخبار کرده باشد مخفی نیست. و شبهه ندارد که

دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مرتبه ی اول مستجابست پس اذهاب رجس و طهارتشان در مرتبه های دیگر چه معنا دارد؟ بنابراین به آنچه در این جا می توان جواب داد و مراد از دعا را فهمید همان را از مقصود دعای اول و ایرادی که بر آیه ی شریفه می کنند جواب می دهیم. متوجه باش این دو وجهی که ذکر شد جوابی است به مقتضای ظاهر بر سبیل دلیل مجادله بالتی هی احسن.

وجه سوم

آن است که چهارده معصوم علیهم السلام منزله اند از هر نقصان و عیب، معصومند از هر لغزش و خطا و فتنه و شر و شک، پاکند از نجاست و کثافت و گناه و ترک اولی، از ابتدای وجود تا انتهای ظهور و شهادت، و غایت برگشت ایشان (کَمَا بَدَاكُمْ تَعُودُونَ)^۱. ولی در اینجا امری و سرّی است که در همه ی ذرات عالم ساریست و اصل محکمی است که منخرم^۲ نمی گردد، و سنت الهی است جاری در سایر امتها، (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا)^۳ یعنی ممکن هر که باشد بر چیزی متمکن نیست مگر به قدرت و تمکین حق، و چیزی در عالم به وجود نمی آید مگر به تکوین وی.

۱- اعراف / ۲۹.

۲- شکاف برنمی دارد

۳- فاطر / ۴۳.

۴ - سوره نور آیه ۳۵

زیرا همه ی ممکنات به واسطه ی مشیت او مُتَكَوَّن شده اند و ائمه ی اطهار (علیهم السلام) اگر چه در اعلی مراتب همه ی کمالاتند، به حدی که بالاتر از مرتبه ی ایشان مرتبه ای نیست. و بلندتر از آن منزلتی نه. و در صفا و استعداد مقامی دارند. که آیه ی شریفه ی نور به آن مقام اشاره می فرماید: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيى وَ لَوْ تَمَسَّسَهُ نَارٌ)^۱ کمالات را برای ایشان ممکن نمی ساخت و در تمامی خیرات و کرامات آن ها را مقدر نمی داشت و این ها را (که اشاره کردیم) بر ایشان مقدر نمی فرمود هیچ کاری نمی توانستند انجام بدهند و راهی را پیدا نمی کردند و برای خود ضرر و نفع ، و مرگ و حشری را توانا نبوده اند و از بدی ها و زشتی ها و پلیدی ها مانعی نداشتند و به آن ها آلوده می شدند و گریز گاهی از این امور برایشان وجود نداشت ، و همین است معنای دعای امام سجّاد علیه السلام :

« من این لی الخیر یا ربّ و لا یوجد الّا من عندک، و من این لی النجات و لا تستطاع الّا بک ؛ خدا یا خیر از برای من کجا امکان دارد ؟ در صورتی که جز در نزد تو پیدا نمی شود، نجات از برای من از کجا ممکن است؟ در صورتی که جز با توفیق تو به دست نمی آید .
بنابراین با اذهاب رجس از ایشان و تطهیرشان از آن ، معصوم و طاهر شدند .

نعوذ بالله اگر آن چه گفتیم نبود هرگز از آلودگی ها خلاص نمی شدند و از پلیدی ها پاک نمی گشتند قران می فرماید : « و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احدٍ ابدًا و لا کن الله یزکی من یشاء والله سمیع علیم؛^۱ یعنی اگر رحمت و فضل خدا نبود هیچ کس از شما پاک

نمی شد ولی خدای تعالی هر کس را بخواهد پاک کند و خدا شنوای دانا است این دو وجه مذکور را کسی که دو چشم بینا دارد می فهمد و در اینجا سرّی است که در سینه ماندنش بهتر از نوشتن و تسطیر است.

مقام چهارم

در فقره ی شریفه ی (عنکم) است که به صیغه ی جمع مذکر آورده در صورتی که خطاب های قبل و بعد آیه، تماماً بر صیغه ی جمع موشند و مقصود زوجات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده برای این که اشاره باشد مقصود در اینجا غیر از قبل و بعد است بلکه مراد اهل بیت حضرت پیغمبرند نه زوجات وی ، و گر نه لازم نبود اسلوب عبارت را تغییر دهد.

چنان که زید بن علی بن حسین (علیه السلام) فرمود:

(بعضی از جهال مردم گمان می کنند بر این که مراد حق تعالی در آیه ی شریفه، زوجه های حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند، در صورتی که دروغ گفته اند و گناه کرده اند به خدا قسم اگر مقصود زوجات وی بود هر آینه لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً می فرمود

چنانچه در ما بعد آیه می فرماید: **وَإِذْ كُنَّا مَائِثِلَى عَلَيْنَا فِي بُيُوتِكُنَّ، وَ لَا تَبَرَّجْنَ،** و در آیه ۳۲ سوره احزاب می فرماید: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ،** و همین طور خود آیه ی تطهیر با کلام مؤنث می آمد، چنان چه در مقدمه ی آیه، به صیغه ی جمع مؤنث آمده مثل **(وَإِذْ كُنَّا مَائِثِلَى عَلَيْنَا فِي بُيُوتِكُنَّ)** و در جمله دیگر **(وَلَا تَبَرَّجْنَ)**. و در جمله ی دیگر **(لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ)**^۱ فرمود^۲ و شکی در این نمی باشد که حضرت زهرا علیها السلام یکی از خطاب شوندگان است، و هیچ کدام از خاصه و عامه منکر این مطلب نیستند.

و مذكر نمودن ضمیر مخاطب از باب تغلیب است.

در بحار، از کتاب (آل) ابن خالویه از نافع بن ابی الحمرء، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را در اثنای هشت ماه دیدم هر وقت برای نماز صبح تشریف می آورد به منزل حضرت فاطمه سلام الله علیها مرور کرده می فرمود **اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ (اَلصَّلَوةُ) یرحمکم الله اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیَذْهَبَ عَنْکُمْ الرَّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً**^۳

۱ - احزاب / ۳۲ ، لَسْتُنَّ ، اتَّقِیتُنَّ ، فَلَا تَخْضَعْنَ ، قُلْنَ ، قُرْنَ ، بَیُوتُکُنَّ ، تَبَرَّجْنَ ، اَفْمَنْ ، اَتِیْنَ ، اطْعَنْ ، اَذْکُرْنَ ، در همه ی این افعال و ضمائر آن ها ، مورد خطاب ، زنان پیامبر اکرم هستند و اگر منظور از آیه ی تطهیر آن ها بودند کافی بود که به جای کم ، کُنَّ می فرمود !!

۲ - بحار / ۳۵ ص / ۲۰۶

۳ - شواهد التنزیل / ۲ / ۸۱

مقام پنجم

در بیان معانی رجس و آنچه در این مقام از این کلمه مراد است در قاموس (الرجس بکسر الراء یعنی نجس و گاهی به حرف جیم حرکت داده می شود، و گاهی راء مفتوح و جیم مکسور می گردد).^۱ و به معنای گناه و هر عمل کثیف و عملی که به سوی عذاب کشاند.

و به معنای شک و عقاب و غضب نیز آمده و رَجَسَ بر وزن فَرَحَ و کَرَّمَ رجاسه یعنی مرتکب عمل قبیح شد. و رَجَسَهُ مِنَ الْأَمْرِ يَرْجُسُهُ و يَرْجُسُهُ یعنی به تعویق انداخت) و قدر هر چیز مکروهی است که طبیعت از آن متنفر شود یا آنچه مانع نماز است و شرع آن را نجس فرموده مثل فضلات انسان، بول، غایط، خون و منی و غیره مانند شراب، کافر، سگ، خوک و مردار و امثال آن، یا چیزی که مانع از نماز نیست لیکن قدر است مانند چرک رخت و بدن و آنچه شبیه آن است از بوی گند و عرق تن و بوی گند دهان و همچنین اعمال قبیحه در شرع از معصیت و گناه هائی

۱- رجس ، رَجَسَ + رَجَسَ

که به سوی عذاب می کشاند، یا این که در عرف مستنکر است، و فاعل را در انظار منحط می کند و نزد اولوالابصار از اعتبار ساقط می سازد چنان که در حدیث است (آب پاک است مگر آنچه علم رسانی که قذر است) یعنی نجس است، و قول امام (ع) (بِئْسَ الْعَبْدُ الْقَاذِرُوهُ وَإِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْعَبْدَ الْقَاذِرُوهُ) قاذوره یعنی کسی که در گفتار و رفتار خود لایبالی است، و شخص بد خلق، و چرکی که پاک نشده و ایضاً قول امام (علیه السلام) (اجْتَنِبُوا هَذِهِ الْقَاذِرُوهُ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا) یعنی (زنا) و امثال آن از فواحش، و نیز امام علیه السلام فرموده است (لَا يَغْسِلُ رَجُلِيهِ إِلَّا أَنْ يَقْذَرَهَا) یعنی دو پای خود را شست و شو ننماید مگر این که مکروهش بدارد، و طبیعت وی از آن متنفر شود، و مشهور است رجل مقدار یعنی مردم او را نجس می دانند و آنچه که شخص را از تقرب الهی و نزدیکی رحمت و کرامت وی مانع است، و اعمال را از درجه قبول مانع می شود چنان که در تفسیر آیه ی شریفه وارد شده (وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ)^۲ و رجز با سین هم قرائت شده یعنی تلویث و تثبیط^۳ و وسوسه ی او، و به معنای جنابت و عذاب نیز آمده و این آیه ی شریفه روز (بدر) نازل گشته زمانی که مسلمانان به (عُدُوهُ الدُّنْيَا)^۴ نزدیکی کثیب احمر فرود آمدند، و غالب آنان در آن محل محتلم گشتند، و چون که مشرکین قبل از ایشان به آب رسیده بودند مسلمانان آب نداشتند. پس ابلیس به نظر ایشان جلوه کرد و گفت هم بی وضو و جنب نماز می خوانید و هم تشنه هستید اگر شما بر حق بودید جماعت مشرکین پیش از شما بر

۱- کلمه رجز - رجز هم خوانده می شود.

۲- انفعال / ۱۱،

۳ - آلوده کردن و از کار مانع شدن

۴ - محلیست نزدیک (مدینه) و (عدوه) کنار درّه را می گویند (عدوه الدنيا و عدوه القصوي مکانی است از کنار درّه نزدیکی مدینه که اولی به شهر از دومی نزدیکتر است - مترجم

آب مسلط نمی شدند ، به وسوسه ی شیطان مسلمانان اندوهناک گشتند پس در همان شب بر ایشان بارانی بارید که آب فراوان در بیابان جاری و رمل محکم شد تا قدم ها بر زمین ثابت و وسوسه از دل ایشان زائل گشت، بنابراین چنان که جنابت از قرب الهی و انواع عبادت مانع است و زائل نمی گردد مگر به آب خالص آن هم بر ترتیب و استعمال مخصوص همچنان است گناه و خصلت های ناپسندیده و اخلاق پست که صاحب خود را از ترقیات مدارج کمال و وصال و رسیدن حسنات به درجه ی قبول مانع می باشد مگر این که باز به سوی حق تعالی مراجعت کند و توبه و اقبال نماید. و بر این معنی شامل است قول اهل لغت (رَجُسُهُ عَنِ الْأَمْرِ يَرْجُسُهُ وَ يَرْجُسُهُ عَاقَهُ) چنانکه ذکر شد، و در قرآن نیز موافق معانی مذکوره در مواقع عدیده وارد شده است.

موضع اول

آیه ی شریفه ی (قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ) ^۱ یعنی قذر. و همه ی اهل تفسیر اتفاق نموده اند بر این که ضمیر (انه) به هر یک از کلمات میته و دم و لحم خنزیر راجع است. و همان نجس بودن علت تحریم است چنان که آیه ی شریفه ی (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَكُمْ قُلْ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ) ^۲ (وَيَحَرِّمُ عَلَيْكُمْ الْخَبَائِثَ) ^۳ بیان می فرماید در صورتی که به واسطه ی قذر و نجس بودن خبائث گفته می شود، و علمای امامیه بر نجاست آن متفقند، پس لازم می آید رجس به معنای نجس باشد.

۱- انعام / ۱۴۵

۲- مائده / ۴

۳- اعراف / ۱۵۷

موضع دوم

آیه ی شریفه ی (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)^۱ در کافی و توحید و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مروی است (هرگاه حق تعالی از برای بنده ای خیری بخواهد در دل وی نقطه ای از نور قرار می دهد و مسامع قلبش را باز می کند، و فرشته ای بر او موکل می سازد که وی را تسدید نماید. و اگر برای بنده ای شری بخواهد نقطه ی سیاهی در دل وی قرار می دهد، و مسامع قلبش را می بندد و بر او شیطانی موکل می سازد تا گمراهش نماید، پس از آن آیه ی شریفه ی قبل را تلاوت فرمودند)^۲

و نیز در کافی از حضرت صادق ع روایت است (بدانید اگر حق تعالی برای بنده ای خیری بخواهد سینه ی او را برای اسلامیت منشرح می سازد. پس همین که آن مزیت را به وی عطا فرمود زبانش به حق ناطق و قلبش بر آن منعقد می شود، و به آن عمل می کند، و همین که خداوند آن صفات را در وی فراهم آورد اسلامیتش تمام و کامل می گردد. و اگر بر همان حالت بمیرد نزد حق تعالی از مسلمانان به حق خواهد بود. و اگر برای بنده ای خیری نخواهد وی را به نفس خودش می سپارد. پس سینه اش تنگ می گردد. و اگر حقی بر زبان او جاری شود قلبش بر آن حق منعقد نخواهد شد، و خداوند به عمل وی ثوابی نمی دهد، و همین که آن خصلت ها در او فراهم آید و بر همان حالت بمیرد نزد حق تعالی از جمله ی منافقین خواهد بود. و آنچه از زبانش جاری گشته و قلبش بر آن منعقد

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۵،

۲- تفسیر عیاشی ص ۲۷۶، حدیث ۹۴، و تفسیر برهان ج ۱، ص ۵۵۳، و بحار الانوار.

شده و موافق گفتار خود از وی عملی سر نزده بر وی حجت خواهد گشت. بنابراین پرهیزکار باشید و از خدا بخواهید تا سینه های شما را با اسلامیت منشرح سازد، و زبانتان را به حکمت ناطق گرداند تا این که به همان حالت شما را بمیراند.

و نیز در توحید و معانی و عیون^۱ از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که از آن حضرت تفسیر این آیه شریفه را سؤال کردند حضرت در جواب فرمود هر گاه خداوند بخواهد شخصی را در دنیا به سوی ایمان و در آخرت به سوی بهشت و مقام کرامت خود دلالت فرماید سینه ی او را برای تسلیم به خدا و اطمینان به او و به آنچه از ثواب خود وعده داده منشرح می سازد تا این که مطمئن و آرام گردد. و اگر بخواهد شخصی را از بهشت و مقام کرامت خود به واسطه ی کافی بودن و عصیان آن شخص در دنیا گمراه گرداند. سینه ی وی را تنگ می کند تا در کفر خود شک نماید و در اعتقاد قلب خود مضطرب شود به حدی که مصداق آیه ی شریفه گردد (كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)^۲ (انتهی)^۳.

بنابراین در آن احادیث تأمل نما که در خبر اول رجس را به سواد قلب و کر شدن مسامع تفسیر نمود چنان که در آیه ی شریفه از قول آنان حکایت می کند. (وَقَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا)^۴ و بر او شیطانی موکل می سازد که وی را گمراه نماید (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)^۵. در خبر دوم تفسیر رجس، این می شود که حضرت احدیت او را به نفس خود وا می گذارد، پس سینه اش به حدی تنگ می گردد که هیچ منفذی

۱- توحید مفضل، و معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا هر سه از صدوق علیه الرحمه.

۲- انعام / ۱۲۵،

۳- توحید مفضل حدیث ۴. ص ۲۴۳،

۴- نساء / ۱۵۶،

۵- زخرف / ۳۶،

ندارد مثل این که در قلب های آن ها پرده ها هست و شنیدن کلام بر وی سخت می شود (كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ)^۱ و اگر چه چیزی از حق بر زبانش جاری می گردد ولی در حقیقت به حق ناطق نمی شود و قلبش بر آن معتقد نخواهد گشت، و حق تعالی در برابر آن عمل به وی ثوابی نمی دهد بلکه حق بر او حجت خواهد بود (يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ)^۲.

و در خبر سوم رجس را تفسیر فرموده به شک و اضطراب از اعتقاد قلب خود به درجه ای که مطمئن و مستقر نمی شود و همیشه در شدت و خفقان است مگر این که توبه کند یا بمیرد.

و هر یک از آن معانی مختلفه مستلزم دیگری است و تمامش رجس و خبیث و منشأ بدی ها است. اما شیطان همان غرور است (يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا)^۳ و در دعا است که اگر داخل بیت الخلا شوی می گوئی (اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیْثِ الْمُخْبِیْثِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ) و همان شیطان است که گفته (ثُمَّ لَا تَیْنَهُمْ مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَیْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ فَلَا تَجِدُ اَكْثَرَهُمْ شَاكِرِیْنَ)^۴، اما نفسی که در خبر است همان نفس اماره است که همیشه به سوی باطل میل می کند. و به واسطه ی همان، شیطان عبادت و دوزخ اکتساب می شود.

چنان که به واسطه ی عقل، عبادت رحمن و اکتساب بهشت می گردد. و آن نفس، دشمن ترین اعدای تو می باشد که در خانه ی بدن تو مقام دارد. و جهاد با او واجب تر است از مجاهده با مشرکین و کفار، و همان نفس است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به درگاه حضرت احدیت عرض می کند: (الهی مرا به نفس خودم وامگذار) و همان است که حق

۱ - انعام / ۱۲۵

۲ - آل عمران / ۱۶۷،

۳ - نساء / ۱۲۰،

۴ - اعراف / ۱۷،

تعالی مقدار یک طرفه العین جناب یونس پیغمبر را به دست نفس سپرد، و اگر از جانب وی به نعمتی تدارک نمی شد از هلاک شده گان می بود. بنابر این نفس اماره اصل و ریشه ی همه ی شرور است و اما (شک) از ارتیاب و تردید ناشی است و شهر و منزل کفر می باشد چنان که حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: (لَا تَرْتَابُوا فَتَشْكُوا فَتَكْفُرُوا) یعنی مرتاب نشوید که شک می کنید و کافر می شوید و همچنین می فرماید: (شک بر چهار نوع است هول، ریب، تردد، و استسلام چنان که در آیه ی شریفه است) (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى)^۱ پس هر کس که در تردد بماند اولین بر وی سبقت می گیرند و آخرین به او می رسند، و شیاطین به واسطه ی سم های خود قطعه قطعه اش می کنند و هر کس به هلاک شوندگان دنیا و آخرت تسلیم گردد، در میان دنیا و آخرت هلاک می شود، و هر کس نجات یابد از سایه ی اعتقاد و یقین است) انتهی^۲.

پس شک و اضطراب صاحبان خود را به هلاکت می رسانند. بالجمله هر کدام از آن صفات خبیثه رجسی است که می کشاند به مثل خود یا بدتر از خود رجسی را مانند کفر و عداوت . عذاب ابدی و لعنت موبدی.

موضع سوم

آیه ی شریفه ی (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ)^۱ و رجس همان لعنت است در دنیا، و عذاب است در آخرت و (لا یعقلون) همان اشخاصی هستند که آیات شریفه می فرماید (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ يُفْقَهُونَ حَدِيثًا)^۲ و (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ

۱- النجم / ۵۵،

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۹۱ - ۳۹۲. - حدیث ۱ - و تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب. ج ۱۲ - ص ۵۲۱ .

۳- یونس / ۹۹-۱۰۰،

۱- سوره نساء آیه ۷۸

موضع چہارم

- سورہ انفعال آہ ۲۲،

- نهج البلاغه از کلمات حکم شماره ۱۳۹ - ص ۱۱۴۵

- مائده / ٩٠

هـ- غالباً شیعیان آن زمان از راه تقیه امام علیه السلام را (الرجل) یعنی آن مرد اطلاق می نمودند.

١- انعام / ١٤٥

علاوه بر آن به اتفاق همه ی اصحاب، گوشت خوک نجس است و مقارنت خوک با آن در همان خبر که وجود هر دو به واسطه رجس بودن از نماز مانع است دلیل است بر این که شراب هم چون گوشت خوک نجس می باشد. و این دلیل رد آن کسی است که گمان نموده در قرآن برای نجاست شراب دلیلی نیست. و همچنین مثل آن آیه ی شریفه است (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)^۱ خیال کرده اند بر حرمت شراب دلالت ندارد چنان که مهدی پسر منصور دوانقی همین را خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض نمود، حضرت جواب دادند که: حضرت احدیت در این آیه بیان فرمود، که شراب (اثم) است آن وقت جای دیگر می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأِثْمَ وَالْبَغْيَ)^۲ و کلمه (اثم) در این آیه ی شریفه همان شراب است. مهدی عباسی گفت این فتوای شخص هاشمیست انتهی^۳.

در اینجا مطلبی است که ذکر آن ضرر ندارد، بعد از این که ثابت گشت کلمه ی رجس در شراب به معنای نجاست، و اقران آن در تحریم استعمال شده، لازم می آید استعمال لفظ مشترک در دو معنی خود، یا استعمال یک لفظ در معنی حقیقی و مجازی معاً، به درجه ای که از برای هر یک از آن ها مناط شده، و به جهت هر کدام به تنهائی معنی مخصوصی اثبات گشته، مثل شراب که باید در عملی که مشروط به طهارت است از آن اجتناب نمود، و مانند قمار، که احتراز از آن واجب است، ولی در عملی که محصولش بر طهارت متوقف است، شستن آن

- بقره / ۱۴۵

- اعراف / ۳۳

- ۴- اصول کافی ج ۶ - ۶ - ص ۴۰۶ - حدیث ۱ /

واجب نیست. و به واسطه ی همین اشکال، برخی از فحول رجال چون مقدس اردبیلی رحمه الله علیه و صدوق علیه الرحمه، دلالت آیه ی شریفه را به نجاست شراب انکار نموده اند. و گفته اند: این آیه تنها بر حرمت دلالت دارد نه بر نجاست، والا لازم می آید استعمال یک لفظ، در دو معنی یا در معنای حقیقی و مجازی معاً. در صورتی که تو دانستی لفظ رجس، در هر دو معنی استعمال می شود. و از دلائلی که گذشت عالم گشتی نجاست هم چون حرمت مقصود است، بنا بر این مختاری در این که بگوئی این قاعده از اصل باطل است یا این که بگوئی استعمال یک لفظ، در معنای مشترک حقیقت است، یا در معنی حقیقت و مجاز بر سبیل حقیقت و مجاز «استعمال می شود»، چنان که برخی از محققین بر همین قائلند، و این معنی همان اعتقاد حقی است که ما دیوارهای بلند برای آن اساس نهاده ایم، که انکار منکر به اطراف آن نمی رسد و نظایر آن بر ارباب بصیرت که دیده ی اعتبار در آیات و اخبار نظر می نمایند مخفی نخواهد بود. و یا این که بگوئی استعمال یک لفظ در معانی متعدده مجاز است در مفرد، و حقیقت است در تثنیه و جمع، یا این که جایز نیست اصلاً مگر این که در یک معنای عامی که شامل هر دو معنی باشد چنان که کلی افراد خود را شامل است. و کلمه در آن معنای عام یا حقیقت است یا مجاز و بر هر تقدیری در آیه ی شریفه معنای نجاست از لفظ رجس کنار نیست. بلکه اگر فرمایش آن حضرت را که **(لَا تَأْصِلْ فِيهِ فَإِنَّهُ رَجَسٌ)** و آیه ی شریفه ی **(أَوْ لَحْمٌ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ)** قدری تامل و تفکر نمائی که اگر کلمه ی رجس در نجاست حقیقت نبود علت آوردن آن برای نهی مناسبت نداشت، در صورتی که چیزی از نماز منع نمی کند مگر نجاست، و همچنین در معنای آیه ی شریفه، فرمایشات اصحاب متفق است در

نجاست گوشت خوک و وفقره (فانه رجس) را علت نجاست قرار داده اند تا این که علت با معلول مطابق شود و الا مخالف می بود و آن هم جایز نیست. اگر درست تامل کنی خواهی دانست که اطلاق رجس بر نجاست حقیقت است و در معنای موضوع له استعمال شده.

(قمی از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آن آیه ی شریفه روایت کرده: (أَمَّا الْخَمْرُ فَكُلُّ شَرَابٍ مُسْكِرٍ إِذَا خُمِرَ فَهُوَ خَمْرٌ). و هر آن چه کثیرش مسکر است قلیلش هم حرام است. تا این که می فرماید: و اما (میسر) نرد و شطرنج است و هر قماری نیز میسر است. و اما (انصاب) بتهائی بودند که مشرکین آن را عبادت می نمودند. و اما (ازلام) اسهامی است که بت پرستان عرب در زمان جاهلیت آن را استقسام می نمودند (نوعیست از قمار).

و در کافی از همان امام علیه السلام روایت شده، عرض کردند یا رسول الله میسر چیست؟ فرمودند: هر قماری میسر است حتی قاب و گردو. عرض کردند انصاب چیست؟ فرمودند: آنچه که برای بت های خود ذبح می نمودند) الحدیث و فقره ی (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) خبر دوم، و کلمه ی (رجس) خبر اول است^۱ و در دعای بیت الخلا سابقاً گذشت: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) که ذکر شیطان بعد از رجس اشاره است بر این که نجاست آن از عمل شیطان است و به او نسبت دارد و اوست اصل و معدن نجاست. پس بر شما واجب است از آن اجتناب کنید باشد که راستگار گردید) و همین را آیه ی شریفه ی بعد، که (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي

۱- لفظ رجس خبر است از برای مبتدا که خمر باشد و فقره (من عمل الشیطان) خبر بعد از خبر است چنانکه فرموده یا اینکه به منزله صفت است (مترجم).

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ^۱

تفسیر می نماید. و بر تو پوشیده نماند که در آیه ی شریفه، کلمه ی حصر (انما) اشاره است بر این که آن چهار خصلت مذکور هم خالص و معین است در نجاست و هم از عمل شیطان است و غیر از نجاست هیچ جهتی ندارد. چه بعضی از چیزها ممکن است مشترک باشد یعنی از یک جهت پاکیزه و از جهتی دیگر رجس و از عمل شیطان باشد و غالباً از همین قبیل است. و اما آیه ی شریفه ی (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ)^۲ مطابق است به آنچه قمی در تفسیر انصاب روایت کرده. یعنی همان بتهائی است که مشرکین آن را عبادت می کردند به خلاف آنچه در کافی است از بودن چیزی که به خدایان خود می کشتند و در معنای رجس هر دو تفسیر منافاتی ندارد زیرا دانستی که هر عمل قبیح رجس است.

موضع پنجم

آیه ی شریفه ی (وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ^۳؛ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَا تَوَا وَهُمْ كَافِرُونَ)^۴ و در تفسیر رجساً الی رجسهم نتناً الی نتنهم و کفراً الی کفرهم و شکاً الی شکهم وارد شده و مقصود از سه لفظ یک معناست. زیرا نتن یعنی گند قرین کفر است و منشاء کفر هم شک است در آیات خداوندی.

و شک و کفر از بدی قول ایشان (أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا)^۵ ظاهر می شود که از روی انکار و استهزاء می گویند و قولشان (هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ).

- مائده، / ۹۱

- حج، / ۳۰

- توبه، / ۱۲۴

- توبه، / ۱۲۵

- ۲- توبه، / ۱۲۴

و بدی افعالشان چنان که در هر سال یک مرتبه یا دو مرتبه به انواع بلاها و جهاد و مشاهده ی برخی معجزات امتحان می شوند و با آن همه توبه نمی کنند و متذکر نمی گردند و همین که آیه ای نازل می شود هر کس آنان را نظر کند می بیند که از راه مسخره و انکار یا غیظ و حسد به همدیگر به چشم اشاره می کنند زیرا در آن آیه ذکر عیب های ایشان است که به استماع آن صبر و تحمل نتوانند و آن اشاره برای انسلال^۱ و تدبیر خروجی است از ترس رسوائی و فضیحت.

و نیز برای این که دل های ایشان به واسطه ی اتخاذ و قبول باطل از حق منحرف گشته (وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا)^۲ و معنای کلیه آن چه ذکر شد، در آخر آن آیه ی شریفه می فرماید: (أَوْ لَا يَرُونَ أَنَّهُمْ يَفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ)^۳. و اِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)^۴.

و بالجمله ایمان عبارت است از تصدیق و اذعان به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان. و اما مؤمنین هر گاه سوره ای نازل شود یا معجزه ای مشاهده کنند، ایمانشان در آن مراتب سه گانه زیاد می شود، و به آن مسرور و فرحناک می گردند، و مقابل تصدیق، شک و ریب و زیغ و کفر و انکار است. و مقابل اقرار است تکلم در چیزهای منافی و ترک کلام در جای مناسب و نیز مقابل است با عدم قیام به اوامر و نواهی الهی ارتکاب عمل هائی که منافی است با عمل به ارکان.

۳- پنهانی از بین مردم بیرون رفتن

۴- انعام / ۲۵

۱- توبه / ۱۲۶

۲- توبه / ۱۲۷

و همه مذکورات رجس است و ضد ایمان، بنابراین اشخاصی که در دل ایشان مرض نفاق و کفر و انکار است هر قدر معجزه و آیتی مشاهده کنند. نجاست بر نجاست و خبثت بر خبثت آنان، در اعتقاد و کردار و گفتار افزوده می شود (وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَا) ^۱ الظَّانِّينَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوِّ عَلَىٰ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّاعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ^۳ ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ. ^۴ وَقَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ^۵ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ إِيمَانًا. ^۶ وَقَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ ^۷ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ^۸ (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) ^۹ وامثال این آیات که به شمار نمی آید. از زشتی سریرت و فساد اعمال و بدی گفتار و کلمات قبیحه ی آنان (كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ^{۱۰} (وَ أَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا) ^{۱۱}. (تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا) ^{۱۲}.

موضع ششم

آیه ی شریفه ی (سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) ^{۱۳}.

۳. احزاب / ۱۰،

۴. فتح / ۶،

۵. توبه / ۱۱۰،

۶. مومن یا غافر / ۱۲،

۱. نساء / ۱۵۵،

۲. توبه / ۱۲۴،

۳. آل عمران / ۱۸۱،

۴. شعراء / ۲۲۶،

۵. صف / ۳،

۶. کهف / ۵،

۷. مجادله / ۲،

۸. مریم / ۹۱،

۹. توبه / ۹۵،

(يَخْلِقُونَ لَكُمْ لِرِضَا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).^۱ معنای این آیه ی شریفه بر تو مخفی نماند که حق تعالی منافقین را به لفظ (رجس) وصف نموده، و در آیات سابقه رجس را از اعمال و احوال ظاهره و باطنه که لازمه ی آن لعن و عذاب دنیا و آخرت است تفسیر فرموده به واسطه اینکه ایشان در حقیقت مثل خوک، مردار، خون و شراب نجس هستند و به حدی در نجاست خالصند که غیر از جهت رجسیت در آنان نیابی بلکه مجمع اقسام نفاق و معدن شرک و فسق و فسادند به درجه ای که نصیحت و توبیخ در آنان سود نبخشد و تاثیری نکند و ابداً قابل تزکیه نیستند و پاکی در ایشان راه ندارد چنان که حق تعالی درباره ی ایشان فرموده (وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ)^۲ و نیز فرموده (رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)^۳. (الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)^۴. (وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)^۵ و غیرها از آیاتی که حق تعالی به واسطه ی آن از خباثت اقوال و افعال و ظواهر پست و نجس آنان که از باطن هایشان کاشف است و از خباثت ذوات و ابتدای خلقتشان ناشیست که به سوء خاتمه جلوه نموده خبر داده زیرا فاتح عین خاتم است (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ)^۶.

۱۰- توبه / ۹۶

۱- سوره توبه آیه ۵۵،

۲- سوره توبه آیه ۹۳،

۳- سوره توبه آیه ۹۷،

۴- سوره توبه آیه ۱۰۱،

۵- سوره اعراف آیه ۲۹،

موضع هفتم

آیه ی شریفه ی (قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ)^۱ که در اینجا رجس به معنای عذاب و لعنت یا اضطراب و نجاست قلب است.

و اما در اخبار آنچه از اطلاق رجس بر نجس وارد شده از شمار بیرون است. و بر متتبع مخفی نخواهد بود که نجس از جمله معنی های رجس است لیکن اعم است از ظاهر و باطن، از آن جمله خبری است که در فقیه^۲ معنعناً تا به محمد بن حمران، از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که گفت: (همین که به محل دوم برسی بگو اَللّٰهُمَّ اَذْهَبْ عَنِّي الرَّجْسَ النَّجِسَ وَ طَهِّرْ جَسَدِي وَ قَلْبِي)

و آنچه در روایت خیزان خادم گذشت که راوی از امام (ع) سؤال نمود آیا در جامه ای که شراب یا گوشت خوک به آن برسد می توان نماز کرد یا نه. حضرت فرمودند در آن جامه نماز مخوان برای این که نجس است و صحیحه ی ابی الفضل بقباق است می گوید از حضرت صادق (علیه السلام) راجع به فضلات گربه و گوسفند سؤال نمودم تا این که می گوید سوال من به فضله ی سگ رسید در جواب فرمودند: رجس و نجس است.

۶- اعراف / ۷۱.

۱- من لا یحضره الفقیه که یکی از کتب اربعه است.

و در احتجاج^۱ در تفسیر آیه ی شریفه است (أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ)^۲ در خبری که برخی از زنادقه، خدمت حضرت عرض کردند: بر این که می بینیم حق تعالی خبر می دهد بعد از رسول خدا از خود او جانشین و گواهی خواهد بود، در صورتی که بعد از پیغمبر شخصی جانشین او گشت که مدتی از عمر خود را پرستش بت کرده بود. حضرت در جواب فرمودند: اما قول حق تعالی (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) حجت الهی است که برخلاق نصب فرموده، و ایشان را فهمانیده که استحقاق خلافت رسول خدا را ندارد، مگر کسی که قائم مقام او باشد، و قائم مقام او نیست، مگر شخصی که در طهارت به منزله ی پیغمبر است تا کسی که مدت کمی بت پرستیده خود را مستحق مقام رسول نداند. و عذر کسان دیگر، که بر ظلم و گناه وی اعانت می کنند بریده شود. زیرا خدای متعال آنچه را که به پیغمبران و اولیای خود تفویض فرموده از اشخاصی که حتی یک لحظه نجاست کفر به ایشان رسیده باشد منع نموده، چنان که به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)^۳ یعنی مشرکین، چنان که در آیه ی شریفه ی دیگر شرک را ظلم نامیده (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)^۴ بنابراین، چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) دانست که عهد خداوندی شامل بت پرستان نخواهد شد به درگاه وی عرض کرد: (وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ)^۵.

و بدان شخصی که منافقین را بر راستگویان و کفار را بر نیکوکاران مقدم داشته گناه بزرگی بر حق تعالی افترا بسته، چون که وی در کتاب

۱- احتجاج طبرسی.

۲- هود / ۱۷،

۳- بقره / ۱۲۴،

۴- لقمان / ۱۳،

۵- ابراهیم / ۳۵،

خود فرق محق و مبطل، پاک و نجس، مومن و کافر را بیان فرموده، و بدان که در فقدان پیغمبر جانشین او نمی گردد مگر کسی که با عدل و صداقت و فضل و طهارت در جای وی قرار گیرد) انتهى.

در اشارات و رمزهایی که این حدیث شریف جامع است درست نظر کن و تفکر نما، تا این که محروم نمایی بلکه به گنج های آن فائز گردی. و در این خبر شریف بر مطلب ما دلیل واضحی وجود دارد. به جهت این که اولاً رجسیت کفر را قرین طهارت، و مقابل آن قرار داده. بعد از آن بیان فرموده کفر، مطلقاً عبارت از ظلمی است که بعینه همان شرک است. چنان که حق تعالی در آیه ی شریفه از نجاست مشرکین خبر داده (أَنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ)^۱ بعد از آن مطلب را واضح تر و صریح تر گردانیده، به حدی که برای توقف و انکار مجالی نماند یعنی فقرات شریفه (چون حق تعالی فرق میان محق و مبطل، طاهر و نجس، مومن و کافر را بیان فرموده) و شکی نیست در این که مقصود از (طاهر)، همان محق و مومن و راستگو و درستکار است. و مراد از نجس، منافق و مبطل و کافر است، بنابراین ظاهر شد که در برابر طهارت، لفظ (رجس) مذکور نمی شود مگر به معنای نجاست. و این که هر دو لفظ اعم است از ظاهریت و باطنیت، چنان که حضرت در بیان معنای طاهر فرموده (که بعد از رحلت پیغمبر جانشین او نمی شود مگر کسی که با صداقت و عدل و طهارت و فضل قائم مقام وی گردد) یعنی ایمان و راستی و اقرار به توحید و علم و فضل و عدالت و نظافت از حدث و خبث همان طهارت است. و همچنین کفر و شرک و ظلم و نفاق و نادانی و ملوث بودن چرک و خبث و حدث رجس است. نیک تامل کن.

پس اکنون که واضح گشت اطلاق رجس بر نجاسات ظاهره یعنی بول و غایط خون و غیره. و این که اعم است از اعمال و اقوال زشت، و آنچه لازمه ی آن است از عذاب لعنت که هم در لغت و هم در شرع و قرآن استعمال شده. طریق استدلال بر مطلب ما در آیه ی شریفه تطهیریه به چندین وجه است:

وجه اول

آن است که در آیه ی شریفه، لفظ (رجس) مفرد، و معرف به (أل) یعنی الف و لام است. و در صورتی که الف لام عهد نیست من باب حکمت لازم است یا به حقیقت یا به استغراق حمل شود تا این که مهمل و لغو نباشد. چنان که در آیه ی شریفه ی (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا)^۱ محققین اصولیه کلمه ی (بیع و ربوا) را بر استغراق حمل نموده اند نه بر حقیقت به علت این که گفته اند: احکام به افراد متعلق است نه به ماهیات. و عهد خارجی هم به واسطه ی عدم سبق ذکر و معهودیت آن مناسبت ندارد. و همچنین عهد ذهنی هم مناسب نیست. به جهت این که به اراده ی یکی از افراد بیع و ربا بدون تعیین مستلزم هدر بودن و بیهودگی است، و آن هم اغراء به جهل مکلفین را لازم می آورد. بنابراین ناچار است بر عموم حمل شود. و اما در مطلب ما نیز حمل کردن لفظ (رجس). بر عهد خارجی یا ذهنی جایز نیست به واسطه ی همان سببی که ذکر شد یعنی عدم سبق ذکر و بیهوده گی پس بر حقیقت یا بر استغراق حمل می شود اگر چه حمل بر حقیقت هم اولیتر است زیرا نفی حقیقت لازمه اش نفی همه ی افراد است. و فائده ی دیگری هم دارد که انشاء الله اشاره

خواهد شد. اما نفی استغراق جمیع افراد را نفی نمی کند. پس اگر بگوئی این حمل در صورتی است که لفظ رجس در معانی مذکوره بر سبیل حقیقت یا اشتراک معنوی باشد، و آن معانی افراد رجس باشند، اما اگر مجاز یا مشترک لفظی باشد خلاف است. زیرا افاده ی عموم در این موقع صحت ندارد، چرا که لازم می آید یک لفظ مشترک در اکثر از دو معنی یا این که در معنای حقیقت و مجاز استعمال شود. در جواب می گوئیم:

اول

از قول اهل بیت معلوم شد، هر چیز نجس و عمل زشتی که عقول سلیمه آن را مستنکر شمارد و طبیعت های مستقیمه به انوار شریعت از آن متنفر گردد، در معناهای سابق الذکر مستعمل است. چرا که در آن معنی موضوع و در تحت یک حقیقت داخل است و میان آن ها مشترک است و هر یک از آن معانی فرد و مصداق آن است، و بر طریق حقیقت بر آن رجس اطلاق می شود. و از این جهت است که بر هر یک از آن معانی نمی توان گفت رجس نیست. و آن دلیل است بر این که معنای رجس و نجاست واقعاً در هر یک موجود است. پس سلب آن خلاف واقع می شود و با واقع مطابق نمی آید نه برای این که هر کدام از آن معناها به وضع مستقل موضوع است و اطلاق رجس بر آن از جهت اشتراک آن است در مُسمّای لفظ رجس.

مثل اطلاق لفظ عین و صدق آن در معانی خود از باب عموم اشتراک و آن مُسمّای عین است در حالتی که از برای عین معنایی نیست که شامل جمیع معانی باشد و تو با خبر هستی که لفظ رجس این قسم نیست ملتفت باش.

دوم

این که به دلائل و براهین قطعی از عقلیه و نقلیه محقق شده که استعمال یک لفظ در معنای حقیقی و مجازی، و لفظ مشترک در معانی خود جائز است، و مشترک هم در همه معنا های خود ظاهر است، مگر اینکه قرینه ای معین شود و بر حسب قرینه مخصوص گردد پس چگونه خواهد بود هر گاه قرینه بر اراده ی جمیع دلالت کند. و قرینه بر مطلب ما وارد شدن آیه ی شریفه است در مقام فضل و اظهار شرف و امتنان.

فَلَا مَجَالَ لِلْإِنْكَارِ بَعْدَ الْبَيَانِ.

سوم

این که استعمال لفظ رجس در قرآن در معانی کثیره وارد شده مثل آیه ی شریفه ی (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ)^۱ و آیه ی شریفه ی (فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ)^۲ که به نتناً الی نتهم و شکاً الی شکهم و کفراً الی کفرهم و لعناً الی لعنهم تفسیر کردیم و غیرها از آیات سابقه. پس وجه جواز در آن همان وجه است در این جا.

و معلوم است که استعمال به جهت اشتراک معنوی بودن لفظ رجس است در آن معانی لاغیر. و اگر علت دیگری داشت در همه معانی یکی بود پس جواز آن در خصوص بعضی تحکّم است.

۱- مائده / ۹۰،

۲- توبه / ۱۲۵،

وجه دوم

نزول آیه ی شریفه در مقامی است که خداوند می خواهد به واسطه ی فضل و رحمت خود بر آل محمد (علیهم السلام) منت گذارد. و جلالت قدر و بزرگی مقام و قرب و منزلت و بلندی مکانت ایشان را ظاهر سازد. و به نام ایشان اشاره کند. و ذکرشان را بلند فرماید به واسطه ی آن چیزی که مخصوص آنان قرار داده و به احدی از عالمیان کرامت نفرموده و شکی نیست که صدور کلام در مقام فضل و امتنان از کریم منّان بر همه ی معانی و مصادیق و جهات آن شامل خواهد بود، علی الخصوص در محلی که قابلیتش صاف و طبیعتش معتدل و صفاتش در غایت کمال است. و میان اصحاب در این معنی خلافی نیست. علاوه بر این که جایز بودن تطهیر و اذهاب رجس در بعضی موارد، و عدم اذهاب در موارد دیگر به ساحت عزت حضرت ذوالمنن و مقام کرم خدای متعال نسبت دادن عجز و نقصان یا نادانی و بخل است. یا این که العیاذ بالله نسبت عجز و انحطاط است به رتبه آن ذات اقدس که خدایش دربارہ ی وی فرموده (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)^۱

وجه سوم

از قاطبه ی مسلمانان در حق حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، و از کافه ی اهل تشیع در باره ی چهارده معصوم (علیهم السلام)

کسی نیست که اذهاب اغلب معانی مذکوره ی رجس، از ساحت پاک ایشان در آیه ی شریفه ی تطهیریه را منکر باشد مانند:

(۱) خبث میلاد، (۲) شک که در تفسیر همان آیه ی شریفه بر هر دو نص صریح وارد گشته، (۳) کفر (۴) نفاق (۵) شرک (۶) لعنت (۷) عذاب و عقاب (۸) گناهان کبیره ظاهراً و باطناً. (۹) هر آن چه از قرب حق تعالی باز می دارد.

و نیز خلاف نیست در این که مراد خداوند متعال تمام معانی رجس است و آنچه اهل لغت در معنای آن ذکر نموده اند مگر آنچه را که در اصطلاح غیر اهل لغت حدش می نامند یعنی (بول و غایط و خون و منی) به حدی که اگر از ایشان سؤال کنی: آیا حق تعالی از ائمه (علیهم السلام)، رجس معصیت، و گناهان صغیره و کبیره، و رجس فواحش ظاهراً و باطناً و رجس شرک و کفر و لعنت و عذاب و کلیه معانی رجس را دور فرموده یا نه؟ هر آینه اقرار خواهند کرد. و اگر سؤال نمائی آیا حق تعالی ایشان را از رجس نجاست، و اقدار پاک نموده یا نه؟ هر آینه در جواب انکار خواهند نمود، یا این که ساکت می شوند و توقف می نمایند پس نمی دانیم علت انکار و توقفشان چیست.

یا این که هیچ ندانسته اند رجس به معنای نجاست و اقدار هم می آید. و ما مکرراً اشاره نمودیم بر این که نجاست یکی از معانی رجس، بلکه اظهر و اشهر معناهای آن است و از کتاب و سنت بر مدعا شاهد آوردیم، و بعد از بیان، توقف و انکار به جز ضلالت صورتی ندارد.

یا دانسته اند که نجاست از جمله ی معانی رجس است ولی لزوم استعمال مشترک در دو معنی یا زیاده تر مانع است آنان را از اراده ی معنای نجس. در صورتی که تو می دانی در این جا نیز کلمه ی رجس اطلاق شده، و به تصدیق خصم هم زیاده تر از یک معنا اراده گشته، بنابراین راه نجات و چاره ی خلاص آن است که بگوئیم در این جا نیز جائز است.

و مذکور شد که لفظ رجس مشترک معنوی است پس استعمالش در آن معانی مثل استعمال کلیّ است در جزئیات، یا چون استعمال مطلق است در احتمالات خود، پس محذوری نمی ماند اصلاً.

بلی شاید خصم بگوید که آیه ی شریفه، در اطلاق با عموم خود بر مطلب ما صریحاً تفاوت دارد، ولی معنای نجاست به واسطه ی دلیل از اخبار و غیرها از قواعد خارج است. در جواب می گوئیم:

که نزاع ما، در دلالت خاصه ی آن بود. و از تفصیل و بسط مقصودی نداشتیم مگر اثبات دلالت بر سبیل دلیل مجادله، در رد کسی که عدم دلالت آن را بر مطلوب گمان می نمود. و اما بر خارج بودن آن و تخصیصش به واسطه ی سائر ادله واقف نخواهی شد. و آنچه که بر تخصیص استدلال نموده اند دلالتش قاصر است (لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جَوْعٍ)^۱ و صدق قول مرا عنقریب خواهی یافت انشاء الله. بلکه در خلاف استدلال آنان اخباری که کشف ستار می کند بسیار است.

و اما دلیل و مستند خصم اطلاق، یا عموم اخباری است که بر نجاست خون و بول و غایط و منی و مانند آن دلالت دارد. بلکه بزرگتر دلیل شان در میان دلیل ها تنها همین است ما نیز در جواب آن بر سبیل مجادله بالتی هی احسن با مذاق خصم موافقت می نمائیم و می گوئیم که صحیح است آن اخبار به حسب مورد و مقام نسبت به هرذی نفسی مطلق یا عام است. ولی در حق چهارده معصوم (علیهم السلام) خاص است. زیرا در سایر معانی رجس میانه ی ما خلافی نیست بلکه خلاف در امر مذکور است یعنی (خون و بول و غایط و منی و مانند آن) پس آیه ی تطهیر در آن خاص و مقید و دلیل های خصم مطلق می شود. لذا واجب می گردد آن ادله را بر آیه ی شریفه حمل نمائیم. چنان که در هر عصری بدون توقف و انکار بین علمای ابرار این قاعده جاری و مُطَرَّد^۲

۱- غاشیه / ۷،

۲- یعنی شامل

است. حالا فرضاً اگر تنزل کنیم و بگوئیم: (رجس) در آیه ی شریفه نسبت به معانی مذکوره که از جمله ی آن نجاست باشد عام است و اخبار هم بر حسب متعلق در نجاست خاص است بنابراین هر یک از آن دو از یک جهت عام. و از جهت دیگر خاص است. و برای تخصیص صالح نیست مگر به مرجحی غیر از خود، تا یکی از آن دو را ترجیح دهد چنان که علمای اصولیه بر این متفقند. آن وقت در جواب می گوئیم: ترجیح در جانب آیه ی شریفه است به جهت روایات مطلقه ای که نص است در این که آن ذوات مقدسه از هر عیب و نقص و رجس و نجاست و گناه و لغزش پاک و طاهراند و عنقریب در تفسیر فقره ی شریفه ی (وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً) خواهد آمد.

و ایضاً روایات خاصه ی زیادی هم در مواضع متعدده وارد گشته از آن جمله فرمایش حضرت امام حسن عسگری (علیه السلام) است. در تفسیر خود (که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)) حجامت نمود، و خونی را که از بدن مبارکش خارج شد به ابی سعید خدری داد فرمود: که این خون را پنهان کن. ابوسعید رفت و خون حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را کاملاً آشامید حضرت فرمود: یا ابوسعید خون را چه کردی؟ عرض کرد سیدی آن را آشامیدم. حضرت فرمود: آیا تو را نگفتم پنهانش کنی. عرض کرد بلی آن را در ظرف محفوظی پنهان کردم. حضرت فرمود: مبادا دیگر به امثال این عود نمائی. ولی بدان حق تعالی گوشت و خون تو را چون با گوشت و خون من، مخلوط گردید آتش را بر تو حرام فرمود. از استماع فرمایش حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چهل نفر از منافقین، بنای استهزاء گذاشتند و گفتند: محمد گمان نمود که (خدری را)^۱ به واسطه ی اختلاط خون وی به خون خود از آتش جهنم رها کرده و نیست مگر مفتری و دروغگو. و اما ما خون وی را چرک و کثیف می دانیم. پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)

۱- مقصود ابوسعید خدری است.

فرمودند: که حق تعالی این قوم را به واسطه ی خون عذاب خواهد کرد و به آن خواهد کشت، اگر چه قبطیان مبتلای خون گشتند و نمردند. بعد از آن چیزی نماندند که به رعاف مبتلا شدند، و خون از دماغ و دندان های آنان سیلان نمود، به حدّی که طعام و شرابشان به خون آلوده می گشت و آن را می خوردند. تا چهل روز بر همان حالت معذب بوده هلاک شدند) انتهی.

معنای قول منافقین که (ما خون وی را کثیف و چرک می دانیم) بر تو پوشیده نماند. زیرا کثیف دانستن آنان خون حضرت را، یا به جهت این است که خون از جمله چیزهائی است که طبیعت از آن متنفر می شود، از جهت این که از قبیل چرک، و کثافت می باشد و از نجاست کثیف تر چیزی نیست یا قول آنان برای این است که آشامیدن خون حرام است و حرام هم لازمه ی نجاست است، بنابراین اگر العیاذ بالله نجاست خون حضرت را فرض کنیم چه معنی دارد که آن چهل نفر مستحق عذاب و هلاک شوند؟ علی الخصوص نسبت به اعتقاد خصم که آنان در گفتار خود صادقند و دروغو نیستند (النَّجَاهُ فِي الصِّدْقِ كَمَا أَنَّ الْهَلَكَ فِي الْكِذْبِ)؟ پس معلوم شد سبب کثیف دانستن برای آن بود که گمان می کردند خون حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نجس، و نوشنده ی آن مستحق آتش است نه این که آتش بر او حرام می شود. به همین سبب هم در برابر گفتار شان مبتلای عذاب و هلاک گشتند، زیرا بر حضرت احدیت افترا بستند و کافر شدند (وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ)^۱ علاوه بر آن حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) که عمل ابی سعید را تقریر فرمودند، و رد و انکار ننمودند، دلیل صریح است بر جواز عمل ابی سعید، و عمل وی جایز نمی شود مگر به طاهر بودن خون مبارک آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم).

و مثل آن خبری است که از حضرت صادق (علیه السلام) در خصوص عطیه ی حجام روایت شده که نیز خون حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را آشامید، و حضرت فرمایشی را که به ابی سعید فرمودند به او نیز تقریر نمودند، بدون این که در معنای خبر تفاوتی باشد، اگر چه در لفظ فی الجملة اختلافی هست.

و از جمله آن اخبار آشامیدن ام سلمه است بول آن حضرت را وقتی که به ریختن آن وی را امر نمود، و نیز فرمود: که دیگر به مثل این کار برنگردد، و در وقت نهی کردن نفرمودند آن نجس است. چنان که در آن دو سابق گذشت.

و از آن جمله خبری است که در تهذیب در باب اغسال روایت کرده (چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وفات کرد، بر روی مبارکش جامه کشیده بودند، و حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) گریه می نمود در حالتی که سربه زیر جامه نهاده بود، در آن حال از ناحیه ی مسجد ندائی برخاست که پیغمبر خود را بردارید و بدون غسل دفن کنید، به جهت این که طاهر و مطهر است، در حالتی که همه ی مردم صدا را شنیدند، اما شخص وی را ندیدند. پس حضرت امیر (علیه السلام) سر از زیر جامه بلند کرد و فرمود: ای ملعون دور شو، بلی پیغمبر ما طاهر و مطهر است، الا این که خود آن حضرت مرا به غسل کردن امر فرمود) انتهی.

یعنی حضرت امیر (علیه السلام) به جهت حکمت و مصلحتی به غسل آن حضرت مامور بود نه برای نجاست مثل بدن مردگان دیگر، که به واسطه ی خارج شدن روح نجس می شود، و پاک نمی گردد مگر بعد از غسل، بنابراین حکمت و مصلحت در غسل آن ذوات مقدسه آن است که ایشان حجت الهی هستند، و مردم به تبعیت و تاسی آنان در افعال و اقوال و تقریرات مأمورند، پس اگر معصومین (علیهم السلام) غسل را ترک می نمودند، دیگران نیز مردگان خود را بدون غسل دفن می کردند، و

ابلیس هم به جز ترک غسل مردگان مقصودی نداشت. به همین جهت امام (علیه السلام) وی را تهدید فرمود و خائب و دست خالی برگشت.

و خبری که مجلسی مرحوم، در بحار روایت کرده بر این معنی دلالت دارد، و عین نسخه فعلاً حاضر نیست تا عین عبارت را نقل کنم، ولی حاصلش آن است که از امام (علیه السلام) پرسیدند: حضرت پیغمبر که وفات کرد آیا طاهر و مطهر نبود؟ امام علیه السلام فرمود: چرا طاهر و مطهر بود، عرض کردند: پس چرا حضرت امیر (علیه السلام) او را غسل داد؟ امام (علیه السلام) فرمود اگر هر آینه حضرت را غسل نمی داد مردم مردگان خود را بدون غسل دفن می نمودند) انتهی.

و از اینجا ظاهر می شود سرّ و نتیجه ی شستن بول ایشان و غیره از غایط و منی و همچنین غسل کردن ایشان از جنابت و غسل های دیگر. و مؤید این معنی خبری است که مرحوم مجلسی در بحار از کتاب نوادر قطب راوندی، به اسناد خود از حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) روایت کرده (که حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: روزی حسین (علیه السلام) بر جامه ی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم بول کردند، در وقت شیر خواره گی قبل از این که به خوراک عادت کنند، پس حضرت بولشان را از جامه ی خود نشُستند و تاویل کردن این معنی به این که نشست، بلکه بر آن آب ریخت از سیاق کلام بعید است، زیرا اگر آن طور بود حضرت ظاهراً نیز می فرمود (که آب بر جامه خود پاشید) بلکه ظاهر کلام می فهماند حتی به واسطه ی آب ریختن نیز آن را نشست، به علت این که نجس نیست، و از آن جمله جایز بودن عبور ایشان است از مسجد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلّم) در حالت جنابت، و خوابیدن ایشان است در آن مسجد در حال جنابت، چنان که اخبار زیادی از طرق شیعه و اهل سنت بر آن دلالت دارد.

صدوق علیه الرحمه در مجالس^۱، به سند خود از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده (که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمودند: بر احدی جایز و حلال نیست در این مسجد جنب شود؟) لا من و علی و فاطمه و حسن و حسین و کسی که از اهل بیت من باشد او از من است. و نیز خبری که در مجالس و عیون^۲ از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده، حضرت رسول فرمودند: ای مردم بدانید که این مسجد برای جنب حلال نیست، مگر برای محمد و آل او.

و از جمله خبری است در کتاب علل^۳، از ابی رافع روایت کرده که (حضرت رسول خدا برای مردم خطبه ای خواند و فرمود: ایها الناس حق تعالی به موسی و هرون امر نمود که از برای قوم خود در مصر منزل هائی بنا کنند، و ایشان را امر کرد تا کسی در مسجد جنب نخواست، و هیچ کس با زن خود در آن جماع ننماید مگر هرون و ذریه اش، و علی از من چون هرونست از موسی،^۴ حلال نیست برای احدی در مسجد من با زنان نزدیکی نماید، یا در آن جنب بخواهد مگر علی و آل.

او و خبری که حضرت از پدران طاهرین خود در حدیث سدّ ابواب مسجد، روایت فرموده (سزاوار نیست برای کسی که به خدای متعال و روز آخرت ایمان آورده در این مسجد جنب بخواهد مگر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و برگزیدگان از آل و نیکان از اولاد ایشان سلام الله علیهم اجمعین).

و در این قسمت از طرق عامه و خاصه، اخبار خیلی زیاد، و در معنی متواتر است. بنابراین از آنچه گذشت معلوم گشت. که جنابت ایشان مثل جنابت سایر مردم نیست، یعنی موجب حدثی باشد که به واسطه ی آن

۱- یکی از تألیفات آن بزرگوار است.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام تألیف صدوق علیه الرحمه .

۳- علل الشرایع صدوق علیه الرحمه

۴- علی منی بمنزله هارون من موسی

اجتناب از مساجد و خواب در آن، و دیگر منهیات که لازمه ی احداث است واجب شود.

و در جای دیگر محقق شده غسل میت همان جنابت است یعنی به خروج نطفه ای که انسان از آن خلق گشته حاصل شده است. و اخبار در این معنی واضح و مبرهن است که بر متتبع ماهر مخفی نیست. و قبلاً نیز ثابت نمودیم که غسل مردگان ایشان فقط برای تعلیم و ارشاد بوده تا دیگران به ایشان اقتدا کنند، و الا مردگان خود را نیز بدون غسل دفن می نمودند، پس واضح شد که غسل کردن ایشان علیهم السلام به واسطه ی جنابت و نجاست و حدث و موت نبوده بلکه برای ارشاد و تاسی مردم بود.

و همچنین است حکم ایشان در سائر احداث بدون تفاوت، زیرا میان حدث جنابت و موت و میان بول و غایط و مانند آن، کسی به فصل و تفریق قائل نشده، و شکی در این نیست که حضرات معصومین علیهم السلام از جنابت غسل می فرمودند. و مردگان خود را غسل می دادند، و بول و غایط و خون را می شستند، ولی برهانی دلالت ندارد بر این که این اعمال به جهت حدث و جنابت بوده، بلکه دلالت ادله و اخبار بر ارشاد و تعلیم آن واضح و آشکار است، چنان چه برخی از آن ذکر شد که دلالت آن بر طهارت با آیه ی شریفه ی تطهیریّه مطابق است، و مؤید و مرجح است مفاد و معنای آیه را که مدفوعات چهارده معصوم علیهم السلام نظیف و پاک است، و حق تعالی از ایشان رجس و نجاست را زایل و دور ساخته، و اخبار مذکوره مخالف است با خبرهائی که بر نجاست بول و غایط و خون و منی غیر ماکول اللحم از حیوانی که دارای خون جهنده است دلالت دارد، و به واسطه ی وجود همین اخبار اگر فرض کنیم میان آیه ی شریفه و ادله ی نجاست عموم من وجه است و هیچ یک را بر دیگری حمل نتوان کرد، ترجیح و قوت جانب آیه ی شریفه خواهد بود. بنابراین ظاهر گشت که آیه ی شریفه کاملاً دلالت دارد بر این که رجس با تمام معانی آن از

ذوات مقدسه ی معصومین (علیهم السلام) زائل و دور گشته و از هر ایرادی خالی است.

آن چه ذکر شد علی الظاهر موافق مذاق خصم بود، تا موضوع قیل و قال منقطع گردد و گر نه حقیقت جواب برای ارباب فهم و خطاب، که آب را از سراب و زر را از تراب تمیز می دهند آن است که موضوع ادّله ی نجاست از حیوان غیر ماکول اللحم اصلاً چهارده معصوم (علیهم السلام) را شامل نیست، بلکه افراد انسان را نیز شامل نباشد چه مانده به آن ذوات مقدسه (علیهم السلام).

توضیح این مطلب محتاج مقدمه ای است که در اثبات مطلب از تقدیم آن ناچاریم.

بدان که رتبه ی چهارده معصوم (علیهم السلام) و پیغمبران و رتبه ی انسانی که از مؤمنین باشد و رتبه ی حیوان را یک حقیقت واحده جمع نمی کند، بلکه از برای هر کدام حقیقت مخصوصه ای است که افراد هر مرتبه ای در آن شراکت دارند و بر آن افراد بر سبیل تواطی و مساوات صدق می کند.

و اما اختلاف و تشکیک به اعتبار مشخصات و حدود شخصیه است نسبت به تقدم و تاخر و قرب و بُعد و غیرها.

حقیقت مرتبه ی اول

بنابراین حقیقت مرتبه ی اولی، ولایت مطلقه ی کبری و عصمت کلیه ی کامله ی حقیقیه است به درجه ای که هیچ جهتی از جهات عصمت و طهارت از آن خارج نیست، و آن چه از عصمت و طهارت در

ماسوای آنان یافت شود، از فروع ایشان است، و این حقیقت نسبت به افراد چهارده گانه ی خود یکسان است اگر چه به اعتبار اولیت و ثانویت تفاوت دارند. یعنی دومی بدل از اولیست بدل کُلّ از کُلّ، و میان ایشان فرقی نیست الاّ این که اوّلی مقدم، و دومی مؤخّر و تالی آن است، و مَثَل آن مثل چراغی است که از چراغ دیگر روشن شود.

حقیقت مرتبه ی دوم

و حقیقت مرتبه ی ثانیه، ولایت و عصمت کلیه ی اضافیه است و نسبت به حقیقت اولیه نسبت شعاع است از منیر، و نسبت به افراد، نسبت اشعه ی نور است به همدیگر بر حسب قرب و بُعد آن از منیر، و هر یک از افراد این حقیقت، نسبت به مرتبه ی بُعد خود در صفا و کمال به درجه ای است که اگر نور وی بر همه ی اهل زمین قسمت شود، کلیه را کفایت می کند.

حقیقت مرتبه ی سوم

و حقیقت مرتبه ی ثالثه، نسبت به مرتبه ی دوم مثل نوری است از سراج و این حقیقت افراد خود را جامع، و نسبت به تمام علی السویه است، و اختلاف آن بر حسب حدود و ممیزات شخصیه است از متممات قابلیت و مکملات آن.

و رتبه ی حیوان از رتبه ی انسان (یعنی رعیت) سه مرتبه نازلتر است و اگر به ذکر ادله ی عقلیه و نقلیه ی کافی در اثبات مطلب (یعنی تعدد مراتب و ترتیب حقایق و ذوات) متصدی شویم کلام به طول می انجامد و از مقتضای مقام خارج می شویم، زیرا اختلاف حقایق، موجب

اختلاف احکام است، پس هر حکمی که برای مرتبه ی سافل که حیوان است ثابت شود به جهت مرتبه ی عالی از انسان، و پیغمبران، و ارباب عصمت و ولایت مطلقه ثابت نخواهد بود.

هر گاه در اخبار وارده در خصوص ابتدای خلقت نظر نمائی، خواهی دانست که اول ما خلق الله چهارده معصوم (علیهم السلام) اند، که قبل از موجودات در حالت تسبیح و تقدیس باقی بودند، و حضرت احدیت را عبادت می نمودند، پس از آن به روایتی از فاضل طینت، و به روایت دیگر از عرق آنان، و به روایت سوم از قطرات آنان ارواح انبیاء، بعد از آن از نفس، یا شعاع پیغمبران با توجه به اختلاف روایتین ارواح مومنین خلق شد.

و خبری که در خلقت وارد گشته که حق تعالی چهارده معصوم (علیهم السلام) را از طینتی که در زیر عرش مخفی و مستور بود خلق فرموده، و برای احدی از آن طینت نصیبی قرار نداده، و همچنین در خلق طینت انبیاء و مؤمنین که احدی را به ایشان شریک ننموده، و اخبار در این دو مقام خیلی زیاد است، اگر ملاحظه کنی اخباری را که در بیان مراتب ظهوراتشان در آن عالم و عالم دنیا، خواهی دید بسیار و متواتر است و بر متتبع صدق قول من ظاهر می گردد و مضمون اخبار آن است که اگر، حق تعالی بخواهد ایشان را ظاهر فرماید، و انوارشان را به ارحام منتقل سازد، از بهشت جامی یا میوه ای از قبیل سیب یا انار نازل می کند. آن وقت پدر آن جام را می آشامد یا آن میوه را میل می نماید پس از آن با مادر وی نزدیکی می کند و به همین واسطه انوار مقدسه ی ایشان از صلبی به رحمی منتقل می شود.

و همچنین اخبار وارده در خلقت شیعیان ایشان که حق تعالی ملائکه ی خود را امر می فرماید آبی از بهشت نازل می کند و با آن آبی

که پدر مومن می آشامد مخلوط می کند و نطفه ی وی منعقد می شود و به رحم مادر منتقل می گردد و از آن به وجود می آید. و نیز حدیث دیگر که حضرت احدیت درختی خلق فرموده که آن را شجره ی مزین می نامند و قطره هائی از آن درخت بر سبزیجات و میوه ها می چکد پس هیچ احدی مومن باشد یا کافر از آن نمی خورد مگر این که از وی مومنی متولد می شود.

اگر کاملاً در این اخبار تأمل کنی مطلب را در کمال وضوح بدون شک و شبهه می فهمی که حقیقت چهارده معصوم (علیهم السلام) غیر از حقیقت انبیاء و برتر و بالاتر از آن است به درجه ای که هیچ کدام به ایشان نمی رسند (لَا نَبِيٌّ مَّرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَلَا صَدِيقٌ وَلَا شَهِيدٌ)^۱.

و حقیقت پیغمبران نیز غیر از حقیقت انسان مؤمن است، بلکه به حدی برتر و بالاتر است که احدی از مؤمنین به مقام هیچ یک از انبیاء نمی رسد، و همچنین حقیقت انسان نسبت به حیوان. بلی برای هر کدام از آن طبقات مرتبه ی حیوانیتی هست، اما نسبت آن بدون تفاوت، نسبت همان مرتبه می باشد،

پس بعد از این همه تفصیل در حیرتم نجاست و خباثت از کجا به ساحت عزت و جلال و مقام منیع مظاهر لایزال راه دارد؟ اگر از جهت اصل خلقت است که دیدی خداوند ایشان را نوری خلق فرموده که همه ی انوار از آن متنور گشته، یا این که از جهت طینت است که آن یک طینت مخزون مکنون است، طینتی است از اعلی علین، برای احدی در آن قسمتی نیست. یا این که از جانب نطفه ی اجساد ظاهری ایشان رسیده

که آن را هم دانستی از آب یا میوه ی بهشت بوده، یا این که نجاست از راه غذاهای عادی سرایت کرده آن هم به ضرورت معلوم است که پاک و پاکیزه بوده و از اول نشو و نمای ایشان دست شبهات به آن غذا نرسیده، و انگشت های تصرف به آن نخورده، بلکه در واقع طاهر و در حقیقت امر پاک و حلال بوده، زیرا که رزق از نوع و جزء مرزوق است، و از مغذی بدل مایتحلل است، و در منازل باطنی و مقامات معنوی ایشان نیز از برای نجاست راهی نیست، چون که حق تعالی در همه ی عوالم ایشان را سراج منیر قرار داده، به مساکن ظاهری ایشان هم راه ندارد، زیرا منتقل نمی گردد مگر به اصلاّب شامخه و رحمهای طاهره ی مطهره و به غذاهای ایشان در شکم مادر هم تعدّی و سرایت ندارد، زیرا در آنجا به جز حکمت غذایی ندارد، و عملشان ذکر الهی و تسبیح و تقدیس است.

بلکه ایشان مادرهای خود را احکام دیانت تعلیم می نمودند، و به ذکر اخبار ماکان و مایکون وحشت ایشان را به انس مبدل می ساختند، و مقامشان در کمرهای پاک بود، نه در ارحام، و مولدشان از جانب راست می شد، و مادران ایشان از ولادت چیزی نمی دانستند، نه مثل مادرهای دیگر که به دل درد و رحم درد و سنگینی مبتلا می شدند، فقط غشوه مانندی به ایشان در هنگام ولادت رخ می دهد، و یک مرتبه نوری درخشان می شود، و در حالت سجود به روی زمین می افتد. بعد از آن سر به سوی آسمان بلند کرده، به شهادتین ناطق می شود، و غیر از آن از حالات ولادتشان سلام الله علیهم که تماماً حیرت انگیز، و خارق عادت است.

پس تو را به خدا انصاف بده، آیا نفس تو راضی می شود یا دلت گواهی می دهد که رجس و نجاست و خباثت به جهتی از جهات سابقه به

سوی ایشان تطرّق نماید؟ حاشا تعالوا عَنْ ذَلِكْ عَلَوًّا كَبِيرًا. الحاصل چیزی که غذا می شود، یا کثافت و خبثت در آن پنهان است، و ظاهر نمی شود مگر بعد از تعفین و تحلیل، مثل عصیر عنبی که نجاستش بعد از جوشیدن ظاهر می گردد، یا این که خیر ظاهراً و باطناً لطیف و پاک است و اصلاً در آن کثافتی نیست، مگر این که قابلیت محل به واسطه ی مجاورت یا تحلیل به رنگ خود منصبغش می سازد، مثل آب باران بسیار صاف و پاکیزه که در جوف صدف مروارید غلطان می گردد، و در صفای خود باقی می ماند، و به غیر از انجماد و تصلب از محل متأثر نمی گردد.

و اما در دهان مار و افعی زهر می شود، این محل نا قابل فوق العاده تغیرش می دهد و به حدی به رنگ خود منصبغش می سازد که از اصل و حقیقت به جز ذوبان (چیز دیگری) باقی نمی گذارد.

و به تحقیق واضح گشته که غذای آن ذوات مقدسه در ظاهر و باطن پاک و حلال است و در هیچ منزلی از منازل از ابتداء تا انتها به سوی آن نجاست و خبثاتی نرسیده بلکه مانند انوار مقدسه خودشان از طبیّات به طبیّات منتقل می شد به جهت این که رزق و مرزوق از یک رتبه است و قابلیت ایشان در صفا و کمال و طهارت و اعتدال به درجه ای است که بالاتر از آن احتمال نمی رود و در این باب قول حق تعالی کفایت می کند (يَكَاذِبُتَّهَا يُضِيُّ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)^۱ بنابراین آیا تو می دانی آن نجاست را که فرض می کنی از کجا آمده آیا در اثبات آن هیچ راهی داری؟ حاشا تعالوا عَنْ ذَلِكْ عَلَوًّا كَبِيرًا حالتی که بدان، حکم پیغمبران نیز در لطافت و صفای قابلیت و عدم تغیر غذایی که داخل تن ایشان می گردد با ایشان

یکی است بلکه غذا از ما قبل خود کاملتر می شود و در پاک و حلال بودن غذاهای ایشان با معصومین (علیهم السلام) در حکم واحد هستند و آن چه که به ایشان می رسد به جز کمال بر کمال و صفا بر صفا چیز دیگری کسب نمی کند اگر چه میان این دو قابلیت در صفا و لطافت و میان دو غذا در حلیت و طهارت و میان دو کمال کسب شده مراتب بسیار و مقامات بی شمار است ولی حکمشان در این قسمت واحد است. چنان که در بحار^۱ از عایشه، روایت کرده که (می گوید: عرض کردم یا رسول الله وقتی که شما برای قضای حاجت تشریف می برید و مراجعت می فرمائید من بلافاصله داخل آن محل می شوم، و اثری نمی بینم که از شما خارج شود، مگر این که رائحه ی خوشبوئی استشمام می کنم. حضرت فرمودند: یا عایشه اجساد ما پیغمبران، روی ارواح اهل بهشت می روید، پس آن چه که از ما خارج می شود آن را زمین می بلعد^۲ انتهی.

بنابراین چنان که اسلام ظاهر بدن را از نجاست کفر طاهر می سازد، ایمان هم آن چه را که در تن انسان حلول می کند پاک و پاکیزه می نماید و در مقام دلیل و استشهاد اخباری که در تفسیر آیه ی شریفه ی (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)^۳ وارد شده تو را کفایت است. یعنی ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بر آسمان ها و زمین ها و دریاها و کوهها و سایر خلق از جماد و معادن و نباتات و حیوانات و ملائکه

۱- در بحار الانوار مجلسی اعلی الله مقامه

۱- در خبر شریف محل شاهد فقره () است که حضرت رسول

(الله) در طهارت مدفوعات سایر پیغمبران را شریک خود

قرار فرموده و میان وجود مبارک و ایشان () در این حکم فرقی

ننهاده در صورتی که ایشان از شعاع نور جسد شریف وی خلق شده

اند . مترجم
۲- احزاب / ۷۲

و جن و غیرهم عرضه شد، آن که ولایت ایشان را قبول کرد پاک و پاکیزه شد، و آن که انکار نمود خبیث و نجس و بدبو گشت.

از آن جمله خبری است که در اختصاص، به اسناد خود از قنبر غلام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) روایت کرده، روزی شخصی خدمت حضرت آمده عرض کرد یا امیرالمومنین من خربزه میل دارم.

قنبر می گوید: حضرت مرا امر فرمود: خربزه ابتیاع کنم، پس یک درهم دادم و سه خربزه برای ما آوردند، یکی از آن سه را بریدم تلخ درآمد، عرض کردم: تلخ است.

فرمودند: به دورش افکن از آتش خلق شده و به سوی آتش می رود دیگری را بریدم ترش و گندیده درآمد، عرض کردم سیدی ترشیده است. فرمودند به دورش افکن از آتش خلق شده و به سوی آتش خواهد رفت، سومی را بریدم کرمو درآمد، عرض کردم یا امیرالمؤمنین کرمو است.

فرمودند: به دورش افکن از آتش خلق شده و به سوی آتش خواهد رفت، پس حضرت درهم دیگری فرستاد سه خربزه دیگر آوردند. من برخاستم، و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین از بریدن آن مرا عفو کن (گویا به واسطه ی بریدن خربزه خود را گناه کار می دانسته)

حضرت فرمودند: ای قنبر بنشین که آن خربزه ها مأمورند. پس از آن نشستم و بریدم شیرین درآمد، عرض کردم: شیرین است، حضرت فرمودند: خودت صرف کن، و به ما هم قسمتی ده پس یک ثلث را خودم برداشتم و ثلثی خدمت حضرت دادم و ثلث باقی را به همنشین خورانیدم.

پس حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) روی مبارک به طرف من نموده فرمودند: یا قنبر، به درستی که حق تعالی ولایت ما اهل بیت را بر اهل آسمان ها و زمین ها از انس و جن و میوه ها و غیر ذلک عرضه کرد و تکلیف کرد آن چه ولایت ما را قبول نمود پاک و پاکیزه و شیرین شد، و آن چه قبول نکرد خبیث و پست و بدبو گشت.^۱

نظیر این خبرهم در معنی، حدیثی است که در بشارت مصطفی^۲ از ابی هریره روایت کرده، و خبری که در علل^۳ به اسناد خود از سلیمان بن جعفر از حضرت رضا (علیه السلام) است. و روایتی که از انس بن مالک روایت شده که گفت: روزی حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به بلال درهمی داد تا خربزه ای خرید کند. بلال در عوض آن درهم خربزه ای ابتیاع نموده آن را پاره کرد تلخ در آمد، حضرت فرمود: یا بلال این خربزه را به صاحبش برگردان و درهم را بیاور که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا فرمود: بر این که حق تعالی دوستی تو را بر همه بنی نوع بشر و درخت ها و میوه ها و حبوبات واجب نمود. پس آن چه اجابت کرد و محبت تو را قبول نمود شیرین و پاکیزه شد، و آن چه اجابت ننموده خبیث و تلخ گردید، و من گمان می کنم این خربزه از جمله آن هایی است که مرا دوست نمی دارد) انتهی^۴.

۱- الاختصاص تألیف مفید علیه الرحمه ص ۲۴۹، و بحارالانوار ج ۲۷،

ص ۲۸۲،

۲- بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی: تألیف عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم طبری.

۳- علل الشرایع صدوق علیه الرحمه.

۴- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۲، و بشاره المصطفی ص ۲۰۵.

هر گاه در این روایت ها و غیرها تأمل کنی، خواهی دانست که مدار هر حسن و جمال و رفعت و کمال و صفا و اعتدال ایمان، است در هر چیزی بر حسب رتبه ی آن شیء، و مدار هر قبح و خباثت و نقص و نجاست و آلوده گی و ظلمت و تنفر انکار است، در هر شیئی بر حسب انکار خود در رتبه ی وجود او پس اگر مطلب را کاملاً بدانی گمان نمی کنم شک نمائی در این که ایمان ایشان (علیهم السلام) در جمیع رگ و گوشت و استخوان و خون و تمام آن چه را که پوست تن ایشان برآن حاوی شده جاری است به درجه ای که هیچ چیزی از اعضا و اجزای ایشان را تصور نکنی مگر این که ایمان و اقرار به احکام الهی با آن ممزوج و مخلوط گشته و مبادا در این مطلب ارتیاب نمائی که شکاک و کافر می گردی بر تو باد ملاحظه ی اخباری که در این مضمون وارد شده از آن جمله خبری است که ابن بابویه^۱ در امالی به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده:

(وقتی که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) برای فتح خیبر خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرف گشت، حضرت پیغمبر فرمود: اگر ترس این نبود که مبادا امت من در حق تو آن را گویند که مسیحیان درباره ی حضرت مسیح گفتند، هر آینه راجع به شأن تو مقاله ای می گفتم که به هیچ قومی گذر نکنی مگر این که خاک را از زیر پای تو بردارند و از فاضل طهورت شفا بخواهند^۲ ولی برای تو کفایت می کند که تو از من باشی و من از تو، تو وارث من شوی و من وارث تو

۱- یعنی صدوق علیه الرحمه
۲- از آب وضویت شفا بگیرند

باشم، و تو از من چون هارونی از موسی الاّ این که بعد از من پیغمبری نیست، و تو ذمه ی مرا بری خواهی کرد، و برای سنت من مقاتله خواهی نمود، و فردا بر سر حوض کوثر جانشین من خواهی بود، و اول کسی می باشی که وارد حوض کوثر می شوی، و اول شخصی هستی که با من جامه های بهشتی می پوشی، و از امت من اولین کسی هستی که داخل بهشت می گردی، و شیعیان تو بر روی منبرهائی از نور باصورت سفید و چهره ی درخشان در اطراف من بوده از آنان شفاعت می کنم و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود. و جنگ تو جنگ من، و صلح تو صلح من، و سرّ تو سرّ من، و علانیه ی تو علانیه من و سریرت سینه ی تو سریرت^۱ سینه ی من است و اولاد تو اولاد من می باشند، و وعده های مرا تو وفا می کنی، و حق در زبان و قلب و میان دو چشم تو (یعنی پیشانی تو) می باشد، و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است، چنان که با گوشت و خون من مخلوط است. و مبغض تو ابداً از آب کوثر نمی آشامد، و دوست تو ابداً از آن غایب نمی شود، تا این که با تو به حوض کوثر وارد گردد.

راوی می گوید: حضرت امیر(علیه السلام) به سجده افتاد، و گفت:
 (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ وَعَلَّمَنِي الْقُرْآنَ وَحَبَّبَنِي إِلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ
 خَاتَمِ النَّبِيِّينَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ إِحْسَانًا مِنْهُ عَلَيَّ) راوی می گوید: حضرت
 پیغمبر فرمود: یا علی اگر تو نباشی بعد از من مومنی شناخته نمی شود)^۲
 انتهى.

۱- شادی

۲- امالی شیخ صدوق علیه الرحمه، ص ۹۶، در المجلس الحادي والعشرون.

و نظیر این خبر یعنی روایت هائی که تصریح می کند بر این که ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است چنان که با خون و گوشت من مخلوط می باشد خیلی زیاد است. و از آن جمله فقره ی دعای عرفه است که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به درگاه حضرت احدیت عرض می نماید: (وَ أَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي وَ عَقْدِ عَزِمَاتٍ يَقِينِي وَ خَالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِي). تا این که عرض می کند و أَفْلَادِ حَوَاشِي كِبْدِي وَ مَا حَوْتُهُ شَرَّاسِيفُ أَضْلَاعِي وَ حِقَاقُ مَفَاصِلِي وَ قَبْضُ عَوَامِلِي ... وَ أَطْرَافُ أَنَامِلِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ عَصَبِي وَ قَصَبِي وَ عِظَامِي وَ مُخَي ... وَ جَمِيعُ جَوَارِحِي وَ مَا أَنْتَسَجَ عَلَى ذَلِكَ أَيَّامَ رِضَاعِي. وَ مَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي. إِلَى آخِرِ الدَّعَا^۱؛ و نظائر آن که بیان می کند ایمان به ظاهر و باطن و گوشت و خون ایشان مخلوط است. بنابراین لازم می آید تمام آن طاهر باشد.

چنان که اقرار به زبان، پاکی و طهارت همه ی ظواهر بدن را لازم می گیرد، و همچنین پاکیزگی و صفا و غیره از همه ی اقسام حسن و کمال، در هر چیزی از ایشان بر حسب و مناسبت آن از جهات حسن و کمال، از این جهت است، می بینی اجساد شریفه ی ایشان بعد از مفارقت ارواح مقدسه بدبو نمی شود، و نمی گندد و تغییر نمی کند، بلکه رایحه ای خوشبوتر از رایحه ی مشک و عنبر از آن بیرون می آید. و همچنین حدث

۱ - مقصود از این دعای مبارک آن است که حضرت به درگاه احدیت عرض می کند (اللّٰهِي هِرْ عَضْوِي اَزْ اَعْضَايِ بَدَنِ وَ هِرْ نَقْطَهْ اَزْ نَقَاطِ ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ مِنْ اَزْ گوشتِ وَ خُونِ وَ عِرُوقِ وَ شَرَايِنِ وَ اَعْصَابِ وَ مَفَاصِلِ وَ اسْتِخْوَانِ وَ مَغْزِ وَ مَوِ وَ نَاحِنِ وَ كَلِيَهْ یِ جَوَارِحِ، حَتّٰی اَنْجَهْ كِهْ اَيَّامِ رِضَاعِ نَشُو وَ نَمَا كَرْدَهْ اَيْمَانِ وَ تَوْحِيدِ تُو بَا ذَرِهْ ذَرِهْ اَشْ مَمْزُوجِ وَ مَخْلُوطِ اسْتِ مَتْرَجِ
دعای عرفه از حضرت حسین علیه السلام در مفاتیح الجنان ص ۵۳۲ .

و خبث در ایشان تاثیری ندارد، بلکه اجساد مبارکه ی ایشان طاهر و مطهر است. غسل دادن اجساد آنان برای تعلیم و ارشاد سایر مردم است چنان که گذشت.

و می بینی که بول و غایطشان دارای رایحه ی طویه است چنان که صریح اخبار گذشت.

و علاوه **اولی** که بول باشد از مرض مزمنی که مرتد شدن از دین و داخل آتش گشتن است شفا و درمان گردیده چنان که در کار ام سلمه مذکور شده، و بعد از حضرت خدیجه (علیها السلام)، نسبت به حضرت امیر (صلوات الله علیه) در محبت مقدمترین زوجات حضرت پیمبر (صلی الله علیه وآله) بوده، و ناصح ترین و با حافظ ترین و فقیه ترین ایشان.

و **دومی** که غایط است از جمله عطریات اهل بهشت می گردد و زمین از برای بهشتیان بلع می کند در این جا زینب بنت جحش روایت کرده (می گوید: روزی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نزد من به خواب رفته بود، در آن اثنا حضرت امام حسین (علیه السلام) تشریف آورد، از ترس این که حضرت را از خواب بیدار می کند وی را مشغول می کردم، همین که از وی غافل شدم داخل اطاق گشت من نیز بعد از وی داخل اطاق شده دیدم که بر روی شکم مبارک حضرت نشسته بول می کند، من خواستم وی را از روی شکم مبارک بردارم.

حضرت فرمود: فرزندان مرا بگذار تا از بول خود فارغ شود، پس همین که فارغ گشت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) وضو ساخته مشغول نماز شد (انتهی). دلالت این حدیث از دو وجه است.

وجه اوّل

آن است که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از وقتی که در شکم مادر جای داشت به تعلیم پروردگار عالم مُعَلِّم و به تادیب او مُؤَدِّب بود. هنگام تولد هر امامی آیه ی شریفه ی (وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا)^۱ در بازوی او نوشته می شود بنابراین اگر بولش نجاستی داشت بول کردن بر آن محل مقدس با آداب امامت مخالف و با عصمت و حکمت وی منافی بود، به جهت این که ناف مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) از هر طاهری پاکتر و نظیفتر است.

وجه دوم

نماز کردن حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است بدون شستن آن محل، چون که ظاهر از لفظ وضو وضوی نماز است به قرینه ی قول او که (حضرت نزد من خوابیده بود، و از ترس این که مباد حضرت را از خواب بیدار کند) پس معنی آن وضوی لغوی نیست^۲ و این معنا را هم فرمایش حضرت امیر(علیه السلام) تأیید می نماید که (حسن و حسین (علیهما السلام) بر جامه ی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بول کردند

۱- سوره انعام آیه ۱۱۵،

۲- قرینه ی سوم بر اینکه مراد از (وضوی نماز است نه معنای لغوی). خبر آن است که بعد از کلمه ی (وضو ساخت) می گوید: (مشغول نماز گشت) زیرا مناسب وضوی شرعی با نماز بیشتر است از مناسبت وضوی لغوی که ذوق سلیم آن را با کمال سهولت درک می نماید مترجم

و حضرت آن را نشست. و از این قبیل است عرق مبارک ایشان که مانند عرق سایر مردم نیست بلکه از رائحه ی هر عطری خوشبو تر است.

از جمله روایاتی که بر این مطلب شاهد است خبری است که در بحار^۱ در باب تزویج حضرت فاطمه سلام الله علیها روایت کرده، خبر طولانی است ولی موضع حاجت آن است که (در ولیمه ی عروسی متجاوز از چهار هزار نفر از طعام ولیمه صرف کردند و هیچ از آن کم نشد، در صورتی که غذای بسیار کمی بود. بعد از ولیمه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، زوجات خود را امر فرمود: که حضرت فاطمه را در منزل ام سلمه زینت دهند، زنان محترمه، از حضرت زهرا (علیها السلام) استدعای عطری نمودند، حضرت زهرا (سلام الله علیها) شیشه ای آورد، از وی پرسیدند که چه عطریست؟ فرمود: وقتی که دحیه ی کلبی خدمت رسول خدا می آمد، حضرت پیغمبر مرا امر می فرمودند که بالشی برای عموی خود بیاور، و همین که می خواست برود از میان جامه های وی چیزی ساقط می شد، و حضرت مرا به جمع کردن آن ها امر می نمود. از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) سرّ این مسئله را پرسیدند، فرمود: عنبر است که از شهپر جبرئیل ساقط می شد.

و حضرت زهرا (صلوات الله علیها) گلاب نیز آوردند، ام سلمه که از آن سؤال نمود در جواب فرمود: عرق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که در وقت خواب قیلوله از تن مبارکش می گرفتم) انتهی.

و اخبار دیگر نیز در این معنی بسیار است از ترس تطویل اعراض

نمودم.

و همچنین خون مبارک ایشان را می بینی که مردم به واسطه ی آن تبرک می جستند چنان که ابوسعید خدری و عطیه ی حجام، به کار بردند همچنان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و فاطمه ی زهراء و دیگر پیغمبران اولوالعزم که در کربلا خدمت وی بودند، پیشانی مبارک خودشان را به خون حضرت امام حسین (علیه السلام) آغشته کردند. چنان که در روایت جمّال و طریمّاح است بلکه پیشانی پاک خودشان را به خون حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آغشته و خضاب نمودن به جهت پاکی و طهارت آن است، و با همان خون مبارک به مقام قرب و قدس و محل کرامت و انس خدائی صعود فرمودند، و آن را وسیله ی شکایت قرار دادند. آیا نشنیده ای که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه کرد زمانی که اشقی الاشقیاء ابن ملجم مرادی علیه اللّعنۃ والعذاب در محراب مسجداعظم کوفه بر فرق مبارک وی تیغ زد؟

حضرت خاک مسجد را می گرفت و بر سر مبارک می نهاد که خون و جراحت را بخشکاند. آیا می توانی بگوئی حضرت خاک مسجد را نجس می کرد؟ یا این که نه خون مبارک وی پاک بود و خاک مسجد را نجس و ملوث نمی نمود. حالا یکی از این دو وجه را که در مذاق تو شیرین تر است اختیار کن، چون که خالی از دو وجه نیست، یا این که حضرت امیر(علیه السلام) عملی را که بر همه ی مکلفین حرام است و منافی قواعد ایمان و دیانت است تا چه رسد به مقام عصمت و امامت مرتکب می شدند، یا وجه ثانی را یعنی طهارت خون مبارک وی که ملت و شریعت هر دو بر آن اتفاق کرده اند.

و نظیر این در معنی اخباری وارد است که بر روی زمین، هیچ مسجدی بنا نمی شود مگر این که در آن قطعه، قطره ای از خون معصوم

(علیه السلام) چکیده و از همین جهت از همه ی بقاع افضل است که در آن نماز خوانده شود و مناجات شود، و اجل است از این که حایض و جنب یا نجس وارد آن گردد و مخصوص حضرت احدیت است: (أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)^۱ و فرمود: وَالْمَسَاجِدُ بَيْوتُ طُوبَى لِعَبْدٍ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ وَ عِبْدَنِي فِي بَيْتِي)^۲ بعد از این همه تفصیل ها بر تو مخفی نماند آنچه را که ذکر نمودیم بر سبیل مجادله بالتی هی احسن و موعظه حسنه بود چنان که غالباً عادت علمای ابرار چنین است و ضرری ندارد (برای اتمام نعمت، مطلب را به واسطه ی دلیل حکمت و آیات محکمه ختم کنیم تا هر شخصی به مشرب خود وارد و به مقصود نائل گردد، و تنها به ذکر دو وجه قناعت می کنیم تا از مقصود خارج نشویم و بر وعده و شرطی که در صدر این رساله گذشت وفا کرده باشیم.

وجه اول

آن است که چهارده معصوم (علیهم السلام) حجت های الهی می باشند که ایشان را حق تعالی بر تمام مخلوقات من الدرّه الی الدرّه حجت قرار داده، چنان که در آیه ی شریفه می فرماید: (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا)^۳ و فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ی روز غدیر در وصف حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) (اِسْتَخْلَصَهُ فِي الْقَدَمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ اِنْفَرَدَ عَنِ التَّشَاكُلِ

۱- جن/ ۱۸،

۲- قال مولانا الصادق علیه السلام: مَكْتُوبٌ فِي الثُّورَاهِ أَنَّ بَيْوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي فَحَقُّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُكْرِمَ الزَّائِرَ وَالْمَسَاجِدُ بَيْوتِي طُوبَى لِعَبْدٍ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ وَ عِبْدَنِي فِي بَيْتِي- ج ۲ علل الشرايع صدوق علیه الرحمه - و ثواب الاعمال ص - ۲۶ و بحار الانوار ج ۸۳ - ص ۶ و سفینه البحار - ج ۴ - ص ۷۶ .

۱- فرقان/ ۱،

وَالْتَّمَاثِلِ مِنَ ابْنَاءِ الْجِنْسِ وَانْتَجَبَهُ امِراً وَ نَا هِیَا عَنْهُ وَ اَقَامَهُ فِی سَایِرِ عَالَمِهِ فِی الْاَدَاءِ مَقَامِهِ) تا این که در وصف عترت طاهره می فرماید: (ثُمَّ اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ مِنْ خَلْقِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ خَاصَّةً عَلَاهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَ سَمَا بِهِمْ اِلَى رُتْبَتِهِ. تا این که می فرماید: خَلَقَهُمُ اللّٰهُ اَنْوَاراً اَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ وَ اَلْهَمَّهَا بِشُكْرِهِ وَ تَمْجِيدِهِ وَ جَعَلَهَا الْحُجَجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهٗ بِمُلْكِهِ الرَّبُّوْبِيَّةِ وَ سُلْطَانِ الْعُبُودِيَّةِ)^۱ و شکی نیست در این که همه ی مخلوقات از ذات و صفت و معنی و صورت و جوهر و عرض به خدائی حق معترفند، (وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ)^۲ و همگی در تحت عبودیت داخلند، (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ)^۳ و القائم علی کل نفس بما کسبت) و همه ی اشیاء امتی هستند از امت ها چنان که می فرماید: (مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ اِلَّا اَمَمَ اَمْثَالَكُمْ)^۴ و آیه ی شریفه در قصه ی حضرت یوسف (وَ قَالَ الَّذِي نَجَّى مِنْهَا وَ اَدَّكَرَ بَعْدَ اُمِّهِ)^۵ یعنی بعد از زمانی. و آیه ی شریفه اَنَا وَ جَدُنَا اَبَاؤُنَا عَلَى اُمِّهِ وَ اَنَا عَلَى اَثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ^۶ یعنی بر طریقت و ملت. پس معنای فرمایش امام (علیه السلام) (اِسْتَخْلَصَهُ فِی الْقِدَمِ عَلَى سَایِرِ الْاَمَمِ) یعنی سایر مخلوقات از غیبی و شهودی و جوهر و عرض و ذات آن، و در همه ی مراتب آن وجود مقدس را پیغمبر و حجت قرار داد. از جانب حق تعالی امر و نهی می فرماید: و در ادای احکام و تبلیغ قائم مقام اوست. امر و نهی، الهی و فعلش فعل او است، و طاعت و معصیت و رضا و سخطش عین طاعت و معصیت و رضا و سخط خداوندی است.

۲- خطبه غدیریّه مولا حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بحار

الانوار ج ۹۷ ص ۱۱۳،

۱- اسراء / ۴۴،

۲- انعام / ۱۸،

۳- انعام / ۳۸،

۴- یوسف / ۴۵،

۵- زخرف / ۲۳.

و نظیر آن خبری است که در بحارالانوار، از زراره بن اعین روایت کرده (که از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم از پدران طاهرین خود خبر می داد: که روزی حضرت امام حسین (علیه السلام) مریضی را که تب سختی کرده بود عیادت فرمود. همین که از درخانه داخل گشت، تب از تن آن شخص پرید پس آن مرد عرض کرد: راضی شدم به آنچه که به حق برای شما کرامت شده است، در موقع تشریف آوردن شما تب از بدنم رفت. حضرت به آن شخص فرمود: به خدا قسم حق تعالی چیزی را خلق نکرده مگر این که او را بر طاعت ما امر فرموده، پس از آن حضرت صدا زد ای کباسه! راوی می گوید در همان وقت صدائی شنیدیم بدون این که شخص آن را ببینیم (عرض کرد: لبیک) حضرت فرمود آیا حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) تو را امر نفرموده که نزدیک نشوی مگر به دشمن ما، یا به گناهکاری تا کفاره ی گناهان او باشی پس این مرد چه کرده که تنش داخل گشته ای؟ و مریض هم عبدالله بن شداد الهادی الیثی بود) انتهی.

و امثال این اخبار، خیلی زیاد است چون معلوم شد امام (علیه السلام) حجت خدا است بر جمیع عوالم، و همه ی عوالم محجوج او می باشند و مامور بر طاعت و اقتداء در اوامر و نواهی به او هستند پس واجب است در هر جهتی از جهات حسن و کمالی که در انواع و اصناف عالم منتشر است، اشرف و اکمل و اعلی باشند، به درجه ای که نزد احدی از مخلوقات صفت کمالی نبینی مگر این که اکمل و اعلای آن در وجود امام (علیه السلام) موجود است. زیرا که امام (علیه السلام) در همه ی آن صفات حجت است. و حجت نمی شود مگر این که در کلیه ی جهات حسن و صفات کمالی که در اوست بر وی غلبه نماید تا این که حجت بالغ گردد. و ناقص نماند.

و معلوم است که در میان مکلفین انواعی می باشند طاهرالعین، و بول و غایطشان هم پاک، مانند گاو، گوسفند و شتر و امثال آن، و تمام انواع پرنده در نزد برخی از علما، بلکه انواع دیگری که زنده و مردار آن هر دو پاک است، مثل ماهی و سوسک و نظایر آن که خون جهنده ندارند، در حالت حیات طاهرالعین اند و به واسطه ی مردن هم نجس نمی شوند و همچنین است سایر فضلات آن. و برخی نیز تنها عینش طاهر و باقی مدفوعات آن نجس است، مانند خرگوش و گربه و روباه و امثال آن که مأكول اللحم نیستند، و برخی هم علاوه بر طهارت، مدفوع آن دوی بعضی از مرض ها است مثل بول شتر. و آنچه از زنبور عسل خارج می شود. پس اگر العیاذ بالله چیزی که به امام (علیه السلام) نسبت دارد نجس باشد حجیت وی ناقص می گردد. و ممکن است بعضی از مکلفین به امام بگویند: من از تو اشرفم، زیرا بول و غایط و خون من پاک و مال نجس است. یا این که بگویند آنچه از من خارج می شود دوی برخی امراض است برخلاف مدفوعات تو! بنابراین امام (علیه السلام) در جواب مُفَحِّم^۱ و مغلوب می گردد. در صورتی که (الْحَقُّ يَعْلُو وَ لَا يَعْلى عَلَيْهِ). چگونه ممکن است و حال آن که هیچ کس بر آن ها امتیازی نداشته و نخواهد داشت. و ایشان این سرّ پوشیده را علاوه بر قول، به واسطه ی فعل و عمل نیز واضح فرموده اند. چنانکه در بول حسنین (علیه السلام) بر تن مبارک حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که بدون شستن به نماز برخاستند. و آشامیدن ام سلمه بول حضرت را و آشامیدن ابو سعید و عطیه ی حجام خون مبارک وی را که ابداً به کار ایشان معترض نشده اند بلکه تنها فرمودند: که دیگر عود نکنند پس از آن هم فرمودند: حق تعالی گوشت شما را چون با

خون من مخلوط گشت بر آتش حرام نمود. و این فرمایش اشاره است بر طهارت و شفای آن از امراض باطنه ای که صاحب خود را به سوی آتش می کشاند، تا چه رسد به شفا و طهارت ظاهری. چگونه چنین نباشد در حالتی که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) آب دهان مبارک حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در حالت احتضار بیاشامید، و فرمود: که به واسطه ی آن به روی من هزار باب از علم باز شد و از هر دری هزار در گشوده گشت. آیا گمان می کنی هر گاه آب دهان معصومین علیهم السلام، چون آب دهان سایر مردم حرام می بود در نتیجه علم و نور می گردید؟ حاشا و کلا.

امام علیه السلام اجل است از این که با سایر مخلوقات مقایسه شود، و چون روزگار پیغمبر ما (صلی الله علیه وآله) زمان ظهور حق و بیان واقع و صدق بود فی الجمله امثال آن افعال را از برای تنبیه غفلت زدگان اظهار می فرمودند.

اما همین که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) جهان فانی را وداع گفته به دار البقا رحلت فرمود، جور و ستم دست تطاول خویش دراز کرد، و ظلمت همه ی آفاق را فرا گرفت. می بینی که دیگر از ائمه اطهار (علیهم السلام) امثال آن اعمال ظاهر نگشت، مگر بر سبیل حکایت و نقل قول و فعل حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، در صورتی که عالم امکان را پر ساخته، و گوشزد مسامع عالمیان گشته که آن ذوات مقدسه نفس پیغمبراند، و ارواح و انوار و طینت شان یکی است. و فرقی میان ایشان و وجود مبارک آن حضرت نیست، مگر در خصایصی که نزد علما معروف و در کتاب های ایشان مسطور است و اما در غیر آن امتیازات خاصه، در صفات و چیزهای دیگر با وی یکسانند.

و می بینی که ایشان در امثال این مقام صحبت نمی فرمودند مگر به برخی اشارات از ورای حجاب عبارت. و با مردم به مقتضای دولت باطله که ظلمت آن ابصار و بصایر را محجوب ساخته معامله می نمودند (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا فَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ)^۱ و حق صریح را ظاهر نمی فرمودند بلکه برای حفظ تقیه و (خَوْفًا مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)^۲ برخود و شیعیان و محبان مخفی می داشتند. و اصل هر بلیات همان نقطه است (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) اللَّهُمَّ زَخِّهِ مَدَّ شِمَالٍ قُدْرَتِكَ حَتَّى أَرْضَى عَنْهُ يَمِينَ قُدْرَتِكَ. وَ عَجَلْ فَرَجَ وَ لِيكَ وَ مَكِّنْ لَهُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَهُ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

وجه دوم

که از وجه اول بالاتر و دقیقتر است آن است که منشأ حسن و قبح و طهارت و نجاست و نظافت و خباثت و صفا و کدورت و غیره، از مقابله ی خیر و شر و سعادت و شقاوت کلیه ی ولایت آن ذوات مقدسه علیهم السلام است از جهت قبول و انکار و اقبال و ادبار بنابراین آنچه ولایت ایشان را قبول نمود پاک و پاکیزه و تمیز و صاف و لطیف و درخشان و نافع و معتدل گشت، بر حسب قبول خود برای خیر و نور قابل شد، و هر آن چه انکار و ادبار کرد، خبیث و نجس و بدبو و کدر و تاریک و مضر و کج، و به سوی افراط یا تفریط تمایل نمود. و بر حسب قبول خود برای شر و نقصان اهل گشت. پس آنچه از صفا و بهاء و استقامت و جمال و کمال و

۱- سوره نور آیه ۴۰،

۲- این جمله اصطلاح مؤلف است آیه نیست بلکه آیه اینطور می باشد عَلَي خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ - سوره یونس آیه ۸۳

حلاوت و شیرینی و امثال آن از نظافت و شرافت و پاکی و پاکیزه گی به بینی یا بشنوی یا بیایی که وجودش کمال و فقدانش نقص است تماماً از ایشان و به واسطه ی ایشان و از برای ایشان و به سوی ایشان و اثر ولایت و احوال ایشان است پس حلاوتی که در عسل و شکر است حکایت و رشحه ای از شیرینی افعال ایشان، است بلکه شیرین نگشته مگر به واسطه ی ولایت، و صفائی که در آب و بلور و الماس است از فاضل صفای اعمال ایشان است.

و همچنین لطف و پاکیزه گی هوا و رفعت افلاک و سرعت سیر عرش، اثر لطافت و پاکیزه گی سیر و حرکت ایشان است در طاعت حضرت احدیت و همچنین شرافت شریفان و سعادت نیکان و طهارت پاکان و عظمت بزرگان و نظافت پاکیزگان و هر آن چه در هر چیزی کمال است حکایتی از صفات و اثری از آثار ایشان است، و اضداد صفت های مذکوره که نقص و فقدان به شمار می رود در همه ی مراتب وجود، از جماد و نبات و حیوان و جن و غیرها از اثر صفات دشمنان و اضداد آن ذوات مقدسه است .

و شکی در این نیست که خباثت و نجاست ظاهراً و باطناً، از صفات نقص است که از اعراض قبول ولایت و انکار آن حاصل شده، بر رذالت و پستی موصوف دلیل است. و اضداد آن بر شرافت محل و موصوف دلالت دارد و از مقابله ی فواره ی نور طهارت حاصل است. بنابراین چگونه بر ایشان جاری می شود آن چه به واسطه ی اشراق خودشان بر حسب قابلیت از جهت اقبال و ادبار و قبول و انکار جاری ساخته اند. پس طهارت و کمال را به واسطه ی اشراق خود هر پاک و کاملی به سبب قبول و مقدار آن جاری کرده اند، و نجاست و نقص را باز به واسطه ی اشراق در هر

خبیث و ناقصی به علت عدم قبول و ادبار و انکار وی جاری نموده اند، مثل آفتاب که بر دیوار می تابد طرفی را که در برابر اشراق آن است روشن و منور می کند. و جانب دیگر را که از اشراق آن ادبار کرده و پشت نموده تاریک می سازد: (فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ)^۱ پس ظلمتی را که برطرف ادبار جاری ساخته بر خود او جاری نمی شود. هر گاه بگوئی نوری که روی دیوار در برابر آفتاب حادث می شود نیز به واسطه ی آفتاب است پس چگونه بر وی جاری می گردد؟ در جواب می گویم:

هر آنچه به واسطه ی اشراق وی از نور و ظلمت جاری است ابداً بر خود او جاری نمی گردد زیرا آن نور ضد ظلمت است و در دیوار به اشراق و فعل آفتاب قائم است.

و اما نوری که در خود آفتاب است ظلمت با آن ضد و مقابل نیست، بلکه به نفس آفتاب قائم است نه به فعل او.

و همچنین است امام (علیه السلام)، که طهارت و کمال، یا نقص و نجاست هر دو، در هر چیزی بر حسب قبول و اقبال، انکار و ادبار به فاضل وی قائم است و جاری نمی شود بر وی آن چه خود آن را جاری ساخته. و به ذات وی نمی رسد آن چه را که به فعل خود ظاهر فرموده، و اما با طهارتی که در خود امام (علیه السلام) است نجاست و نقصان مقابل نیست. مگر به اعتبار امکان و قدرت خداوندی و نه از حیث حکمت، و حق تعالی همه ی افعال خویش را بر حسب حکمت جاری ساخته نه از راه قدرت، پس طهارت و کمال او را نجاست و نقص مقابل نیست، بنابراین هر کمالی را که در نزد خود می یابی، و امام (علیه السلام) را به واسطه ی آن

وصف می نمائی، بر سبیل حکایت و اثر کمال اوست. و با آن همه واجب است وی را از آن کمال منزّه کنی زیرا این کمال اثری است از کمال او، و اثر هم تنها از جهت تاثیر به صفت مؤثر شبیه است نه به ذات مؤثر، پس اگر می فهمی بفهم و الا تسلیم شو تا سالم بمانی.

اگر نه این بود که در صدر کتاب وعده اختصار داده ام هر آینه به واسطه ی اعجاز قلم در ذکر دلایل این مقام عجایی نشانت می دادم. در صورتی که فرمایش امام (علیه السلام)^۱ برای تو کافی است (إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ)^۲ و (طَأْ طَأْ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ)^۳ پس آنچه از پاکی و نیکی و تقدیس در شخصی بینی او نسبت به فاقد آن صفات شریف است، و همچنین واسطه بودن چیزی در ذات و صفات از برای چیز دیگری شرافتی است فائق بر آن که فاقد توسط است. و همچنین محتاج الیه از محتاج شریف تر است و همچنین در حسنات و اخلاق پسندیده نزد ارباب افهام و عقول.

پس هر با شرافتی که به واسطه ی یک صفت یا اخلاق یا فعل نیکی شریف است نزد شرف ایشان سر به زیر افکنده و خاضع و ذلیل است، زیرا شرف خود را در جنب شرف ایشان چنان می بیند، که قابل ذکر و قابل توجه نیست. چون قاصر و ناقص است و جامعیت ندارد. به جهت این که ملاحظه می کند شرف خودش در برابر شرف ایشان مانند قطره ای است نسبت به دریا، و ذره ای است نسبت به بیابان. و هر چه نزد او است فردی است از نوع و جنس و حقیقت آن شرافت، که همه ی شواذ و نوادر آن را

مقصود حضرت امام علی النقی علیه السلام است که زیارت جامعه کبیره از آن بزرگوار مأثور است و سند زیارت جامعه ی کبیره در من لایحفره الفقیه تألیف صدوق علیه الرحمه و تهذیب تألیف شیخ الطایفه شیخ طوسی اعلی الله مقامه ذکر شده است (طریقت) - هر دو فقره از فقرات زیارت جامعه ی کبیره می باشد

جامع است، به درجه ای که هیچ جهتی از جهات آن کنار نمی ماند. و آن چه نزد آن شریف است به وی نرسیده مگر به واسطه ی ایشان و محبت و قبول ولایت ایشان، و در بقای آن شرف نیز همیشه محتاج ایشان است، و ایشان هم در شرافت خود به جز به حق تعالی، به کسی احتیاج ندارند، و آن احتیاج هم افتخار و عزت و شرف ایشان است که هیچ شرفی به آن مقام نخواهد رسید. حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در این مرحله می فرماید (الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ) و اگر شرح و بسط آن را اراده کنیم قبل از اتمام، کتاب بزرگی می شود (وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)^۱

مقام ششم

در بیان نصب دادن کلمه (اهل) است:

بدان همه ی اهل قرائت متفقند بر این که لفظ (اهل) در آیه ی شریفه منصوب یعنی مفتوح است.

و اغلب آنان بر آنند که نصب در این جا به جهت اختصاص است. و ابن هشام گفته: نصب دادن (اهل) به جهت این است که (منادی) واقع شده.

و اما اختصاص ثابت نمی شود مگر بعد از ضمیر متکلم، و

فرق میان این دو معنی

بنابر منادی بودن، مقصود چنین می گردد که به اذهاب رجس از اهل بیت تصریح شده و دیگران مسکوت عنه مانده اند. ولی بنابر اختصاص معنی چنین می شود که طهارت مخصوص آن ذوات مقدسه است، و از دیگران سلب گشته بلکه بر عدم طهارت قطع شده. و بر همین معنی اخبار هم دلالت دارد و ترجیح می دهد و حق نیز همان است چنان که ظاهر خواهد شد انشاء الله.

طرح اشکال و جواب آن

حال که انبیا(علیهم السلام) معصوم و طاهرند از رجس و نجاست و همچنین فرشتگان نیز معصوم و پاکند، چگونه معنای حصر موافق «و منطبق با واقع» می شود؟

بعضی جواب گفته اند: حصر اضافی است یعنی نسبت به همه ی اولاد آدم (علیه السلام) و قوم و امت پیغمبر(صلوات الله علیه). و اما ملائکه و پیغمبران دیگر از قوم و امت وی نیستند.

ولی ما در جواب می گوئیم: حق و صواب آن است که به امر چهارده معصوم مامور می باشند، و به احکام ایشان عاملند بلکه در عالم چیزی خلق نشده مگر این که به طاعت ایشان مامور گشته است (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)^۱ و عنقریب هنگام ظهور دولت ایشان امر ظاهر و اشتباه رفع خواهد شد انشاء الله تعالی.

وقتی که همه ی پیغمبران (علیهم السلام) تشریف بیاورند، خواهی دید که عموماً از جانب ایشان در اطراف روی زمین حاکم و مأمور می شوند و سایر خلق را شرایع و قوانین اسلام می آموزند، و مردم را به امر چهارده معصوم (علیهم السلام) دلالت می کنند، و در آن زمان دیانتی و شریعتی به جز شریعت ایشان و حاکم و فرماندهی غیر از وجود مقدس ایشان نخواهد بود و خاتم بودن دلیل اول بودن است (بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتَمُ)^۱.
 الْخَاتِمُ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحُ لِمَا اسْتَقْبَلَ وَ الْمُهَيِّمُ عَلَى ذَلِكَ کُلُّهُ^۲. (کَمَا بَدَأْکُمْ تَعُودُونَ)^۳ بلی در ایام رجعت، ابرهای حجاب مرتفع می شود و پرده و ستار از حقیقت حال منکشف می گردد.

و اما در ابتدای عالم چون بنیه و استعداد بنی آدم و مکلفین ضعیف بود، مانند آفتابی که از پشت ابرهای بیکران پرتو اندازد از ورای حجاب اشراق می فرمودند. چنان که در حدیث نور است (منم که در صورت های مختلفه به هر طوری می خواهم منتقل می شوم. هر کس مرا ببیند چنان است که ایشان را دیده، و هر گاه بر یک صورت معینی ظاهر می گشتم، هر آینه مردم در خصوص من هلاک می شدند، و می گفتند: همیشه باقی است و تغییر نمی یابد) و غیر از این اخبار دیگر را ملاحظه کنی مطلب واضح و آشکار و اشکال زایل می گردد. و اما از ایراد گذشته بر چند وجه جواب می گوئیم.

وجه اول

آن است که اختصاص اضافی است میان افراد بشر، یعنی تنها ایشانند که حق تعالی (رجس) را از ساحت مقدسشان اذهاب فرمود. و نه سایر خلق چنان که در بعضی از اخبار در خصوص اصحاب کساء وارد شده

۲- از فقرات زیارت جامعه ی کبیره .

۱- زیارت جامعه ی کبیره

۲- اعراف / ۲۹،

که با ایشان از نوع بشر سادسی^۱ نبوده، و در روایت دیگر که طولانی است حق تعالی می فرماید (ای فرشتگان من، وسا کنین آسمان های من، خلق نکردم آسمان بنا شده ای و نه زمین و نه فلک گردانی و نه دریای جاری شده ای را مگر به جهت این اشخاصی که در زیر کساء می باشند. ملائکه عرض کردند: الهی زیر کساء چه کسانی؟

فرمود: ایشان فاطمه و پدر و شوهر و دو پسران وی هستند. جبرئیل عرض کرد: الهی اذن می دهی که به زمین فرود آییم شخص سادس آنان گردم؟ خدا فرمود ترا اذن دادم. پس جبرئیل نازل شد و سلام داد تا این که عرض نمود یا رسول الله حضرت احدیت مرا اذن داد که سادس شما گردم آیا تو نیز مرا اجازه می دهی که به زیر کساء داخل شوم؟ حضرت فرمود تو را اذن دادم. پس جبرئیل داخل کساء گشته عرض کرد: حق تعالی سلام رسانیده و می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۲

و در برخی روایات ام سلمه هم خواست به زیر کساء داخل شود، ولی حضرت اذن ندادند، اما فرمودند: (تو از خیری و به سوی خیر خواهی رفت و در روایت دیگر است جبرئیل عرض نمود، یا رسول الله آیا من از شما هستم. حضرت فرمودند بلی تو از ما می باشی) انتهی.

بنابراین ظاهر شد که حصر تنها نسبت به نوع بشر بود و شکی نیست که برای ملائکه عصمت و طهارتی است ولی میانه ی طهارت ایشان و چهارده معصوم چندین مراتب است. و نیز تخصیص اضافی است نسبت

۲- مقصود پنج تن آل عبا علیهم السلام است که از نوع بشر ششمین فردی نبوده.

۱- حدیث کساء در حاشیه مفاتیح الجنان ص ۱۱۶۵. و آیه شریفه از سوره احزاب آیه ۳۳،

به اهل عصر خود و بعد از خود تا آخر ازمنه ی جهان. پس با طهارت پیغمبران منافاتی ندارد اما این جواب هم ظاهری و اقناعی است.

وجه دوم

آن است که اختصاص حقیقی است به درجه ای که هیچ فردی از افراد خلق، از آن خارج نیست خواه نوع بشر باشد یا غیر بشر، صاحب روح شود یا غیر صاحب روح، مجرد است یا مادی، یعنی طهارت حقیقیه که از جانب حق تعالی تا به این درجه تاکیدات اکیده و مبالغه شدید وارد گشته از کلمه (انما) و جمله ی فعلیه، که افاده تجدد می کند. و صیغه ی مستقبل که در دوام صریح است و سه مرتبه تکرار آن و تاکید آن به لفظ (تطهیرا) که از کمال اعتنای حق تعالی کاشف است. و این که در دائره ی امکان بالاتر از آن طهارتی نیست. و آن هم مخصوص آن ذوات مقدسه (علیهم السلام) است و اگر فوق آن طهارت، در عالم امکان وجود داشت به غیر از ایشان، محلّی نداشته زیرا بالاتر یا مساوی با ایشان مخلوقی نبوده و نخواهد بود. و هر آن چه در دیگران یافت شود نسبت به مرتبه ی خود پست تر و نازل تر است.

وجه سوم

هر شخصی که از نظافت و طهارت و کمال و شرافت چیزی را مستحق است به مقدار قبول ولایت ایشان داخل بیت مقدس ایشان است، و نسبت به اندازه ی دخول خود مستحق کمال شده (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ^۱امِناً) پس بعضی در ذات و اعراض و ظاهر و باطن قبول نموده، و برخی تنها در باطن، و گروهی تنها در ظاهر، و عده ای فقط در ذات، و جمله ای

فقط در صفات و اعراض قبول کرده، و لهذا موجودات در کون و شرع و ذات و صفت، مختلفند چنان که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: (فَإِنَّ الدَّهْرَ فِينَا قُسِّمَتْ حُدُودُهُ وَعَلَيْنَا أَخَذَتْ عَهْدُهُ وَ لَنَا بُرْزَتُ شُهُودِهِ) پس هر جمالی را به بینی یا بشنوی، مال و ملک ایشان است. و ایشان هم جمیل را از برای خود بیت اتخاذ فرموده در هر شخصی بر حسب قبول امانت و ودیعه قرار نهاده اند چنان که شاعر مناسب این مقام گفته:

(فُكِّلُ جَمِيلٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهِ مَعَارِلُهُ بَلْ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ)^۱

و به جهت این مطلب زیادی بیان خواهد آمد انشاء الله منتظر باش.

۱ - زیبایی هر زیبایی چه مرد باشد و چه زن از زیبایی او می باشد و در اختیار او عاریت است .

مقام هفتم

در بیان این که مقصود از اهل بیت کیست؟ مخفی نماند که مراد از (اهل بیت) دوازده امام و حضرت صدیقه ی کبری علیهم السلام اند، و علاوه بر اتفاق شیعیان و اغلب علمای اهل تسنن روایات متواتره در این معنی منصوص است و مطلب از غایت وضوح و شدت اشتهار از تفحص و استدلال و اطناب در مقال مستغنی است. ولی ما برخی از اخباری را که شامل مطالبی است که پوشیده و مستور ماندن آن سزاوار نیست ذکر می نمائیم:

از آن جمله خبری است که ابن بابویه به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرد: می گوید: خدمت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) عرض نمودم که حضرت احدیت از آیه ی شریفه ی انما یرید الله (چه و که را قصد کرده.

حضرت فرمودند: این آیه ی شریفه در خصوص رسول خدا و امیر مومنان و حضرت امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم نازل گشته چون حق تعالی پیغمبر خود را قبض نمود حضرت امیر(علیه السلام) امام بود و بعد از آن حضرت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و به این جهت تاویل آیه ی شریفه (وَ اُولَ الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ)^۱ به ظهور پیوست و حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) امام بود تا این که در سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) جاری گشت بنابراین طاعت ایشان طاعت خدا، و معصیت ایشان معصیت الهی است.

و همچنین خبری که در عیون^۲ به سند خود از (ریّان بن صلت) از حضرت امام رضا(علیه السلام) روایت کرده در حدیث (مامون و علماء) که در خصوص فرق میان آل رسول و امت وی (صلّی الله علیه وآله) از آن حضرت سؤال نمودند حضرت فرمود: (وراثت) فقط به عترت طاهره (علیهم السلام) مخصوص است لا غیر. مامون عرض کرد: عترت طاهره کیانند. حضرت فرمود: کسانی هستند که خدای متعال در کتاب خود ایشان را وصف نموده که (اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیَذْهَبَ عَنْکُمْ الرَّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)^۳ و ایشانند که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) در حق ایشان فرموده: (اِنِّیْ مُخْلِفٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ اِلَّا وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ فَاَنْظُرُوْا کَیْفَ تَخْلِفُوْنِیْ فِیْهِمَا. یَا اَیُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوْهُلَا فَاِنَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ)^۴ یعنی من بعد از خود دو ثقل را میان شما مردم خواهم نهاد، کتاب خدا و عترت خودم اهل بیت را، بدانید که آن

۱ - انفال / ۷۵

عیون اخبار الرضا - مؤلف صدوق علیه الرحمة

احزاب / ۳۳

عیون اخبار الرضا ج اول

دو از هم جدا نمی شوند تا این که بر من به حوض کوثر وارد شوند پس نظر نمائید حرمت مرا بعد از من در خصوص ایشان چگونه نگه می دارید. ایها الناس آنان را تعلیم ندهید که ایشان از شما اعلم و داناترند) و در همین خبر است که علما عرض کردند: ما را خبر ده آیا حق تعالی کلمه (اِصْطَفَاء) را تفسیر فرموده یا نه؟

حضرت فرمودند: علاوه بر باطن آن را در ظاهر در دوازده مقام تفسیر نموده:

اول - آیه ی شریفه (و انذر عشیرتک الا قرین^۱ و رهْطُکَ الْمُخْلِصِین^۲) چنین است در قرائت ابی بن کعب و این قرائت در مصحف عبدالله بن مسعود ثابت است، و در حقیقت فضل بزرگی است و شرف بلندی است حضرت احدیت آل بیت (علیهم السلام) را قصد فرموده و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ذکر نمود.

دوم - آیه ی شریفه (اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) و این معنی فضلی است که احدی به آن جاهل نیست مگر معاندی که مردم را به ضلالت می اندازد، آیا بعد از طهارت فضلی هست که آن را منتظر باشیم) الحدیث^۳.

و از جمله آن خبرها حدیثی است که محمد بن یعقوب به سند خود از ابن مسکان از ابی بصیر روایت کرده (می گوید: از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) معنی آیه ی شریفه ی (اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱ را سؤال نمودم. حضرت فرمودند: این آیه ی شریفه در خصوص حضرت امیر المومنین و حسنین (علیهم السلام) نازل گشته. پس عرض کردم سیدی مردم می گویند: چرا حق تعالی نام (علی و اهل بیت) (علیهم السلام) را در قرآن ذکر نفرموده؟

حضرت فرمودند: به ایراد کنندگان بگوئید آیه ی صلوه (نماز) بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نازل شد و حق تعالی سه رکعت یا چهار بودن آن را نفرموده تا این که خود حضرت پیغمبر بیان نمودند، و آیه ی زکات نازل گشت و اسمی نبرد که از هر چهل درهم یک درهم است تا این که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) آن را تفسیر فرمودند، و حق تعالی آیه ی حج را نازل کرد و نامی نبرد که هفت مرتبه طواف کنید و حضرت رسول آن را تفسیر نمودند، و آیه ی شریفه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^۲ در حق حضرت امیر المومنین و حسین علیهم السلام نازل گشت پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) درباره علی (علیه السلام) فرمود (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) و نیز فرمود: شما را توصیه می نمایم به کتاب خدا و اهل بیت خودم پس به درستی که از خداوند عزّ و جلّ سؤال کردم که میان آن دو را جدا نفرماید تا این که نزد من بر سر حوض کوثر واردشان کند پس مسئلت مرا اجابت کرد، و نیز فرمود: ایشان را تعلیم ندهید برای این که از شما اعلم می باشند و فرمود: اهل بیت من هر گز شما را از باب هدایت خارج نکرده و هر گز به باب ضلالت داخل نمی نمایند، پس هر گاه حضرت (صلی الله علیه وآله) ساکت می شد و اهل بیت خود را بیان نمی فرمود هر آینه آل فلان و فلان آن را ادّعا می کردند. ولی حق تعالی از باب تصدیق پیغمبر خود در قرآن آیه ی

شریفه (اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) نازل فرمود و اهل بیت نیز (علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) بودند که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) ایشان را در منزل ام سلمه زیر کساء داخل نموده به درگاه ایزدی عرض کرد: (الهی هر پیغمبری را اهل و ثقلی است و اینان اهل و ثقل من می باشند) پس ام سلمه عرض کرد آیا من از اهل تو نیستم؟ در جواب فرمودند: تو به سوی خیر و از اهل خیری و لیکن اینان اهل و ثقل من می باشند.

بنابراین چون حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) وفات فرمود حضرت امیرالمومنین علیه السلام از خود مردم بر آن ها اولی بود به جهت اینکه حضرت رسول در خصوص وی تبلیغ فرمود، و برای مردم خلیفه قرار داد، و دست وی را گرفت، پس همین که حضرت امیر (علیه السلام) وفات کرد فرضاً استطاعت آن را نداشت که محمد بن علی یا عباس بن علی (علیه السلام) را داخل کند. و اگر هم داخل می کرد آن وقت حسنین (علیه السلام) می گفتند: که حضرت احدیت چنان که در حق تو نازل کرده در خصوص ما نیز نازل نموده چنان چه به طاعت تو امر کرده به طاعت ما نیز امر فرموده، و چنان چه رسول خدا در حق تو تبلیغ کرده در خصوص ما نیز تبلیغ نموده، و چنان چه رجس را از تو دور ساخته از ساحت ما نیز دور فرموده، پس بعد از وفات حضرت امیر (علیه السلام) حضرت امام حسن (علیه السلام) به واسطه ی بزرگتر بودن بر آن امر اولی بود پس چون وفات نمود مستطیع نبود اولاد خود را داخل فرماید، و بر وی نبود که بگوید: حق تعالی نازل کرده (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)^۱ و به همین واسطه این امر را در اولاد خود قرار دهد.

آن وقت حضرت امام حسین علیه السلام اظهار می داشت: که حضرت احدیت چنان چه مردم را به اطاعت و طاعت پدرت امر کرده به طاعت من نیز امر فرموده ، و چنان که در حق تو و پدر تو رجس را اذهاب نمود از من نیز دور ساخته پس وقتی که امامت و ولایت به حضرت امام حسین علیه السلام منتقل شد بر هیچ احدی از اهل بیت حضرت امام حسن علیه السلام نبود که ادعا کند آن مقام را چنان که حضرت امام حسین علیه السلام حق و استطاعت داشت. یعنی هر گاه پدر و برادر بزرگوارش فرضاً مصروف داشتن این امر را از وی اراده می نمودند حق ادعا داشت^۱ و چنین کار هم برای ایشان محال بود. اما بعد از حضرت امام حسین علیه السلام معنی آیه ی شریفه (وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ) ظاهر گشت. یعنی بعد از وی امر امامت به حضرت علی بن الحسین علیه السلام، و بعد از آن به حضرت امام محمد باقر علیه السلام منتقل شد و فرمود: رجس همان شک می باشد و الله هر گز ما در حق خدای خود شک نه می نمائیم) تمام شد خبر شریف.

مبادا غفلت کنی از معنایی که در روایت ابن کثیر است در آخر آن خبر می فرماید: (پس طاعتشان طاعت خدا و معصیتشان معصیت خداست) یا فرمایش آن حضرت در حدیث عیون^۲ که (أَفْضَلُ بَعْدَ الطَّهَارَةِ تَنْتَظَرُ) یعنی آیا فضیلتی بالاتر از طهارت وجود دارد تا منتظر آن باشیم؟ بلکه فضیلت طهارت همه ی فضائل را جامع است به درجه ای که هیچ چیزی از افراد و انواع آن در اقوال و افعال و احوال از فضیلت طهارت خارج

مقصود از این معانی و فرضها آن است که امامت و ولایت فقط از جانب الهی و وحی خاص بوده به تعیین ان ذوات مقدسه ربطی نداشته مترجم

۲ یعنی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام تالیف صدوق علیه الرحمه، ج اول ص ۲۳۱

نیست. و به همین جهت طاعت الهی در طاعت ایشان، بلکه عین طاعت ایشان است و همچنین معصیت ایشان عین معصیت الهی است.

در زیارت شریفه جامعه است: (هر کس شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس شما را معصیت نماید خدا را معصیت نموده و هر کس شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته)^۱ رضای ایشان رضای حق و غضبشان غضب او است.

بنابراین هر گاه جهت نقص یا فقدان کمالی در ایشان وجود داشت آن وقت در همان جهت طاعتشان طاعت حق تعالی و سبب رضای او نمی بود، بلکه معصیت و معرض سخط و انتقام الهی می شد. زیرا هر نقص و فقدانی ضدّ و نقیض طهارت است. و ضد طهارت هم نجاست خواهد بود، و محبت نجاست، و به واسطه ی آن طاعت کردن، طاعت و محبت الهی نیست، پس در آن قسمت طاعت و محبت ایشان طاعت حق نمی شود، و مطلق طاعتشان طاعت او نمی گردد. مگر این که در همه ی شئون و مقامات از هر جهت مطلقاً پاک و طاهر باشند. و انشاء الله این بیان واضح است و در آن مجال توقف نیست.

تقریباً از طریق امامیه چهل خبر دیده ام که مراد از اهل بیت در آیه ی شریفه، چهارده معصوم علیهم السلام می باشند و از طریق اهل تسنن قریب پنجاه حدیث به نظر رسیده که مراد از اهل بیت اصحاب کسا هستند بلی در این معنی برخی روایت های صعبی وارد شده که حل آن به توضیح و بیان محتاج است.

۱- من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله - از آخر فقرات زیارت جامعه کبیره، طریقت.

از آن جمله خبری است در کافی به سند خود به محمد بن الحلبی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده در معنی آیه ی شریفه ی (انما یرید الله) یعنی مقصود ائمه هدی علیهم السلام و ولایت ایشان است هر کس داخل بیت ایشان گردد، داخل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شده، و غیر از این در این معنی اخبار زیاد است متتبع با خبر، بر آن مطلع می شود.

وجه صعوبت و اشکال آن است که هر کس به ولایتایشان داخل گشته و آن را قبول و تسلیم نموده، (رجس) با تمام معانی آن از وی اذهاب شده، و از جمله معنا های رجس گناه های کبیره و صغیره و شک و ارتیاب و سهو و نسیان است. در صورتی که از بسیاری از داخل شده گان ولایت ایشان و محبین گناه های کبیره سر می زند تا چه مانده به صغیره، و به شک و سهو و نسیان مبتلا می باشند.

در خبر است که هیچ احدی از افراد نوع بشر به جز معصوم علیه السلام خالی از فراموشی نیست. پس چگونه در معنای آیه ی شریفه (تطهیر) داخل می شود کسی که از معنای رجس مفارق نیست.

در جواب می گوئیم: مقصود حقیقی از آیه ی شریفه و مخصوصان فضل و لطف الهی تنها ائمه ی معصومین علیهم السلام می باشند که حق تعالی ایشان را مخصوص خود گردانید و بر همه ی مخلوقات برتری داده و ایشان را صنایع خود و سایر خلق را صنایع ایشان قرار نموده چنان که حضرت امیر مومنان علیه السلام می فرماید: (نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا) و حق تعالی بر حقیقت های ایشان مطلع گشته.

بنابراین در ظاهر و باطن و ذات و صفات و اعراض و جمیع نسب و اضافات ایشان، چیزی برای خود ایشان و ما سوی نیافت بلکه آن چه

داشتند از برای خدا بوده، و به همین لحاظ ایشان را معانی خود و ارکان توحید و اشهاد و اعضاد و بیوت حقیقی و محل ولایت و محبت و ظرف های مشیت خود اتخاذ فرمود، پس ایشان بیوت الهی و اهل آن می باشند که در خصوص ایشان آیه ی شریفه ی (فِی بَیُوتِ اَٰذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیْهَا اِسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیْهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهٰیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ)^۱ نازل ساخته. و آن خانه را به جهت طواف کنندگان و عاکف شوندگان و به رکوع و سجود روندگان پاک نموده، و بلند فرموده و به رفیعترین درجات مقربین رسانیده، پس هر بلند و رفیعی تا هر اندازه باشد نسبت به آن مقام عالی پست و وضع است، و هر شریفی، هر کس باشد در برابر آن سر به زیر است، و هیچ رفعت و شرافتی دیده نمی شود مگر این که نسبت به بلندی مقام و شرافت ایشان کوتاه و پست می باشند، عقل دوربین در برابر آن مَنحَطّ و دست افهام و اوهام از رسیدن به کمترین مرتبه ی آن قاصر است. و ایشان آل الله و اهل الله و خاصان و خالصان درگاه حضرت احدیت عز اسمہ بوده و هستند، و از برای همین است که عصمت و طهارت آن ذوات مقدسه، به درجات غیر متناهی، از عصمت و طهارت دیگران اعلی و اجلّ است، و آن دیگری هرگاه از اهل عصمت است یعنی انبیاء و اوصیاء پس طهارتشان به واسطه ی آن است که داخل ولایت ایشان گشته اند، و آن ولایت در حقیقت، کشف عالم و ملاذ بنی آدم است هر کس داخل آن شود از شک و خطا و لغزش و سایر نجاسات ایمن می گردد، پس انبیا و اولیا را ولایتی نیست به جز اقرار به ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام، و تمسک به حبل المتین و عروه الوثقی محبت ایشان،

و به همین سبب به خانه و حصار ولایت الهی داخل گشته اند (وَلَايَتُ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي)^۱

و اما طهارت و عصمت اهل بیت علیهم السلام فقط به واسطه ی حضرت ذوالجلال است، و طهارت دیگران از انبیاء و اوصیاء به تبعیت ایشان است، و در همه جهات به ائمه ی هدی (علیهم السلام) متابعت و مطابقت می نمودند، به لحاظ این که صفات و بدل های جزئی و حامل شئون ولایت و خلفای آن ذوات مقدسه اند، و به قولشان قائل و به ارادتشان عاملند. پس چون طایفه ی پیغمبران و جانشینان ایشان ولایت چهارده معصوم علیهم السلام را قبول کرده اند، و با تمام مراتب ظاهره و باطنه در غیب و شهادت از جهت ذات و صفات و کردار و گفتار و اخلاق و معرفت داخل ولایت ایشان بودند.

و در امثال اوامر و تحصیل رضای ایشان که در حقیقت امثال اوامر و تحصیل رضای الهی است کاملاً اقبال نمودند. آن وقت هر کدام بر حسب استعداد و قابلیت خود در همه ی مراتب از نجاست و خبثات پاک و پاکیزه بود.

بلی، گاهی از برخی انبیاء ترک اولایی سر زده، ولی وی را از حدود عصمت و رتبه ی نبوت خارج نمی سازد، زیرا آن ترک اولی فقط از مقام اعراض و نسبت های متعلقه به رعیت ناشی بود. و آلا در مرتبه ی ذات و شئونات نفسیه ی خودشان البته حضرت احدیت پاک و معصوم شان قرار داده، و از نقصان منزله و مبرایند. و به ساحت ایشان فتور و نقصی نه در

۱- امالی صدوق علیه الرحمه در مجلس ۴۱ حدیث ۹ و عیون اخبار الرضا - باب ۳۸ - ج دوم - ص ۱۳۶. معانی الاخبار باب حصن الله عز و جل ص ۳۷۱ و بحار الانوار ج ۳۹ - باب ۸۷ - ص ۲۴۶ و سفینه البحار - ج ۸ - ص ۶۰۲ و احقاق الحق و إزهاق الباطل تالیف القاضي السید نور الله الحسینی المرعشی التستری الشهید - جلد ۷ - ص ۱۲۳ طریقت.

فعل و نه در ترک راه ندارد. چگونه چنین نباشد در حالتی که اگر نور یکی از حقایق ایشان به تمام اهل زمین قسمت می شد هر آینه کفایت می نمود و همه را غنی می ساخت.

و اما در قسمت دیگر، غیر از پیغمبران که به واسطه ی قبول ولایت معصومین علیهم السلام داخل بیت حقیقی ایشان گشته اند، اشکال در اینجاست که از بعضی از آن ها که گناه و سیئات کبیره سر می زند، چگونه از اهل بیت اطهاری که حق تعالی کلیه ی انواع نجاسات را از ایشان دور ساخته به شمار می رود؟

حل مسئله آن است که غیر از چهارده معصوم (علیهم السلام) کسانی از جمله اهل بیت حساب می شوند که ولایت ایشان و محبت دوستان و برائت از دشمنان ایشانرا قبول کنند. پس داخل آن بیت مقدس نمی گردد الا شخصی که دارای این صفت است، و شکی نیست که در این خصوص مردم تفاوت کلی و اختلاف فاحش دارند.

* اما طهارت میلاد همه ی اقسام را جامع است. و این نکته از برای دوستان ایشان اولین نعمت است. بسیار روایت شده که ایشان را دشمن نمی دارد مگر (ولد زنا، و ولد حیض و مفعول). و نیز روایت شده که (ما را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادت او پاک بوده، و ما را دوست ندارد مگر اشراف قوم) و امثال این اخبار خیلی زیاد است خبث ولادت نجاستی است که حق تعالی از محبین اهل بیت رسالت دور ساخته، و این معنی اول مرتبه و کمتر چیزی است که خدای عالم به شیعیان ایشان عطا فرموده، و آحدی دوست ایشان نمی گردد مگر به طهارت مولد.

* و همچنین است نجاست کفر و شرک و نفاق. و دوستان ایشان از رجس کافر شدن به خدا و پیغمبر و اولیای طاهرین منزّه و مبرا می باشند،

فرقی نیست چه کفر انکار و جحود و چه کفر نعمت و چه کفر برائت باشد چنان که در آیه ی شریفه می فرماید: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)^۱ و نیز می فرماید (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ^۲ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بَئْسَ الْقَرَارِ)^۳ و نیز می فرماید (أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ^۴

* و از رجس شرک در عبادت هم منزهند زیرا کسی که خدا را عبادت کند او موالی علی (علیهم السلام) و آل علی علیهم السلام است، و قائل به امامت ایشان و جاحد دشمنان ایشان است، حق را کاملاً عبادت نموده و توحید کرده و هر کس غیر از ایشان را دوست بدارد، بدون ایشان یا به شراکت ایشان آن شخص العیاذ بالله به خدای دیگری اعتقاد کرده که آن غیر را (ولی و شاهد و عضد) قرار داده و آن، غیر از خدای بر حق است چنان که می فرماید: (مَا أَشْهَدْتَهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا)^۵

به این معنی اشاره است خبری که عیاشی در تفسیر خود از ابی بصیر، روایت می کند می گوید: از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: (وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا الْهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ آلَةٌ وَاحِدٌ)^۶ یعنی از برای خود دو امام قرار ندهید بلکه امام یکی است) و خبری که در کنز الفوائد به سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند در معنای آیه ی شریفه (ءَالِهَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُ هُمْ لَا

ابراهیم / ۷،

ابراهیم / ۲۸،

ابراهیم / ۲۹،

بقره / ۸۵،

کهف / ۵۱،

نحل / ۵۱،

يَعْلَمُونَ^۱ یعنی امام هدی و امام ضلال در قرن واحد. و امثال آن از اخبار صریحا دلالت دارد بر این که مقصود از آیات قرآنیّه در ظاهر خطاب است به کفار به ربوبیت و به مشرکین، اما در باطن و تأویل خطاب به کسانی است که به ولایت اهل بیت عصمت (علیهم السلام) کافر می باشند و این معنی در نزد متتبع مخفی نخواهد بود.

و نیز خبری را که صدوق علیه الرحمه روایت کرده بر مطلب ما گواه است، در آمالی خود مسنداً به معروف بن خربوز المکی، از ابی طفیل عامر بن واثله، از حذیفه بن اسد الغفاری، می گوید: (حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود:

یا حذیفه حجت خدا بر شما بعد از من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. کافر شدن به او کفر به خدا، و شرک به او شرک به خدا، و شک در او شک در خدا، و انکار او انکار خدا، و ایمان به او ایمان به حق است. به جهت این که برادر و وصی رسول خدا و امام و مولای امت او است. و حبل الله المتین و عروۃ الوثقیای ایزد متعال است که آن را انقطاع و انفصامی نباشد.

و نزدیک است در حق او دو کس هلاک گردد (مَحِبٌّ غَالٍ وَ مُقْصِرٌ قَالَ) در صورتی که بر خود او گناهی نیست، ای حذیفه از علی مفارقت منما و او را مخالفت مکن، که مخالفت وی مخالفت من است. علی از من و من از علی هستم، کسی که او را به سخط آورد، مرا به سخط آورده و کسی که وی را راضی کند مرا راضی نموده انتهی.^۲

* و همچنین رجس نفاق نصیب کسی است که به اهل بیت ایمان نیاورد، بلکه از راه ترس و طعن به زبان اقرار کند آن چه را که در دل انکار دارد. و این منافقین با سیمای خود شناخته می شوند که در ذکر اهل بیت و ذکر فضائل و کرامات ایشان علیهم السلام در صورتشان انقباض و اشمئزازی پیدا می شود (وَلِتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ^۱ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا^۲ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ^۳ یعنی گفتار شما را نمی فهمیم یا و قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْثَنِ^۴ یعنی دل های ما از اقوال شما متاثر نمی شود و قبول نمی کند. و غیر از این کلمات که از غرض و امراض ایشان کاشف است. (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا)^۵ و اما کسانی که به واسطه ی تسلیم به اهل بیت علیهم السلام ایمان آورده اند وقتی که آیات الهی و کرامت و فضایل ایشان را می شنوند با کمال فرح و انبساط ایمان ایشان زیاد می شود، و این صفات مذکوره در هر جا معیار حق از باطل است. و علاوه بر نفس قرآن کریم، اخبار بی شماری در آن وارد است.

* و اما رجس لعنت و عذاب که لازمه ی کفر و نفاق و شرک می باشد حضرت احدیت از ساحت منیعه ی ایشان دور ساخته . چنان چه ابتداء اسباب و ملزومات آن را زائل نموده. چنان که می فرماید: (وَيَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ)^۶ و همچنین (كَذَلِكَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)^۷ و هذا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا^۸ و معلوم است که مومنون و اولو الالباب شیعیان و محبان ایشانند یعنی صاحبان دو دیده

۱ - محمد / ۳۰،

۲ - توبه / ۱۲۴،

۳ - بقره / ۸۸

۴ - ه فصلت / ۵

۵ - بقره / ۱۰،

۶ - یونس / ۱۰۰،

۷ - انعام / ۱۲۵، ۱۲۶،

۸ - اعراف / ۵۶

ی بینی ظاهری و دو دیده ی باطنی که حق تعالی در خصوص ایشان می فرماید (إِنَّ رَحْمَهُ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۱ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا^۲ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ^۳) و آن چه که در شیعیان و محبان ایشان، از ابتلای در تن و مال و اولاد می بینی از جمله بلایای حسنه، و خلاصی از کثافات و کدورات عارضه ای است که از دیگری کسب نموده اند، بلا به جهت اهل ولاء است چنان که آتش برای طلا است) تا این که روز قیامت از گناه و سیئات طاهر و مطهر شوند، و آن ابتلا را عذاب نمی نامند، زیرا معنای عذاب ذلت دنیا و عذاب آخرت است که سخت و شدیدتر خواهد بود.

* و اما رجس شک در حق، چنان چه در خبر سابق گذشت همان شک می باشد و می فرماید: (ما در خدای خود شک نمی کنیم و در اخبار دیگر نیز مانند آن وارد شده. و تخصیص به ذکر (شک) در صورتی که همه ی آن معانی را رجس می نامند برای این است که در میان غالب مردم کثیر الابتلا است، غیر از انبیا و اوصیا. زیرا کمتر چیزی که میان مردمان قسمت گشته (یقین) است. علی الخصوص اگر دوام و استمرار را معتبر بدانیم به درجه ای که در دین خود ابداً توقف و شک به خیال وی هم خطور نکند، و این صفت مؤمن خاصی است که از کبریت احمر نایاب تر است (و آیا از شما کسی به چشم خود کبریت احمر را دیده اید)؟.

برای این که هر کس از شک در خدا و دین خود ایمن باشد از تمام یا غالب معانی رجس سالم می ماند. ولی عکسش این طور نیست یعنی شخصی که از سایر معناهای رجس سالم است لازم نکرده از شک ایمن

باشد، مثل غالب افراد رعیت اما اشخاصی که از شک سالمند بسیار کمیابند. مانند سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان.

چنان که عیّاشی از فضل بن سیار، از حضرت امام محمد باقر(علیه السلام) روایت کرده (همین که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وفات نمود تمام مردم از اهل جاهلیت گشتند مگر چهار کس (علی و مقداد و سلمان و ابوذر) عرض کردم پس عمار چطور؟ فرمودند:

اگر کسانی را می گوئید که ابدأ بردل ایشان شک داخل نشده تنها این سه کس می باشند. و نیز خبری که کُشی، از ابی بکر حضرمی، روایت کرده که حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرماید: همه ی مردم مرتد شدند الا سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد. پس عرض کردم: عمار چه گونه بود؟ فرمود عمار، قدری تامل نمود بعد از آن به خود آمد. و نیز فرمود اگر کسی را بخواهی که هیچ چیزی از شک داخل وی نگشت مقداد بود.

درست این دو خبر را ملاحظه کن در صورتی که مانند عمار ی از دایره کسانی که در حق امام خود شک نکرده یعنی در اعتقاد به خدا و پیغمبر ثابت مانده اند خارج شده^۱ آن وقت به دیگری چه می ماند. در حالتی که در بعضی مقامات از خواص شیعیان به شمار می رود، و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در خصوص وی فرمود که (عمار از فرق تا قدم پر از ایمان است) بنابراین مثل این که شخص مقرب به مجرد اضطراب دل و یک مرتبه تردد بدون این که از او خلاقی ظاهر شود مقام و منزلش از درجات قرب و اخلاص منحط می شود. پس چگونه است حال کسی که در اکثر اوقات و غالب حرکات و سکنت خود شاک و متردد است. پس دخول

۱- یعنی از رده آن سه نفر که سلمان و ابوذر و مقداد بودند.

شخص در ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و از اهالی آن بودن به مقدار خالی بودن اوست از شک و تردید و هر قدر در صداقت ظاهراً و باطناً ثابت قدم و در یقین خود سخت و محکم باشد، دخول وی در زمره ی اهل بیت عصمت و از ایشان بودنش کاملتر است تا این که از هر جهت محبت وی محبت ایشان، و بغض وی بغض ایشان گردد. زیرا که در همه ی شئونات وی به جز تبعیت از ایشان و معادات دشمنان ایشان حالی و چیزی نبینی. بنابراین ضرر ندارد برای توضیح طریق سالک در این خصوص قسمتی از اخبار را ذکر نماییم.

از آن جمله خبری است که از طریق اهل سنت، از ابی بریده از پدرش روایت شده: (روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله) فرمود: او که مرا حق تعالی فرمود: چهار کس از اصحاب خود را دوست بدارم که او نیز ایشان را دوست می دارد. عرض کردیم: یا رسول الله آنان کیانند؟ حضرت فرمودند: از جمله ی ایشان علی (علیه السلام) است. روز دوم نیز همان را تکرار نمودند، عرض کردیم کیانند؟ فرمودند: علی علیه السلام از ایشان است. روز سوّم سه باره آن کلام را تکرار کردند. سوال نمودیم یا رسول الله آن اصحاب کدامند؟ حضرت در جواب فرمودند: علی (علیه السلام) از جمله ی ایشان است و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی) انتهی و مثل این خبر است در معنی روایت های دیگری که نیز از عامّه نقل شده .

آیا نمی بینی چگونه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) ایشان را با امام خودشان حضرت امیر مومنان (علیه السلام) مقارن ساخته، در این که احبّاءو دوستان خدا و پیغمبر خدا هستند. و مردم را به دوستی ایشان امر نموده، هم چنان که به دوستی امامشان امر فرموده، و این امتیاز و

خصوصیت نیست مگر برای این که در قول و عمل و اعتقاد امام خود را متابعت کرده اند. زیرا کسی حبیب خدا و پیغمبر خدا نمی شود مگر به همان متابعت، چنان که در آیه ی شریفه می فرماید (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)^۱ یعنی شخص را ادعای محبت خدا به تنهایی کفایت نمی کند، تا به آن واسطه از جمله ی دوستان وی گردد، مگر این که پیغمبر او را تبعیت نماید، و به واسطه ی مستحبات شریعت آن پیغمبر در اقوال و افعال به درگاه الهی تقرب جوید، چنان که در حدیث قدسی است (بنده ی من همیشه به واسطه ی نوافل به سوی من تقرب می جوید تا این که او را دوست می دارم، و همین که او را دوست داشتم گوش شنوا و چشم بینای او می شوم. تا آخر حدیث.

و این همان بنده ای است که حضرت احدیت به ولایت و محبت او مردم را امر فرموده، و از عدوات و مخالفتش نهی فرموده هر کس او را دشمن دارد ائمه ی او را دشمن داشته، زیرا در او به جز متابعت ایشان و برائت از اعدای ایشان چیزی نیست، و جهت و حیثیتی غیر از آن یافت نمی شود.

بنابراین هر کس تابع را به واسطه ی تبعیت دوست بدارد متبوع را دوست داشته و هر کس به همان جهت دشمنی و مخالفت او کند پس از متبوع وی بری شده و ناصبی و معاند خواهد بود. و همین است معنای فرموده ی امام علیه السلام که ناصبی کسی است که دشمنی کند با شیعیان ما، به جهت این که ما را دوست می دارند و از دشمنان ما دوری می گزیند)

* و اما رجس لطح معصیت و گناه، پس از شیعیان وی سر نمی زند مگر به واسطه ی همنشینی و مخالطت با دشمنان ایشان در منزل های ظاهر و باطن و عوالم غیب و شهود. بنابراین صادر شدن آن معصیت از ایشان ذاتی نیست، بلکه اعتباری و عرضی است، به جهت این که ذات وطنیت ایشان از علین خلق شده، و از فاضل طینت ائمه ی خود به وجود آمده و به همان سبب است که می بینی هر کدام بر حسب خود اوامر ایشان را قبول می کند، و اسرار ایشان را متحمل می شود و به ذکر فضایل ایشان خشنود می گردد و با دلگیری ایشان دلگیر و به شادی ایشان شاد می باشد و می بینی که دل های آن دوستان به سوی ایشان میل می کند (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)^۱ و قلوب آنان به غیر از ایشان مشتاق نمی شود، و به دیگران مایل نمی گردد، تا این که از فروع و نجاست آن اغیار متأثر و آلوده شود، بلکه دل های ایشان معصوم و پاک است، ابداً خدا را معصیت نمی کند. بلکه معصیتی که از ایشان صادر می شود یا از جهت نفس های ایشان است که از مجالست و مجاورت اهل کفر و شرک و نفاق و اتباع آنان متأثر می شود، ان هم تأثر عَرْضی مانند کثافت جامه به چرک و آرایش بدن به خاک و غیره از سایر کثافات و رنگ ها و عرض ها و مثل آینه که شیشه آن صاف ولی از خارج غبار آلود و کدر شده یا این که صدور معصیت از ایشان از طرف ظاهر است که به واسطه ی همنشینی ابنای جنس خود از مخالفین و معاند یا معصیت کاران یا تقصیر کنندگان با کسالت منفعل شده ولی انفعال او عرضی و تبعی است به طوری که هر چند از اخلاق پست و اعمال زشت آنان مرتکب شود قلب وی مسممتر، و طبیعتش متنفر می گردد، و در اثنای

ارتکاب آن کار را نمی پسندد و بعد از فراغ پشیمان می شود، و هر زمان که به یاد آن عمل می افتد متأذی و متألم می گردد، و همان علامت عرضی بودن است، و اما اگر بر آن منوال مستمر باشد، و اصرار نماید به درجه ای که به اعمال قبیحه ی خود هیچ متألم و متأثر نشود، تا این که استغفار نماید پس همان علامت سوء خاتمه است، و العیاذ بالله خداوند ما را از بدی عاقبت نگاه دارد.

و اما مثل اهل شقاق و ارباب کفر و نفاق مانند آیینی ی متلون کجی است که ذاتاً طبیعت شان باطل و دروغگوئی است، و گفتارشان تردد و فتنه جوئی است (فَهُمْ فِي رِيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ)^۱ ابدأً به سوی راستی و درستی و نیکی میل نمی کنند، مگر از روی ظاهر (يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ)^۲ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيْبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)^۳ و آنچه که از ظاهر آنان از قبیل خیرات صادر می شود نیست مگر به واسطه ی معاشرت مومنین و اهل یقین و همسایگی و همنشینی آنان در غیب و شهود منزل های نیکان. بنابراین هر آنچه از خیرات در آنان بیابی از تاثیر شیعیان ائمه ی اطهار علیهم السلام است به جهت این که آن خیر در محبین و شیعیان ایشان اصل است (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ)^۴ و در مخالفین عرضی است، و آنچه که از قبیل رجس و شر و معصیت در اهل ولا به بیبی از جهت مخالفین که خارج از ولایت و به عکس خیراند حرف به حرف سرایت کرده، و از این قاعده معانی بعضی اخبار وارده را ملتفت می شوی، که طاعت های

۱- توبه / ۴۵،

۲- آل عمران / ۱۶۷،

۳- توبه / ۱۱۰،

۴- سوره ابراهیم آیه ۲۴،

دشمنان اهل بیت عصمت علیهم السلام به اولیای ایشان ردّ می شود، و معاصی اولیای ایشان به دشمنان بر می گردد، به جهت این که هر چیزی به اصل و حقیقت خود رجوع می کند، و اعراض در محل خود باقی می ماند، مادامی که در معروضیت خود باقی است، و همین که معروضیت بر طرف شود اعراض نیز زایل می گردد، بنابراین هر گاه نسبت آن اعراض به جسد ظاهری باشد محل آن عالم ظاهر و دنیا خواهد بود، پس همین که از دنیا منتقل شد آن نسبت و عرض منقطع می شود، بعد از انقطاع ناچار است از محلی که به آن قائم گردد، پس به سوی اصل خود بازگشت می نماید، و اگر آن اعراض از نفس وی ناشی بوده و به نفس نسبت داشته مانند اخلاق رذیله ای که در بعضی از شیعیان وجود دارد، پس عالم آن برزخست و مادامی که آن نسبت بر حسب عروض و تاثیر آن در حال کثرت و قلت ضعف و شدّت باقی است نفس شخص، به واسطه ی آن معذب خواهد بود و همین که مقدار تاثیر و مدت آن منقطع شد خواه در اوایل برزخ یا اواسط یا اواخر آن بر حسب مراتب تاثیر آن نسبت زایل شده، عذاب مرتفع می گردد.

و همچنین است عمل طاعت ها در نزد دشمنان حرف به حرف، و به همین سبب است که عذاب دوستان ایشان دوام ندارد، بلکه منقطع می شود یا پیش از مرگ در همین عالم، یا در حین ممات، یا بعد از آن پیش از دفن شدن، پس در عالم برزخ و عالم آخرت پاک و پاکیزه به پیشگاه حضرت احدیت می رسد. یا این که در اول یا وسط یا آخر برزخ از وی منقطع می گردد، آن وقت روز قیامت با کمال فرح و انبساط و نظافت و اطمینان محشور می شود (لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْاَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا

يَوْمَكُمْ الَّذِي تُوْعَدُونَ^۱ در آن حال نگهبانان بهشت به آن ها می گویند (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ)^۲ بنابراین خلود و دائمی بودن ایشان در بهشتی که منشأ خیرات و اعمال صالحه است و اصل آن توحید و اقرار به رسالت و ولایت می باشد دلیل است بر اینکه عمل های صالح ایشان ذاتی است که در هر مقام از حقیقتشان ناشی گشته، و به همین سبب ثمرات و خیرات آن بقای ذات ایشان باقی می ماند، به قسمی که برای آن ابداً زوال و فنائی نخواهد بود. و همچنین خلود و دائمی بودن منافقین و اخوان ایشان دلیل است بر این که شرور و اعمال زشت و اخلاق پست و عقاید فاسده در ایشان اصلی و ذاتی است از ذات ایشان ظهور کرده، نه از مخالطت و همنشینی، و به همین واسطه عذاب ایشان در آتش جهنم به بقای ذوات ایشان دائم و باقی است، انقطاعی برای آن نخواهد بود (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا)^۳.

بنابراین ظاهر گشت که حق تعالی، اولیای خود را وعده داده که به واسطه ی ولایت ایشان (علیهم السلام) نجاست و ارجاس را دور نماید و از کلیه ی کثافات پاکشان فرماید خواه در این عالم، یا در عالم برزخ، یا روز قیامت. و به ایشان وعده ی حق داده و به خلاف وعده ی خود عمل نخواهد کرد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ)^۴ و شاهد بر همه ی مذکورات، اخباری است که دوست داشتم برخی از آن ها را ذکر کنم از بس که برای

انبیاء / ۱۰۳

زمر / ۷۳

۳- نساء / ۵۶

۴- آل عمران / ۹

اهلش در آن نوید و بشارت است منجمله خبری است که شیخ علیه الرحمه^۱ در (امالی) خود مسندا از حسین بن مصعب روایت می کند:

(می گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس برای خدا ما را دوست بدارد و دوستان ما را نیز دوست بدارد نه به واسطه ی غرض دنیائی که از او به وی رسد، و دشمنان ما را دشمن بدارد، نه به سبب حقد و عدواتی که میان ایشان است پس با این وصف روز قیامت بیاید در حالتی که به اندازه ی ریگ بیابان و کف دریا بار گناه آورد حق تعالی او را می آمرزد.

و نیز در همان کتاب به سند خود از احمد بن علی بن مهدی، از پدر خود از حضرت امام رضا علیه السلام از پدر و جد و آباء طاهرین خود (علیهم السلام)، روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: (دوستی ما اهل بیت گناه را زایل و حسنات را مضاعف می کند، و حق تعالی از دوستان ما اهل بیت متحمل می شود آنچه را که از مظلالم بندگان بر عهده ی ایشان است، و مگر آنچه از ایشان به مؤمنین ضرر و ستم وارد آید، پس به سیئات می فرماید حسنات شو).

و از آن جمله خبری است که در امالی صدوق علیه الرحمه، به اسناد خود به حسن بن راشد از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از پدران طاهرین، از حضرت امیر مومنان علیهم السلام روایت شده، می فرماید: که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) بر منبر خود مرا فرمود:

یا علی حق تعالی دوستی فقرا و مستضعفین را برای تو بخشیده، پس به برادری ایشان راضی گشتی، و ایشان نیز به امامت تو راضی شدند،

۱- شیخ صدوق علیه الرحمه.

خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و تو را تصدیق نماید، و وای به حال کسی که تو را دشمن بدارد و تکذیب کند.

یا علی برای این امت تو عالمی، هر که تو را دوست داشته رستگار گشته، و آن که تو را دشمن داشته هلاک شده.

یا علی من شهر علم هستم و تو در آن شهری و به شهر داخل نمی توان شد مگر از در آن.

یا علی دوستان تو هر توبه کننده و حفظ کننده و هر صاحب جامه کهنه است، هر گاه خدا را قسم دهد هر آینه قسم وی را قبول و تصدیق می نماید.

یا علی برادران تو پاک و پاکیزه و مجتهدی است که برای تو دوست می دارد و برای تو دشمن می دارد، نزد خلائق حقیر و عند الله دارای منزلت بزرگی است.

یا علی محبان تو در بهشت برین همسایگان حضرت احدیت می باشند، متأسف نمی شوند بر آنچه از مال دنیا جا نهاده اند.

یا علی من دوست آن کسم که تو دوستش باشی، و دشمن آنم که تو دشمن آن باشی .

یا علی هر کس تو را دوست دارد مرا دوست داشته و آنکه تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته.

یا علی برادران تو صاحبان لب های پژمرده هستند، و رهبانیت در رخسار ایشان نمایان است.

یا علی برادران تو در سه مقام فرحناک می شوند یکی وقت خارج شدن روح ایشان که من و تو شاهد و حاضر خواهیم بود، و هنگام سؤال در

قبرهای خود، و ساعت عرض اکبر نزد صراط که خلق از ایمانشان سؤال می شوند و جواب نمی گویند.

یا علی جنگ تو جنگ من است، و سلم تو سلم من است، و جنگ من جنگ خدا است. هر کس با تو آشتی کند با من آشتی نموده، و هر کس با من آشتی کند با خدای عز و جل آشتی کرده.

یا علی برادران خود را بشارت ده که حق تعالی از ایشان راضی گشته، زمانی که تو را بر قائد بودن ایشان راضی نموده، و ایشان نیز به ولایت تو راضی شده اند.

یا علی تو امیرالمومنین و قائد الغرّالمُحَجَّلین می باشی. یا علی شیعیان تو برگزیدگانند، و هر گاه تو نبودی و شیعیان تو نبودند برای حق تعالی دینی بر پا نمی شد، و اگر در روی زمین از شماها کسی نمی بود آسمان قطره های خود را نازل نمی نمود. یا علی از برای تو در بهشت گنجی است که تو صاحب آن هستی، و شیعیان تو در آنجا حزب الله شناخته می شوند.

یا علی تو و شیعیان تو بر عدل و داد قائم می باشید، و برگزیدگان خدائید از میان خلق. یا علی من اول کسی هستم که خاک را از سر خود کنار می کنم و تو مصاحب منی، پس از آن سایر مردم، یا علی توو شیعیان تو بر سر حوض کوثر سیراب می کنید کسی را که دوست بدارید و منع می کنید آن که را مکروهش بدارید. و شما در سایه ی عرش از روز فزع اکبر در امن می باشید مردم هراسان اند ولی شما هراسان نمی گردید، مردم هولناکند و شما محزون نمی شوید در حق شما این آیه نازل گشته (لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ)^۱

یا علی به درستی که ملائکه و خزّان بهشت شما را مشتاق می شوند، و حاملین عرش و ملائکه ی مقربین هر آینه مخصوص شما را دعا می کنند و از خدا برای دوستان شما مسئلت می کنند و فرحناک می شوند، برای کسی که از شما نزد ایشان برود، چنان که اهل بیت شخصی به آمدن غایب بعد از طول غیبت خشنود گردند، یا علی شیعیان تو کسانی هستند که در خفا از خدا می ترسند، و آشکارا مردم را نصیحت می نمایند. یا علی شیعیان تو اشخاصی می باشند که در درجات اخرویه به همدیگر رغبت می کنند، به جهت این که خدای عزوجل را ملاقات می نمایند، در حالتی که هیچ گناهی بر ایشان نباشد. یا علی عمل های شیعیان تو در هر جمعه ئی بر من عرض می شود پس به دیدن اعمال نیک ایشان شاد می گردم، و به گناهان ایشان طلب آمرزش می کنم.

یا علی خداوند تو و شیعیان تو را پیش از خلقت ایشان، به هر خیری در تورات ذکر فرموده، و همچنین در انجیل، پس اهل انجیل و اهل کتاب را از معنای (الیا) سؤال نما که تو را خبر می دهند با این که تو بر تورات و انجیل عالمی، هر آینه (الیا) را بزرگ می شمارند، در حالتی که شیعیان تو را نمی شناسند، و تنها معرفت ایشان به این است که در کتاب های خود آنان را می یابند.

یا علی به درستی که ذکر خیر اصحاب تو در آسمان بزرگ تر و عظیم تر است از ذکر اهل زمین، پس به آن امتیاز شاد شوند و اجتهاد خود را زیاد کنند ارواح شیعیان تو در حالت خواب و هنگام مرگ به آسمان ها صعود می نمایند پس فرشتگان از اشتیاق و به واسطه ی

مشاهده مقامشان نزد خدا به ایشان نظاره می کنند چنان که مردم به ماه شب اول نظر نمایند. یا علی اصحاب خود را بگو منزه شوند از عمل هائی که دشمنشان مرتکب آن می گردد ، پس روزی و شبی نمی شود مگر این که رحمتی از جانب حق ، شامل حال ایشان می گردد ، پس البته از پلیدی ها و بدی ها اجتناب نمایند.

یا علی سخت ترین غضب الهی بر کسی است که ایشان را دشمن بدارد، و از تو و از ایشان تبری کند، و ایشان را با دیگری جایگزین نماید، و به دشمن تو میل کند، و از تو و شیعیان تو کناره گیری کند، و ضلالت اختیار نماید و با تو و شیعیان تو بنای جنگ گذارد، و دشمن بدارد دوست تو را که تو را یاری کرده، و تو را اختیار نموده و دل و مال خود را در راه تو بخشیده است.

یا علی به کسانی از ایشان که ندیده ام و او نیز مرا ندیده است سلام برسان و ایشان را بفهمان که من برادر آن ها هستم که مشتاق ایشان می باشم، پس البته علم مرا برسانند به کسانی که قرن ها بعد از من می آیند و به حبیل الله متمسک شوند، و در عمل اجتهاد کنند، که ما ایشان را از هدایت به سوی گمراهی خارج نخواهیم کرد، و خبر ده ایشان را که خدای عزو جل از ایشان راضی است، و این که به وجود شما با ملائکه خود مباحثات می نماید، و در هر روز جمعه به رحمت خود به سوی ایشان نظر می کند، و فرشتگان را امر می فرماید که برای ایشان طلب آمرزش نمایند.

یا علی اعراض مکن از یاری قومی که می شنوند من تو را دوست می دارم و به همین سبب تو را دوست و به خدا تقرب جستند و چکیده ی محبت دل های خود را برای تو بخشیدند، و تو را بر پدران و برادران و پسران برگزیدند، و طریق تو را سالک گشتند، و در باره ی ما به سختی ها متحمل شدند و قبول نکردند مگر نصرت ما را، و تقدیم روح های خود را با تحمل اذیت و شنیدن اقوال زشت، و آنچه از درد آن می کشند.

پس بر ایشان رحیم باش، و به ایشان قناعت کن و به درستی که خداوند به علم خود ایشان را از میان خلق برای ما اختیار فرموده، و ایشان را از طینت ما بیافریده و سرّ ما را نزد ایشان امانت نهاده، و معرفت حق ما را بر دل های ایشان الزام نموده، و سینه های ایشان را منشرح ساخته. و ایشان را متمسکان حبل ما قرار داده، مخالف ما را بر ما تقدم نمی دارند، با این که دنیا از ایشان زایل می شود حق تعالی ایشان را تأیید نموده و به راه هدایت سالک فرموده.

پس به آن اعتصام کردند در حالتی که مردم در حیرت و ضلالتند، و در تبعیت شهوات نفس متحیر از مشاهده ی حجت الهی و آنچه که از جانب حق تعالی آمده کور می باشند و در غضب خدا صبح و شام می باشند، در صورتی که شیعیان تو بر منهاج حق و استقامتند، با مخالفین خود مأنوس نمی گردند، نه دنیا از ایشان و نه ایشان از دنیا هستند، بلکه ایشان (مصابیح دجی)^۱ می باشند تمام شد خبر شریف^۲.

و از آن جمله خبری است که در کتاب (تحفه الاخوان) از کتاب (بشاره المصطفی لشیعۀ علی المرتضی) به حذف اسناد نقل کرده، که روزی حضرت رسول صلی الله علیه واله شاد و خرم به منزل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داخل گشت. پس بر وی سلام داده آن حضرت هم جواب سلام رد نموده عرض کرد:

یا رسول الله تاکنون مانند امروز شما را مسرور ندیده بودم. حضرت فرمود: ای حبیب من و نور چشم من آمده ام تو را بشارت دهم، بدان که در همین ساعت جبرئیل امین بر من نازل شده گفت: که حق تعالی تو را سلام می رساند و می فرماید: علی (علیه السلام) را بشارت ده که شیعیان او چه مطیع و چه عاصی از اهل بهشتند، پس حضرت امیر (علیه السلام) به شنیدن فرمایش آن حضرت به سجده افتاده و همین که سر مبارک از سجده برداشت دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرده عرض نمود: بر من گواه باشید که نیمه ی حسنات خود را برای شیعه ی خود بخشیدم.

پس حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض کرد: خدایا بر من شاهد باش که نصف حسنات خود را برای شیعه ی علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بخشیدم.

حضرت امام حسن علیه السلام نیز عرض کرد الهی بر من شاهد باش که نصف حسنات خود را به شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام بخشیدم.

حضرت امام حسین (علیه السلام) نیز عرض کرد: الهی بر من شاهد باش که نصف حسنات خود را به شیعیان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بخشیدم.

سپس حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: شما از من کریمتر نیستید خدایا تو بر من گواه باش که نیمه ی حسنات خود را به شیعیان علی ابن ابی طالب (علیهما السلام) بخشیدم. پس از آن جبرئیل (علیه السلام) نازل گشته عرض نمود: یا محمد (صلی الله علیه وآله) به درستی که حق تعالی می فرماید: شما از من کریمتر نخواهید بود، من همه ی گناهان شیعیان و محبان علی بن ابی طالب (ع) را بخشیدم اگر چه به اندازه ی کف دریا و ریگ بیابان و برگ درختان باشد تمام شد.

حاصل آن که چون طینت شیعیان و محبان به جهت این که از فاضل طینت ائمه ی خودشان سلام الله علیهم بوده، پاکیزه و در رتبه ی تابعیت و رعیت از هر رجس و نجاستی پاک بود. در آن هیچ عیبی وجود نداشت مگر این که تماماً یا بعضاً کم یا بیش کثیف یا لطیف آن در مراتب نزول و ظهور بر ایشان لاحق شده، و حق تعالی ایشان را بر حسب قبول و اختیار خود پاک خلق فرموده و نیز به لطف و کرم و رحمت خود ایشان را پاک و پاکیزه عود خواهد داد، و نجاستی که به ایشان در هر رتبه از مراتب نزول و صعود لاحق شده دور خواهد فرمود. (کَمَا بَدَأُكُمْ تَعْوَدُونَ)^۱ و این یکی از معناهای فرمایش اوست که (حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بُغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ) فافهم.^۲

مقام هشتم

در بیان کلمه ی (وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً) طهارت نقیض نجاست است. و در ازاله ی خبث و حدث و چرک استعمال می شود و به معنای اصلاح نیز

آمده چنانکه حق تعالی می فرماید (ثِيَابَكَ فَطَهَّرْ)^۱ یعنی عمل خود را اصلاح کن و عمل ستر می نماید زشتی های مکلف را، چنان که می فرماید: (وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ)^۲ یا کشف می کنند عورت او را چنانکه شاعر عرب می گوید

(ثَوْبُ الرِّيَاءِ يَشْفِلُ عَمَّا تَحْتَهُ) (فَإِذَا التَّحَفَتَ بِهِ فَأَنَّكَ عَارٍ)
یا به معنی کوتاه کردن است، یعنی جامه های خود را کوتاه کن یا به معنی این که جامه های خود را با تکبر می پوش. بنابراین احتمال می رود که مقصود از جامه قلب باشد، زیرا تکبر از صفات قلب است، چنانکه حق تعالی می فرماید: (كَذَٰلِكَ يَظْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)^۳ و نیز می فرماید: (إِنَّ فِي صُدُورِهِمُ الْاَكْبَرِ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ)^۴ و بودن جامه به معنی قلب میان عرب مشهور است.

حتی شاعر ایشان می گوید.

وَشَكَتْ بِالرُّمَحِ الْاَجَمِ ثِيَابَهُ وَسَلَى ثِيَابِي عَنْ ثِيَابِكَ تَنْسَلَى

که در اینجا مقصود شاعر از جامه قلب است بنابراین معنی آیه ی شریفه چنین می شود که (متکبر مباش). و ممکن است مقصود از آن (غدر)^۵ باشد یعنی غدر کننده مباش زیرا گاهی بَغْدَار (جامه ی نجس) می گفتند. و بنابراین نیز احتمال می رود مقصود از آن قلب باشد. برای این که

مدثر / ۴،

اعراف / ۲۶،

غافر / ۳۵،

غافر / ۵۶،

غَدْر - به معنای خیانت کردن و حيله کردن

حیله و مکر از صفات آن است و اراده ی ظاهر یعنی پاک کردن جامه از انواع نجاست، هیچ ضرری در آن نیست و شبهه ای عارض نمی شود. چنان که گفته شده ممکن است مقصود از فرموده ی حق تعالی (فیه رجالٌ یحبّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَهَّرِینَ)^۱ طهارت از گناه باشد و اعتقاد اغلب بر این است که مقصود پاکی از نجاست است.

چنان که از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام، وارد گشته که آیه ی شریفه در حق اهل (قبا) نازل شده که آنان اثر (غایط) را می شستند، و خداوند به واسطه ی آن عمل برآنها این آیه را فرستاد و منافاتی میان این دو معنی نیست. و آیه ی شریفه ی (أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ)^۲ یعنی از راه مسخره و استهزاء می گفتند آل لوط منزّه می دارند دیانت و عرض خود را از دبرهای مردان و زنان، و آیه ی شریفه ی (وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى یَطْهَرْنَ)^۳ به تخفیف یطهرن یعنی پاک شوند و به تشدید آن یعنی غسل کنند. و آیه ی شریفه ی (أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ)^۴ یعنی پاک از خون و حدث اکبر و اصغر و چرک و کثافت و گند و زشت خوئی و از نظر کردن و لمس نمودن مردان اجنبی و غیرها، از چیزهایی که طباع سلیمه و همت های بلند آن را مکروه می دارد و آیه ی شریفه ی (یَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً)^۵ یعنی پاک است از این که غیر از ملائکه مطهرین آن را مس کنند، یا این که از تغییر و تحریف و تبدیل و باطل طاهر است، یا این که از ادراک غیر مؤمن، یا از تحریف اهل باطل یعنی اگر در آیه ای از قرآن احتمال باطل کنند. آیه ی دیگر احتمال آن را باطل می سازد و آن

توبه / ۱۰۸،

نمل / ۵۶،

بقره / ۲۲۳،

آل عمران / ۱۵،

بینه / ۲،

وقت بر تغییر قادر نخواهند بود. و آیه ی شریفه ی **وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا**^۱ یعنی از آسمان، پاکیزه آبی نازل نمودیم که خبث و چرک را زایل می کند، وحدث اکبر و اصغر را بر می دارد. و آیه ی شریفه ی **(وَسَقِيهِمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا)**^۲ مقصود خمریست که در دار دنیا رجس و از عمل شیطان است چنان که در آیه ی شریفه، نظایر آن نجس است زیرا که از ذکر خدا و آوردن نماز منع می کند، و میان شما هنگام اجتماع دشمنی و بغض واقع می سازد، اما در آخرت طاهر است آشامنده ی آن نه مست می شود و نه در اذیت می افتد بلکه چنان سرشار می گردد و به خود می آید که به وصف نمی گنجد، و به سبب آشامیدن آن درک می کند چیزهائی را که قبلا درک نمی نموده و از اجتماع اخوان و ازواج اولاد در نفس خود فوق العاده انس و ائتلاف رخ می دهد. و به واسطه ی آشامیدن آن متصل می شود به مراتب علوم و معارف و لذت بردن به مناجات حق و غوطه ور شدن در رضای الهی که در نزد آن لذت های بهشتی حقیر می گردد، و از برای او بیداری و صحت و نشاط و انبساطی حاصل می شود که نزدیک می شود به عالم وجود مطلق اتصال یابد، و از آنیت و جزئیت خود بیرون آید. به عکس شراب دنیا، که شخص را به سوی نجاست های کثیف می کشاند. و بدان که کلمه ی **(وَيَطْهَرُكُمْ)** بعد از فقره ی **(لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ)** برای تاکید است هر گاه مقصود از کلمه ی (رجس) مطلق نقص باشد از قبیل: خطا، لغزش، سهو و نسیان، در کون و شرع در قلب و قول و عمل، و از قبیل نجاست نفس و قلب مثل: شک و ریب، تمایل و تردد میان حق و باطل که از فرض نمودن باطل، ناشی است، و از قبیل نفاق مانند: اظهار کردن اسلام و ایمان، و مخفی داشتن کفر، و این خصلت از کفر و

شرک شدیدتر و نجس تر است. و به همین سبب حق تعالی در آیات شریفه (إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ جَمِيعًا. وَلِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ)^۱ منافقین را بر کفار و مشرکین مقدم داشته است. و از قبیل توقف و بیکاری دل در بعضی ساعت های شب و روز، و این ناشیست از غفلت ذکر الهی یا به واسطه ی غرض دنیائی یا آخرتی یا اشتغال به چیزی که به وی فایده ای ندارد و غیر این ها از اشیائی که برای خدا نباشد و این وقف و غفلت هر گاه عرضی است که از مخالطت اهل باطل به عمل آمده پس مقتضای فضل الهی آن است که نور ایمان به قلب وی داخل نماید و اگر ذاتی باشد مقتضای عدل وی این است که، هر گاه مشیتش قرار گیرد از مراتب کفر داخل قلب او کند، و از قبیل نقش و خوی دل ها به کفر و غلبه ی معصیت بر آن (بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)^۲. بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ^۳. و از قبیل وارون شدن آن ها (نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ)^۴ أَفَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۵ و غیر از آن از نجاست قلوب. واما نجاست نفس، پس نادانی و غفلت سهو و حدیث نفس. و سوسه در شرور، یعنی امرهای بی اصل و موهوم و باطلی که از برای آن استقرار نیست مانند فرض حدوث ذات قدیم، قدیم بودن حادث، فسق پیغمبران، انکار ضروریات و غیر آن، منشأش غفلت از ذکر الهی و عدم اشتغال به طاعات و تکاسل در عبادت و طلب راحت نفس و وسعت دادن خواهش های آن است و علاج و سوسه، التفات به ذکر الهی است و مراد از

۱- احزاب / ۷۳

۲- سوره مطففین آیه ۱۴.

۳- سوره نساء آیه ۱۵۵.

۴- سوره سجده آیه ۱۲.

۵- ملک / ۲۲.

نجوی هم در آیه ی شریفه، همین است (إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ)^۱.

و اما دَنسی که عارض جسم می شود مباشرت شهوات و استخفاف آن و طلب راحت های جسمانی است که محل اعمال است بر حسب اختلاف احوال آن، و از این قبیل است آنچه در عبادت و گفتار و رفتار شخص عارض می شود از اقسام غفلت ها و مباهات ادعاهای بی موقع و غیر آن.

و همچنین خطا و لغزشی که در اعتقاد پدید می آید مثلاً مخالف واقع اعتقاد کند، از وجود معدوم یا عدم موجود، یا اعتقاد نماید واقع شدن قول یا فعل یا عملی را که وقوع نیافته یا عکس آن، و یا بعد از اعتقاد مطابق با علم که خلاف آن را از راه حسد و منیت اعتقاد کرده، یا این که ابتداءً اعتقادش همین بوده، یا به واسطه ی عدم توفیق اوست در طلب یا تبعیت از خواش نفس، یا به جهت عدم اعتنا به سوی حق بوده است و در نسبت دادن در گفتن، مثل این که بدون انشاء الله بگویند کاری را خواهم کرد و نگویند: به کمک خدا، یا به خواست خدا انجام خواهم داد. پس این قسمت خطا در قول است و اگر کار را در دل خود به اراده ی الهی معلق ننماید به آن خطای قلبی گفته می شود. نیز خطای در قول است تکلم کردن برخلاف رضای الهی، اگر چه از راه غفلت و سهو و نسیان باشد.

و خطای در اعمال است، آوردن عملی که حق تعالی به واسطه ی اولیای خود امر نفرموده، پس اگر دانسته عمل کند خطا و گناه، گفته می شود، و اگر در مخالفت جاهل باشد دو صورت دارد یا جهلش به سبب

استقلال است در امر خود بدون تقلید و اجتهاد چنان که گفتیم، یا تقلید کرده کسی را که تقلیدش جایز نیست. یا این که از راه اجتهاد ظنی کند که آن ظن شرعاً معتبر نباشد.

و اما اگر به واسطه ی ظنی باشد که شرعاً معتبر است به آن خطا اطلاق نمی شود. و خطا و لغزش احوال هم خیلی زیاد است، از آن جمله عدم استقامت و ثبات است در اوامر و نواهی شرع، و عدم بیم و هراس است در موقع ترس، و عدم رجاء و حسن ظنّ است در مقام رغبت، و عدم اعتدال و قصد است در آن، و از این قبیل است نیز التفات به آن چه که به نظر کردن آن مامور نیست (وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ)^۱ و از آن جمله زیادتی کلام و طعام و انظار و افکار و امثال آن از فضولات اشیاء، و از آن قبیل است تقصیر کردن در تبلیغ هر آنچه نظام ایجاد و انتظام موجود بر آن جاری شده، و مثل آن است آنچه که مقصود الهی نباشد اگر چه بالعرض، خواه قاصد و عالم باشد یا نه. و تمام آنچه از دنس و خطا و لغزش اراده می شود از مذکورات یا غیر مذکورات که زیادتر از آن است که نگاشته شود یا به خاطر کسی خطور کند، زیرا که حسنات هر سافلی نزد عالی سیئات است. و ائمه هدی علیهم السلام بالاتر از هر اعلائی هستند. پس حسنات هر مرتبه از مراتب پیغمبران و سایر خلق از توحید و غیر توحید نزد ایشان نیست مگر مانند توحید مورچگان حقیر، نسبت به توحید نوع بشر که از برای خالق و خدای عالم دو شاخ اعتقاد می کنند. در صورتی که این اعتقاد نزد انسان گناه و خطائی است بزرگ. بنابراین حسنات همه ی مراتب چه مانده به سیئات نزد ایشان دنس و گناه و نقصان است و حق تعالی تمام آن را از ساحت مقدس ایشان دور فرموده

(وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً). بالاخره معلوم شد که فقره ی (یطهرکم) برای جمله ی (لیذهب عنکم الرجس) تاکید و تشدید است و فائده ی تاکید را عنقریب انشاء الله ذکر می نماییم.

و اگر هر آینه مراد از کلمه ی (رجس) در آیه ی شریفه بعض معناه‌های مذکوره باشد مانند کفر و شرک چنان که برخی به واسطه ی قصور یا تقصیر خود از تصفح^۱ موارد یا تتبع معانی آن در مقاماتی که شامل ما ذکر است چنین فهمیده اند آن وقت جمله (یطهرکم) به معنی تاسیس می شود، یعنی افاده می کند پاکیزه گی و طهارتی را که تحت کلمه ی (رجس) نبوده از هر قبیل نقص و فقدانی که در عالم امکان، وجدان و کمال آن ممکن است به درجه ای که احدی نتواند بگوید اگر غیر از این بودی بهتر و کاملتر می شدی. و هر گاه چنین نباشد بر کمال موجد کامل، دلیل نمی شود زیرا تنها به واسطه ی صنع به وجود صانع استدلال می توان کرد، آن هم به اندازه ای که به صنع خود ظاهر گشته بنابراین به وجود صنع ناقص، کمال صانع ظاهر نمی گردد، پس حق تعالی آنچه در امکان است خلق فرموده تا این که دلیل کمال وی باشند، ایشانند صاحبان این مقام بلند چون که از میان سایر خلق مخصوصان و دوستان حضرت حق می باشند، و به این معنی اشاره است آن چه در زیارت حضرت سید الشهداء (ع) می خوانی (أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهَّرْتَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ)^۲ یعنی امام علیه السلام طاهر است به حقیقت طهریت، و در آن غیر از پاکی وجود ندارد، و هر آن چه در وی از طهارت یافت می شود یا خود آن وجود

۱- چیزی را به دقت ملاحظه کردن و کتابی را صفحه به صفحه مطالعه کردن را گویند.

۲- زیارتیکه در اول رجب و شب و روز نیمه رجب و نیمه شعبان خوانده می شود به این زیارت، زیارت مخصوصه می گویند. مفاتیح الجنان ص ۸۶۰ - سطر ۴

مقدس است، یا این که از او متولد گشته و برای او می باشد این نیست مگر به واسطه ی قبول و اختیار وی. و در زمین که زمین قابلیت و در آسمان که آسمان وجود باشد، هیچ چیزی به وجود نمی آید مگر به سبب هفت چیز (مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب) پس به تطهیر الهی و قبول و اختیار خود دائماً در هر آنی پاک و مطهر است و همین است سرّ آوردن فعل به صیغه ی مستقبل که افاده ی تجدد و اتصال کند، در امداد و این نیز اتصال و تجدد و دوام استعداد را مستلزم است، و کلمه ی (تطهیراً) مفعول مطلق است از برای کلمه ی (یطهرکم) و تاکید است برای آن، نه این که برای یک نوع مخصوصی است سوای از سایر انواع یا برای یک دفعه است که افاده ی وقت معینی کند غیر از سایر اوقات، بلکه برای مفاد و معنای (یطهرکم) تاکید مطلق است که تمام انواع و اوقات را در هر مرتبه از مراتب ذاتیه و مقامات اصلیه ی، ایشان علیهم السلام را شامل می باشد از جمیع حقیقت و قُواد و عقل و روح و نفس و طبیعت و ماده و مثال و شبح و جسم و جسد. و مقامات فعلیه و ظهوریه و مراتب تبعیت و اثریت ایشان که پیغمبرانند از حقایق تا اجساد ایشان .

و همچنین در رعیت که انسان باشد و انواعی که تحت رتبه ی آن است از مَلْکُ و مؤمنین جن و حیوان پاک و نبات و زمین پاکیزه، برای این که اگر در مقامات خود و منتسبین خود در مراتب ظهورات و آثار ایشان پاک نباشند آن وقت تطهیر الهی مطلق نمی شد بلکه به چیز معین و مرتبه ی معینی مخصوص می گشت. بنابراین برای تطهیر مطلق مظهری نمی باشد به جهت این که از برای آن مقام بلند یعنی مظهر مطلق بودن برای تطهیر مطلق غیر از آن ذوات مقدسه احدی صالح نیست در صورتی که فعل حق تعالی در کتاب تدوینی بر طبق کتاب تکوینی است به

واسطه ی این که ایشان در عبودیت به درجه ای هستند که هیچ جهت و حرفی از جهات و حروف آن شاذّ و خارج نیست. و از همین جهت است که برای مطلق ربوبیت مظهر شده اند چنان که حق می فرماید: (ماوَسَعَنی اَرْضی وَاَسْمَائِیْ بَلْ وَسَعَنی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ)^۱ پس کلمه (تطهیراً) که از برای (یطهرکم) تاکید است، به دو مقام اشاره است.

مقام اول

اول تطهیر مطلق که متحقق و ظاهر نمی شود مگر به قابلیت تامه ی کامله که به غایت بلند می باشد دون سایر خلق از انبیا. و غیر انبیا زیرا خداوند عالم ایشان را به شریف ترین مقامات مقربین و رفیع ترین درجات مرسلین رسانیده، به درجه ای که هیچ کس به ایشان نمی رسد، و بر ایشان فایق نمی گردد و از ایشان سابق نمی شود، و به ادراک مقام منیع ایشان طمع نمی نماید.

و ماسوای ایشان کائناً من کان نسبت به درجه ی کمال ایشان به واسطه ی ضعف قابلیت خود در صفا و بها، و قصور اهلیت ساقط است، و به همین لحاظ برای تطهیر مطلق و کمال حق اهل و لایق نخواهد بود بلکه آن را تحمل هم نمی کند، چنان که در خصوص پیغمبر و صاحبان رسالت شنیدی تا چه مانده به دیگران .

پس (تطهیراً) تنها به یک حالت مقید و مخصوص یک وجه است. بلی طهارت پیغمبران علیهم السلام بر حسب رتبه ی ایشان مطلق است اگر چه نسبت به درجات یکدیگر از مرسل و اولوالعزم تفاوت دارد. و آن مطلق طهارتی که در ایشان است نزد چهارده معصوم نیست مگر مانند قطره ئی در دریا یا ذره ئی در صحرا بلکه نسبت بزرگتر و بزرگتر از آن است.

مقام دوم

هر طهارتی نزد هر کس در هر مرتبه ئی بیایی برای ایشان و از ایشان و به واسطه ی ایشان و به سوی ایشان و از جهت ایشان است. چنان که امام علیه السلام^۱ در زیارت جامعه ی مبارکه می فرماید: (إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ)، اما بودن طهارت، برای ایشان، به آن سبب است که خود این کمال و هر کمالی از فاضل و شعاع ایشان است، فاضل و شعاع هم ملک صاحب خود و منیر خود است و برای او مخصوص است و به همین لحاظ نیز از ایشان بوده که شعاع ایشان است و شعاع هم ابتدائش از اشراق منیر است و در انتها به سوی آن عود می کند، و به واسطه ی آن قائم می شود پس ظاهر گشت که به واسطه ی ایشان و به سوی ایشان است.

۱- حضرت امام علی النقی علیه السلام

و اما از ایشان بودن آن به این جهت است که محال مشیت و زبان اراده ی الهی می باشند پس صادر شدن هر چیزی از ذات و صفت از طرف فعل خداوند به واسطه ی ایشان است. یا این که از ایشان است به فعل خدائی زیرا دل های ایشان ظرف های مشیت الهی می باشد چنان که در زیارت جامعه ی صغیره است (إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ الصَّادِرُ عَمَّا فَضَّلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ)

بنابراین عصمت و طهارت و کمال، با همه ی جهات و کافه ی شئونات و شعب آن، در مرتبه ی اولی و علیا تنها مرتبه ی چهارده معصوم و مخصوص به ایشان و در ایشان موجود می باشد، حق تعالی از برای احدی در آن نصیبی قرار نفرموده، به جهت این که در رتبه ی ایشان دیگران را شریک ننموده، بعد از آن از فاضل انوار ایشان (علیهم السلام) ارواح پیغمبران را خلق کرده، پس حق تعالی چهارده معصوم (علیهم السلام) را به سوی ایشان فرستاد، تا دلیل باشند و بشارت دهند و انداز کنند و به سوی حق و ولایت خود و کافه ی خیرات دعوت نمایند پس داعی الهی را اجابت کردند، و اطاعت نمودند چون که وی را برای اجابت و اطاعت اهل و قابل دیدند. و در تمام شرف و کمال و طهارت و عصمت بالغ یافتند، و دانستند که به سوی طهارت و انواع شرف و کمال راهی نیست، مگر به واسطه ی تبعیت آن داعی و اجابت دعوت و اطاعت قول و امر او چنان که حق تعالی می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ)^۱ پس عصمت و طهارت هر پیغمبری از پیغمبران به مقدار اجابت و بر حسب تبعیت او است.

و بعضی را بر دیگران تفضیل داد، پس برخی از ایشان برای نفس خود پیغمبر بودند، و نبوت برخی مخصوص اهل خود بود، و برخی هم برای اهل قریه یا شهر خود نبوت داشتند، و بعضی را صاحب شریعت از اولوالعزم و غیر هم قرار فرمود و هیچ کدام از این پیغمبران بر حسب تفاوت مراتب خود برای طهارت مطلقه و عصمت تامّه ی کامله، اهل نیستند مگر داعی ایشان که قطب ایشان است و همه ی ایشان دور دایره او می باشند که اطراف وی طواف می کنند و به سوی او متوجهند، و آن قطب در میان ایشان وجه الله است که به واسطه ی او و به سوی او تمام اولیا متوجه می شوند، پس آن چه در دایره موجود است یعنی تمام ما فی الدایره با همه اجزای آن از ذوات و صفات به واسطه ی او و از جانب او است و قطب هم در این دایره یکی است و آن نیز چهارده معصوم علیهم السلام است و ارواح و نور و طینت ایشان یکی بوده و جمیع پیغمبران (علیهم السلام) دایره ی آن یک نور و مظهر شئونات و فیوضات وی می باشند که بر او حمل شده، و از علت خود او به او نازل گشته که به سوی اهل عالم خود و رعیت خود ادا سازد. زیرا که حضرت احدیت وی را در سایر عوالم در خصوص ادا و تبلیغ قائم مقام خود قرار داده چون که (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)^۱.

بعد از آن که همین قطب با دایره ی خود به مرتبه ی انسان نازل گشت به عالی تر و شریف تر و لطیف ترین لباس این مرتبه، و همچنین افراد دایره ی او هر جزئی نسبت به مقام خود نازل گردید، قطب ها متعدد گشتند، پس هر یک از پیغمبران قطب دایره ی رعیت خود شد، و مرجع و ملاذ همه ی این قطب ها همان است که در مرتبه ی سابقه قطب بوده که

آن قطب الاقطاب و داعی ایشان است به سوی حق و صراط مستقیم. و آمر ایشان است که امت های خود را به سوی ولایت وی دعوت نمایند.

پس هر کدام از آن امت ها، ولایت آن داعی اکبر و قطب اعظم را قبول کرد، بر حسب قبول خود پاک و پاکیزه شد و نجابت یافت، و هر کس اعراض نمود به واسطه ی اعراض و مخالفتش از امر خدای خود، خبیث و خایب و هلاک گشت.

و حق تعالی امت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله را بر سایر امت ها تفضیل داده به اندازه ای که خود آن ذات مقدس و نور پاک را بر سایر پیغمبران فضیلت بخشید.

همه ی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام در هر جائی از منزل های غیب و شهادت منزهند از هر آن چیزی که منافی عصمت و طهارت و موجب نقص و مُخَلّ حجیت است (لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ)¹.

و به همین سبب واجب می شود صلب هائی که ایشان به آن منتقل می گردند بالاتر و بلندتر از این باشد که بوی شرک و نفاق و کفر و شقاق به آن برسد، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا پدر خود که باید تماماً مؤمن و صالح باشند، پیغمبر باشند یا غیر پیغمبر.

و نیز ارحامی که نور معصوم در آن مستودع است از هر نالایق و هر آن چه به دامن طهارت وی سزاوار نیست پاک و پاکیزه است، و این معنی نزد شیعیان از ضروریات می باشد و مخصوص مذهب ایشان است، برخلاف اهل تسنن. مثل معصوم بودن پیغمبران از گناهان صغیره و کبیره، قبل از بعثت ایشان به نبوت یا بعد از بعثت، و مبرا

و منزّه بودن از سهو و نسیان و از خلط طینت پاک ایشان به طینت ناپاک دیگر، و از شوب تأثر و انفعال به لطح اهل ضلال.

و غذا و رزق ایشان ظاهراً و باطناً از ابتدای آن تا غذا شدن حلال و پاک و پاکیزه است، و دست های ظلم و شبهات به سوی آن نرسیده چنان که حق تعالی می فرماید: (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ)^۱ پس ابتدای پیغمبران در حقیقت و طینت پاک و پاکیزه بوده و به مراتب خزائن پاک و پاکیزه نازل شده اند، و در موطن ظهور اجساد و اشباح خود در اصلاّب عالی و بلند مستقر گشته اند و به امثال آن یا بهتر از آن انتقال نموده اند تا این که در ارحام پاکیزه قرار گرفته اند و برای ایشان در آن غذائی نیست مگر نور و علم و حکمت و معرفت و مشغول نمی شوند در آن مگر به ذکر حق تعالی و تمجید و تحمید او.

و پاک و پاکیزه و نظیف و ختنه شده متولد گشته اند (ذَاكَرِينَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ سَاجِدِينَ لَهُ شَاهِدِينَ بِتَوْحِيدِهِ وَ مَا أُنْزِلَهُ مِنْ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ) و با کمال پاکی با رزقهای پاکیزه معیشت و زندگانی نموده اند، و مقدس از دار دنیا رحلت فرموده اند، و در روز قیامت با تمام پاکیزه گی و سلامت و امنیت مراجعت خواهند کرد چنان که حق تعالی به این معنی اشاره می فرماید در حق جناب یحیی (علیه السلام) (وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا)^۲ و از حضرت عیسی علیه السلام حکایت می نماید (وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمَ وُلِدَتْ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا)^۳ همچنین است آیه ی شریفه ی (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ^۴ وَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ^۱ وَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ^۲ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ)^۳.

نور / ۲۶،

مریم / ۱۵،

۱- مریم / ۲۳

۲- صافات / ۷۹

الحاصل حضرت احدیت آن ذوات مقدسه علیهم السلام را، در همه ی مراتب و مقاماتشان حفظ فرموده و از چیزهائی که لایق مقام منیع ایشان نیست معصوم و پاک ساخته، هر کدام بر حسب قبول و انفعال خود در مرتبه ی حقیقت خود.

پس طهارت و کمال ایشان مطلقه است، تنها به یک مقام و یک مرتبت اختصاص ندارد. از همین جهت حق تعالی در کتاب مجید خود به ایشان سلام مطلق فرستاده بدون این که به مرتبه ی خاصی مقید نماید بلکه به طور عموم است چنان که می فرماید (یوم ولد) یعنی از اول مراتب غیب تا ساعت ظهور اودر عالم شهادت (و یوم یموت) از ساعت ولادت است تا انتقال او به عالم برزخ (و یوم یبعث حیاً) یعنی از ساعت انتقال تا وقت بازگشت او به عالم محشر، نه این که سلامت او تنها به حالت های سه گانه بدون قبل و بعد اختصاص دارد زیرا که او در همه ی حالات خود محفوظ و معصوم است و همچنین دیگر پیغمبران هر یک بر حسب حال خود (لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ)^۴.

و اما مؤمنین که درجه ی عصمت را بالغ نگشته اند، و مقام ایشان از درجه ی نبوت منحط است به جهت این که در مرتبه ی تابعیت به درجه ای نیستند که جهات کمال را در همه ی مراتب جامع باشند و هیچ شرفی و شرطی از شروط کمال را فاقد نباشند و این معنی نزد اصحاب بصیرت واضح است زیرا در مؤمن شرط نیست که صلب پدر مومن باشد تا چه رسد به اصلا ب اجداد و چنان که حق تعالی می فرماید: (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ

۳- صافات / ۱۰۹

۴- صافات / ۱۲۰

۵- صافات / ۱۸۱

۶- بقره / ۲۸۵

الْمَيِّتِ^۱ یعنی مومن را از کافر و منافق خارج می نماید چنان چه در تفسیر هم وارد شد.

و همچنین است رحم مادر که شرط نیست به واسطه ی ایمان پاک و پاکیزه باشد چنانچه در خصوص جناب سلمان علیه السلام معلوم است که پدر و مادر وی مؤمن نبودند، بلکه وی را اذیت می نمودند، و از انواع زدن و زندان کردن و از نزد خود راندن، کاری که مؤمن نمی کند بر وی اجرا می کردند، در صورتی که در حق او وارد شده که به مقام بلند او کسی نمی رسد.

و همچنین واجب نیست، پدر و مادر از گناه های صغیره و سهو و نسیان و خطا منزّه باشند. اگرچه در آن بر حسب تفاوت ایمان خود تفاوت دارند.

و همچنین غذای ایشان در شکم مادران خود مادامی که در رحم هستند نیست مگر خون حیض و مادرهای ایشان هر گاه از غذاهای شبیهه دار اجتناب نمایند و پدران برقرار شرع از آداب جماع در حالت حمل مادر ها مقاربت کنند یعنی جنب نباشند یا با طهارت باشند و خضاب نکرده باشند که تماماً در ولد اثر خواهد نمود.

و همچنین بعد از ولادت، شیر مادر در طبیعت و اخلاق اولاد اثر می کند، اگر پاکیزه است پاکیزه و اگر خبیث است اثر خبیث می بخشد. و مانند آن است تربیت ابوین و رفیق و همنشین: زیرا بعد از این که طفل بر فطرت اسلام متولد می شود پدر و مادر وی را یهودی و نصرانی و مجوسی می کنند. و مجالست نیز مؤثر است و رفیق، هم شخص را اصلاح می کند یا فاسد می نماید.

پس ای برادر همیشه با نیکان موافقت کن، و هم صحبت ایشان باش، و از همنشینی بدان دوری گزین، که شخص مؤمن هر گاه به عنایت و فضل الهی از اغلب مراتب مذکوره و غیرها نجات یابد، از همه ی آن ها خالص نخواهد بود. پس اگر شخصی از افراد خلق، خانه ی آخرت را بخواهد (و سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ)^۱ در حالتی که به ولایت اولیاء الله اقرار داشته دوست دوستان ایشان،^۲ و دشمن دشمنان ایشان^۳ باشد حق تعالی رحمت او را بر خود لازم می شمارد، که چیزهای رذیل و نجس را از وی پاک، و کثافت و زشتی هائی را که در اثنای منازل و مخالطت اهل آن و همنشینی ایشان عارض شده از ساحتش دور فرماید، و دلالت می کند وی را به سوی تزکیه و خلاصی او، و سلوک و عملی که نجات وی در آن می باشد چنان که در آیه ی شریفه می فرماید: (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي: ^۴ وَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)^۵ پس بنده علی الاتصال به واسطه ی مجاهدت خود در رضای الهی، به سبب قلع چیزهائی که مانع از وصول است در مدارج اتباع تدرج می نماید،^۶ بنا بر این هر اندازه در مراتب و درجات قرب ترقی کند حق تعالی به فضل خود رجسی و نجاستی از وی دور می فرماید و او را از کثافت و چیزهائی که موجب نقص و بُعد است پاک و طاهر می سازد و تا این که بر حسب رتبه ی خود به درجه ی کمال محبت می رسد آن وقت، اَللّهُ ذوالجلال او را دوست می دارد و همین که او را دوست داشت گوش شنوای او می شود که نمی شنود مگر صدائی را

۱- انعام / ۱۹،

۲ و ۳- یعنی ائمه اطهار علیهم السلام.

۴- ابراهیم / ۳۶،

۵- سوره آل عمران آیه ۳۱.

که خدایش دوست دارد، و دیده ی بینای او می گردد که نظر نمی کند مگر در رضای الهی، و زبان گویای او می شود که تکلم نمی نماید مگر در چیزهائی که خدا امر فرموده، و دستی که به آن بطش^۱ می کند نه، می گیرد و نه، می دهد و نه، قبض می کند و نه، باز می نماید مگر به امر حق، پس به واسطه ی حق می شنود و به او می بیند و به او ناطق می شود و به او بطش می کند اگر سؤال نماید عطا می فرماید و اگر ساکت شود بدون سؤال به وی می دهد، و تمام آنچه ذکر شد ممکن نیست مگر به توفیق و تایید الهی که به سبب همین توفیق ایشان را به طریق سلامت و صراط مستقیم هدایت می نماید و از ظلمات خارج می سازد، و به سوی نور می رساند. و ایشان را به امتحان و اختبار مبتلا می کند (وَ نَبْلُوکُمْ بِالْأَسْرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً^۲ وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ)^۳ حضرت احدیت مومنین را به حال خود باقی نمی گذارد تا این که بد از نیک امتیاز یابد و همیشه ایشان را به بلاهای خبثات عارضه، در اثنای مرور به خزائن نزول، و مراتب شهادت خود خارج می نماید و به نور طهارت و کمال و سلامت داخل می فرماید (وَ مَا یَلْقَیْهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا یَلْقَیْهَا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ عَظِيمُ)^۴ و مومن را در تن خود به واسطه ی مرض مبتلا می سازد به درجه ای که وی را در حد اضطرار و مایوس شدن از ماسوای حق نگه می دارد، که از برای خود شفا دهنده ای و برای مرض خود عافیت بخشنده ای و برای ابتلای خود

^۱- بطش معانی گوناگونی دارد، غالب شدن، به روی کسی افتادن، شکست دادن به زمین افکندن، نیروی خود را به چیزی وارد کردن و غیره

انبیاء / ۳۵،

بقره / ۱۵۵،

فصلت / ۳۵،

نجات دهنده ای غیر از حضرت دوست نمی یابد، پس او را دعوت می کند و حق تعالی دعوتش را اجابت می نماید.

و این حالت اضطرار همان مقام اسم اعظم است در میان حالات او، چنان که حق می فرماید (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ)^۱ و حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام می فرماید (الهی مرا به تدبیر خودت از تدبیر خودم، و به اختیار خودت از اختیار خودم غنی گردان، و مرا بر سر مرکزهای اضطرار نگهدار) پس از آن به واسطه ی صحت و عافیت در تن، او را امتحان می نماید تا این که ترس وی را به هلاکت نرساند، بلکه رجا و امید او را تمام می کند و از راه امتحان میان خوف و رجا مترددش می سازد، تا از آنچه می ترسد بگریزد. و رجا ی خود را طلب نماید.

و همچنین در حال خود او را مبتلا می سازد و فقیرش می کند و دولتش عطا می فرماید و او را در اولاد خود امتحانش می نماید (لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَورَ^۲ وَ يَزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَ إِنْثَاءً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيماً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ)^۳.

و در نفس خود امتحانش می کند یعنی مسرور و محزونش می سازد و در عمل و عبادت نیز امتحانش می فرماید یعنی بعضی طاعت ها برخلاف میل خود از او می گذرد در حالتی که عمل را می خواهد و دوست می دارد بلکه در برخی اوقات بعضی غفلت ها در صورتی که مکروه می دارد به وی می رسد، و حق تعالی به فضل و مرحمت خود او را به این

نمل / ۶۲،

شوری / ۴۹،

شوری / ۵۰،

قسم مبتلا می نماید، تا نفس خود را در طاعت حق مقصر و اوقات خود را ضایع کننده بیند، و به این سبب از آفت عجب و خود پسندی سالم بماند که خود پسندی مضرت‌ترین و شدیدترین آفتی است نسبت به حال او، و در خبر وارد است که حق تعالی می فرماید: (اگر برای بنده از خود پسندی نمی ترسیدم که او را می کشد هر آینه او را به طاعت مجبور می نمودم. چنان که امام علیه السلام می فرماید: (گناهی که تو را بد آید بهتر است از حسنه ای که تو را خوش آید. و نیز حق تعالی می فرماید: **وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا**^۱ **(الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا)**^۲ و حضرت ابی عبدالله الحسین ع در مناجات خود روز عرفه به درگاه احدیت عرض می کند: (الهی چه طاعت هائی بنیان کردم و چه حالت هائی تشیید نمودم که عدل تو اعتماد مرا منهدم ساخت، بلکه فضل تو مرا از آن بر گردانید).

پس از آن شخص مؤمن به سوی خدای خود متوجه می شود در حالتی که از تقصیر در طاعت الهی پشیمان گشته، و قلب وی از آن چه در خواب غفلت خود گذشته منکسر شده، و از لغزش های خود اعراض نموده و به گناه های خود اقرار و اعتراف کرده، و در طاعت حق تعالی با کمال اخلاص مشغول می گردد، آن وقت به بزرگ ترین مقام فائز و نائل می شود، و بالجمله همیشه حق تعالی در حالت شدت و رخاء مقید بنده ی خود می باشد و او را به بدی ها مبتلا می سازد تا از مکر الهی ایمن نباشد، **(فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ)**^۳ به واسطه ی خیر امتحان می کند تا از رحمت ایزدی ناامید نشود **(قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ**

۳- نور / ۲۱
۴- نساء / ۴۹.

رَحْمَةً رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ) ^۱ و از فضل خدائی مایوس نگردد (إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ
رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْكَافِرُونَ) ^۲.

اینها تمام برای این است که امتحان شود و از افراط و تفریط که مضر او است خالص گردد به واسطه ی نوری که در دل او قرار می دهد یعنی نور علم تا ضرر و نفع خود را بداند از ظلمات نادانی و هم، وسوسه، شک، ظن، ریب و زیغ به سوی نور علم و یقین خارج نماید. و آنچه به واسطه ی علم او مرتفع می سازد برای آن حلمی می نهد تا این که از حدود الهی تعدی و تجاوز نکند، بلکه آن را در محل خود استعمال نماید و به آن عامل شود.

چنان که به او تقریر شده از علوم حقیقیّه دینیّه ای که نفس ناطقه قدسیه مقررّ آنست و در مفصول و موصول آن تفکر نماید، و به سبب تذکر حق و به تأییدات عقلیه ی آن را می شناسد و به مددی از جانب وی او را تأیید می کند و ایمان را در دل او می نویسد، و به قول ثابت در عالم دنیا و آخرت او را ثابت می نماید.

پس سینه ی وی منشرح می گردد و غیب را می بیند و این که از کجا آمده و به سوی کجا می رود، و به دنبال چه چیزی است.

و قلبش باز و منفتح می شود، و بلا را تحمل می کند. و همه ی مصیبت ها و سختی های دنیا نزد او آسان می گردد، در حالتی که از عالم غرور دور شده، به عالم نور توجه می نماید، و بیش از حلول فوت برای مرگ مستعد می شود، پس همین که نفس او در فعل خیرات و امثال طاعت و تحمل بر مصیبت ها مطمئن و مستقر گشت، آن وقت در حالت رضای حق به سوی حق بازگشت می کند.

پس حق نیز به واسطه ی هر آنچه روشنی چشم اوست وی را راضی می نماید پس آن جا در دل او روشنائی معرفت که حکمت باشد منجلی می شود و و نسیم محبت به هیجان می آید و در سایه ی محبوب خود در خلوت انس مانوس می گردد و محبوب خود را بر ما سوای او مقدم می دارد.

و اوامر و رضای او را مباشرت می کند و نواهی و سخط او را اجتناب می نماید پس همین که در مجلس انس قیام کرد و با مباشرت اوامر و اجتناب مناهی او مستقیم گشت آن وقت به لذّت مناجات و قرب واصل می شود و خدایش با وی سرّاً مناجات می کند و به مقام قدس خود نزدیک می فرماید: و به گرداب دریای احدیت و میان بحر وحدانیت خود داخلش می سازد، به درجه ای که ذات و حقیقت وی در بحر انوار جمال دوست بعد از کشف سبحات جلال او بدون اشارت و چگونگی مستغرق می گردد به حدی که غیر از نور محبوب دیده نمی شود، و به جز صدای او به گوش وی نمی رسد و کاری نمی کند. مگر به واسطه ی او (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ)^۱ پس آنجا به تشریفات پاکی و زکات مشرف می شود، و حق تعالی او را از هر نالایقی که مطلقاً سزاوار داخل شوندگان خانه ی ولایت اولیای طاهرین خود نیست چنان که شاید و باید پاک می گرداند و از جمله کسانی می شود که به خطاب (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً)^۲ مخاطب گشته یعنی در همه ی جهات و شعب آن داخل شوید (الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ)^۳ یعنی در سبیل و ولایت علی (علیه السلام) با حقیقت و افعال و آثار خود

انبیاء / ۲۷،

بقره / ۲۰۸،

توبه / ۲۰،

جهاد نمائید و نیز از اهل این خطاب گردند: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ)^۱ آگاه می سازد و هدایت می نماید ایشان را به راه های سلامت و ایشان را از ظلمات به سوی نور خارج می کند زیرا که از نیکوکاران شدند به جهت این که شیطان را راهی برای مسلط شدن به نیکوکاران نیست تسلط شیطان به صاحبان این آیه هست. (إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ)^۲ و ایشان از جمله ی حزب خدائی هستند (أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)^۳ و از جمله لشکر الهی می باشند (إِلَّا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)^۴ و از اولیای حقند (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)^۵ (فَخَذَ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)^۶ وَ كُنْ بِهِ ضَنِينًا. وَ كَمْ مِنْ خَبَايَا فِي زَوَايَا زَوَائِطِهَا وَ مَا بَسَطْتُهَا. صَوْنًا لَهَا وَ خَوْفًا مِنْ فِتْنَةٍ لِأَهْلِهَا وَ جَعَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكَ مِنَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.

قد تمت الرسالة المسماة بالتطهیریه علی ید مؤلفها الیمنی الدائرة (اوتی کتابه بیمینه فی اللیلۃ الخامس عشر من شهرالله المبارک من شهورالست و السبعین بعد الف و مأتین من السنین الماضیه من هجره^۷ سید المرسلین صلی الله علیه و آله المیامین. ما دامت الیالی و السنین. کان الفراغ منها فی محروسه دار السلطنه (التبریز) صانها الله بصونه العزیز من الحادثات و التهزیز. حامدا مصليا مستغفرا

عنکبوت / ۶۹،

نمل / ۱۰۰،

۵- مائده / ۵۶.

۶- مجادله / ۲۲

۷- یونس / ۶۲

۸ - اعراف / ۱۴۴

مخفی نماند بعد از این که حضرت مستطاب ملاذ الفقراء و المساكين حجه الاسلام و المسلمین آیه الله فی الارضین آقای الحاج میرزا علی آقا اخوی بزرگوار روحی فداه حقیر را به ترجمه ی این رساله امر نمودند علاوه مقید فرمودند مهما ممکن از ترجمه ی تحت اللفظی تعدی نکنم و از درج معنائی که جد اعظم علام اعلى الله له المقام از برخی الفاظ مقصود داشته کناره جوئی ننمایم. این نکته هم بر صاحبان معرفت پوشیده نیست که بعضی مکررات در اصطلاح و محاورات و تحریرات عرب بسیار شیرین و بلیغ جلوه می کند چنان که در قرآن نظایر این گونه تکرار زیاد است اما برخلاف فارسی و زبان های دیگر که ترجمه ی همان مطلب مکرر خیلی زشت و رکیک به نظر می آید علی الخصوص، ترجمه ی ضمائر که دایره ی فارسی در آن قسمت خیلی کم وسعت است. به این لحاظ برخی کلمات در بعضی مواقع از بلاغت و عذوبت خالی خواهد بود علاوه بر آن تقیید هم در اثنای سفر با کمال سرعت و تراکم کارهای مختلف در ظرف مدت بسیار کمی به انجام رسید. روز دوشنبه، دوازدهم ماه شوال سنه هزار سیصد و چهل و نه هجری در شهر تبریز از ترجمه ی این کتاب مستطاب فارغ گشتم. وانا الاحقر الفانی حسن بی موسی بن محمد باقر الاحقاقی الاسکوئی الحائری عفی الله عن جرائمهم.

تاریخ تألیف رساله ی تطهیریه، توسط اعلم العلماء العاملين آیة الله فی الارضین المولی المقدس میرزا محمد باقر الاسگوئی الحائری اعلی الله مقامه ۱۲۷۶ هجری، و ترجمه ی آن به قلم شیوای حضرت آیة الله العظمی عبدالصالح امام مصلح الحاج میرزا حسن احقاقی حائری اعلی الله مقامه در تاریخ ۱۳۴۹ هجری - ۷۸ سال قبل ترجمه شده است .

علی اکبر طریقت